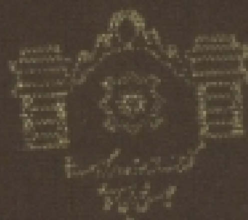
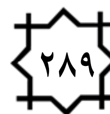


# سفرنامه سوم مظفرالدین شاه به فرنگ

به کوشش

دکتر محمد نادر نصیری مقدم

بسم الله الرحمن الرحیم



**سرشناسه** : نصیری مقدم، محمد نادر، ۱۳۴۵ –
**عنوان و نام پدیدآور** : سفرنامه سوم مظفرالدین شاه به فرنگ / به کوشش محمدنادر نصیری‌مقدم
**مشخصات نشر** : تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰.
**مشخصات ظاهری** : ۲۳۸ص
**شابک** : 978- 600-220-061-7
**وضعیت فهرست‌نویسی**: فیپا.
**یادداشت** : کتابنامه.
**یادداشت** : نمایه.
**موضوع** : مظفرالدین قاجار، شاه ایران، ۱۲۶۹ – ۱۳۲۴ق. – – سفرها.
**موضوع** : ایران – – تاریخ – – قاجاریان، ۱۱۹۳ – ۱۳۴۴ق.
**شناسهٔ افزوده** : کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
**رده‌بندی کنگره** :۷/۱۳۹۰س ۶ن/ ۱۳۹۸ DSR
**رده‌بندی دیویی** : ۰۷۴۶ / ۹۵۵
**شمارهٔ کتابشناسی ملّی**: ۲۵۲۳۶۶۷

# سفرنامهٔ سوم مظفرالدین شاه به فرنگ

**به کوشش**

دکتر محمدنادر نصیری مقدّم

**کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی**
**تهران- ۱۳۹۰**




**سفرنامهٔ سوم مظفرالدین شاه به فرنگ**

**به کوشش:** دکتر محمدنادر نصیری مقدّم

نمایه‌سازی **: مهری خلیلی**

صفحه‌آرایی : **محمود خانی**

شمارهٔ انتشار : **۲۸۹**

ناظر فنّی : **نیکی ایوبی‌زاده**

چاپ اول : **۱۳۹۰**

شمارگان : ۱۰۰۰

بها : **۴۰۰۰۰ ریال**

شابک : 978- 600-220-061-7



**انتشارات و توزیع:**

مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی،

خیابان انقلاب، مابین خیابان ابوریحان و دانشگاه، ساختمان

فروردین، طبقهٔ ۷، واحد ۲۷ و ۲۸ ؛ تلفن: ۶۶۹۶۴۱۲۱

نشانی سایت اینترنتی: *www.Ical.Ir*

نشانی پست الکترونیکی: *Pajooheshlib@ yahoo.com*

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

یکی از چندین دروازه‌های ورودی ما به تمدّن غرب! سفرهایی بود که شاهان ایرانی، یعنی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به فرنگ داشتند. هدف اصلی این سفرها، آشنایی با پیشرفت‌های غربی‌ها و انتقال بخشی از آن تجارب به داخل ایران بود. دست کم این ظاهر ماجرا بود. اهداف حاشیه‌ای که گاه اصلی می‌شد، به طور عمده گردش و تفریح یا استفاده از آبهای معدنی برای درمان بیماریهای شاه و همراهان بود. لشکری از امرا و وزرا و غیره که همراه وی عزیمت می‌کرد، هر کدام تلاش داشتند بهره‌های خود را از این سفر ببرند و هدایایی بخرند و زندگی تجمّلاتی خود را در ایران زینت بخشند. در این میانه، گاه دادن امتیاز و برقراری برخی روابط اقتصادی و مشاوره‌های سیاسی هم در کار بود. به هر حال، برای این جمع، هم فال بود و هم تماشا، اما برای کشور معلوم نبود که چه خاصیّتی دارد. برای این سفرنامه‌ها، اغلب گزارشی در قالب سفرنامه آماده شده و در بازگشت به چاپ می‌رسید. نگارش این سفرنامه‌ها غالباً توسط اطرافیان، یعنی افرادی مشخص که گاه فقط برای این منظور آمده بودند، انجام می‌گرفت، اما به هر روی، محور، شاه و سخنان و بازدیدها و مشاهدات او بود و لذا تا حدودی می‌توانست دیدگاه‌های شاه و فضای فکری او را نشان دهد؛ اما بخش بیشتری از آن نوشته‌ها چاپلوسی و تملّق، یا تعریف و تمجیدهای تعارف‌گونه از مشاهدات و اوضاع حاکم بر شاه و اطرافیان و مسافران دیگر بود. اکنون که به این سفرنامه‌ها می‌نگریم، باید تصوّر کنیم شاهی از کشوری باستانی که دست کم دورهٔ صفوی آن شهرتی در اروپا بهم زده بود، و حالا از آن شهرت فقط نامی باقی مانده است، همراه گروهی از درباریان به قصد استفاده از آب معدنی کنتراکسویل، به اروپا می‌رود و برای روزهای متوالی در آنجا می‌ماند، و جز آن که به گردش در بازارها پرداخته و گاه کارخانجات و اغلب در پارک‌ها و موزه‌ها وقت صرف می‌کند و برای هزینهٔ این کار، قرضی سنگین از روس یا دیگران کرده، با مشتی سوغات فرنگی بدون آن که یک تجربهٔ کافی و درست اندوخته باشد، راهی کشور می‌شود، نتیجه‌ای در بر نداشت. فقط قرض می‌ماند و هزینه‌های گزاف. برای تدارک آنها. روحیات دنیاگرایانه و تفریح‌منشانهٔ حاکم بر این جمع که در گفتگوها و رفت و آمدها مشاهده می‌شود، خریدهای

فراوان، رفتارهای کودکانه و بسیاری از مسائل دیگر، نشان می‌داد که ایران با داشتن این کارگزاران در سراشیبی سقوط است، آن هم درست در دوره‌ای که غرب در جنب و جوش برای بازیابی خود، توسعهٔ تولید و تجارت، گسترش نفوذ و ایجاد رفاه برای شهروندان خویش است. چیزی که معمولاً آنها را به حسرت وا می‌داشت، امّا در عمل، کاری از پیش نمی‌رفت. زیباترین صحنه‌های موجود در این سفرنامه و موارد مشابه آن از دو سفر قبلی مظفرالدین شاه، البته از چشم شاه و اطرافیان، وصف تئاترها، رقاصه‌ها، موزه‌ها، خوراکی‌ها، سبزه‌زارها، چشم‌بندی‌ها و سیرک‌هایی بود که این جمع در آنها حاضر شده و جزئیات آن را گزارش می‌کردند. اینان بویژه از دیدن صحنه‌هایی که دختران زیبا صورت اجرا می‌کردند، نهایت لذّت را برده و وصف دقیقی به دست می‌دادند. نگاهی به فهرست خریدها هم می‌تواند ما را با آنچه آن روز در بازارهای اروپایی برای مشتریانی پولداری مثل شاه ایران بوده است، آشنا سازد. این بیشتر آن چیزی است که این جماعت از تمدن غربی به دست می‌آوردند. به هر حال، با دیدن این سفرنامه‌ها می‌توان با دنیای شاهان ایرانی آشنا شد، دنیای رؤیایی که آنها برای دو سه ماهی در آن غوطه‌ور بودند و دوباره با احترام و آذین‌بندی‌های فراوان و حضور انبوه مردم که از هیچ کجا خبر نداشتند، اما عاشق پادشاه خود بودند، وارد تهران می‌شد. برای بیان این احساس می‌توان شعر شاعر درباری میرزا علی شمس‌الحکماء را در وقت ورود مظفرالدین شاه در صفحات پایانی این سفرنامه مطالعه کرد.

از محقق ارجمند و دوست عزیزمان جناب آقای دکتر نصیری مقدم که زحمت تصحیح این سفرنامه را کشیده‌اند، سپاسگزاریم. برای دوستان مرکز پژوهش کتابخانه مجلس نیز آرزوی توفیقات بیشتر برای نشر فرهنگ اسلامی ایران را داریم.

و اخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین

**رسول جعفریان**
**ریاست کتابخانه، موزه و مرکز اسناد**
**مجلس شورای اسلامی**

# فهرست مطالب

# دیباچه

روز یکشنبه دوم ربیع‌الاوّل ۱۳۲۳ در حالی که تمامی وزراء حضور داشتند، مظفرالدّین شاه از طرف حیات اندرونی کاخ گلستان بیرون آمد و سوار اتومبیل شد تا برای بار سوّم راهی فرنگستان شود. افرادی که شاه قاجار را در این سفر همراهی می‌کردند به قرار ذیل بودند:

۱. نصرت‌السّلطنه (شاهزاده  ناصرالدّین میرزا پسر مظفرالدّین شاه)

۲. اعتضادالسّلطنه (شاهزاده حسنعلی میرزا پسر محمّد علی میرزا ولیعهد)

۳. نیرالدّوله (شاهزاده سلطان حسین میرزا پسر پرویز میرزا از فرزندان فتحعلی شاه)

۴. موثّق‌الدّوله (شاهزاده مغرور میرزا، ناظر از نوادگان شجاع‌السّلطنه)

۵. * ناصرالممالک (شاهزاده عباسقلی میرزا)

۶. صدراعظم (سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدّوله)

۷. وزیردربار (حسین پاشاخان قراچه‌داغی امیربهادر)

۸. امین‌الدّوله (میرزا محسن‌خان، وزیر وظایف و اوقاف، پسر میرزا علی‌خان امین‌الدّوله)

۹. مهندس‌الممالک (میرزا نظام‌الدّین، وزیر طرق و شوارع و معادن)

۱۰. علاءالملک (سیّد محمودخان، وزیر علوم)

۱۱. محتشم‌السّلطنه (میرزا حسن‌خان، معاون وزارت خارجه)

۱۲. امین‌حضرت (وزیر ابنیه)

۱۳. ناصرالسّلطنه (میرزا نصراللّه خان، وزیر اجناس دیوانی)

۱۴. ناصرالملک (میرزا ابوالقاسم‌خان قراگزلو همدانی، پیشخدمت خاصّه)

۱۵. وزیرافخم (سلطانعلی‌خان پسر محمّدخان سالارالملک)

۱۶- وزیر بقایا (محمّدحسن‌خان پسر سلطانعلی‌خان وزیرافخم)

۱۷. موثّق‌الملک (سیّد علی‌خان، صندوق‌دار)

۱۸. اعلم‌الدّوله (دکتر خلیل‌خان ثقفی اعزاز، طبیب مخصوص مظفرالدّین شاه)

۱۹. حکیم‌الملک (میرزا ابراهیم‌خان، طبیب)

۲۰. دکتر شنیدر (Schneider) طبیب فرانسوی دربار

۲۱. * دکتر لندلی (Lindely) طبیب انگلیسی دربار

۲۲. شمس‌الملک (محمّد میرزا، میرآخور پسر سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدّوله صدراعظم)

۲۳. احتساب‌الملک (محمّدتقی‌خان، پیشخدمت خاصّه پسر میرزا عبدالعلی‌خان ادیب‌الملک و برادرزادهٔ محمّدحسن‌خان اعتمادالسّلطنه)

۲۴. مؤتمن‌حضور (پیشخدمت خاصّه)

۲۵. دبیر حضور (میرزا احمدخان، منشی صدارت بعدها ملقّب به قوام‌السّلطنه)

۲۶. ممتازالدّوله (میرزا اسمعیل‌خان، مترجم صدارت)

۲۷. سیف‌السّلطان (میرزا اکبرخان، رئیس سوارهٔ قراسوران اطراف تهران)

۲۸. آقا سیّد حسین‌آقا روضه‌خوان

۲۹. حاجب‌السّلطان

۳۰. بصیرالسّلطنه (ناظم خلوت، رئیس ایلات اطراف تهران)

۳۱. مصدّق‌الملک (سقّاباشی، پسر امین‌حضرت وزیر ابنیه)
۳۲. خازن‌السّلطان (پسر موثّق‌الملک و برادرزادهٔ بدیع‌الملک)
۳۳. ناصرهمایون (ارسلان خان، پیشخدمت خاصّه، پسر امیرخان قاجار)
۳۴. حسام‌السّلطنه (جهانگیر میرزا، پیشخدمت خاصّه، پسر ابوالفتح میرزا از اولاد سلطان مراد میرزا حسام‌السّلطنه)
۳۵. حسین‌خان (فرّاش‌خلوت)
۳۶. * میرزا سیّد محمّدخان (فرّاش‌خلوت)
۳۷. ابراهیم‌خان (فرّاش‌خلوت)
۳۸. غلام‌خان (فرّاش‌خلوت)
۳۹. * شهبازخان (فرّاش‌خلوت)
۴۰. * قلی‌خان (خواننده و از عمله‌های خلوت همایونی)
۴۱. * مرادخان (نوازنده و از عمله‌های خلوت همایونی)
۴۲. * عیسی‌خان (دلقک و از عمله‌های خلوت همایونی ملقّب به فقیرالقامه)
۴۳. * میرزا حسن‌خان (رختدار)
۴۴. خاصّه‌خان (سلمانی و سرتراش مخصوص شاه قاجار)
۴۵. میرزا ابراهیم‌خان (عکّاسباشی)[1]

---

۱. این فهرست اسامی بر اساس سفرنامهٔ حاضر و *یادداشتهای ملک‌المورّخین* به همراه توضیحات مرحوم استاد نوائی بر این یادداشتها تهیه شده است. نامهایی که با ستاره مشخّص شده‌اند تنها در سفرنامه آمده‌اند. ملک‌المورّخین در یادداشتهای خود، محمّدعلی‌خان علاءالسّلطنه وزیر مختار ایران در لندن را نیز از همراهان شاه نام می‌برد؛ در حالی که بر اساس سفرنامهٔ حاضر، علاءالسّلطنه از انگلستان به فرانسه می‌رود تا با شاه ملاقات کند. (عبدالحسین‌خان سپهر، *یادداشتهای ملک‌المورّخین*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، زرّین، ۱۳۶۸، صص ۱۵۰–۱۴۷.) همچنین بر اساس سفرنامهٔ حاضر، میرزا رضاخان ارفع‌الدّوله در انزلی و محمّدحسین میرزا حشمت‌الدّوله نوهٔ مظفرالدّین شاه از اولاد شعاع‌السّلطنه به همراه لطف‌اللّه‌خان صدق‌السّلطنه و سیاوش‌خان برادر ناصرهمایون در کنطرکسویل فرانسه به هئیت همراه مظفرالدّین شاه قاجار می‌پیوندند. اینان اگر جه شاه را در بازگشت به ایران مشایعت می‌کنند لیکن در شروع سفر از تهران جزو ملتزمین رکاب نیستند.

همانطور که گفته شد این سوّمین بار بود که مظفرالدّین شاه قاجار راهی فرنگستان می‌شد. او که از یک نقرس مزمن و دردهای کلّیوی رنج می‌برد، بر آن بود تا به توصیهٔ طبیبان فرنگی دربار، آب‌درمانی خود را در فرانسه تجدید کند و به لطف آبهای معدنی این کشور در کنطرکسویل (Contrexéville) و ویشی (Vichy) کمی دردهای خود را التیام بخشد. دو سفر قبلی در سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۲۰ ق. صورت گرفته بود و سفرنامهٔ هر دو، کمی بعد از مراجعت شاه به کشور به صورت چاپ سنگی به حلیهٔ طبع آراسته شده بود. امّا گزارش این سفر سوّم تحت عنوان «*سفرنامهٔ سوّم مظفرالدّین شاه به فرنگ*» (نسخهٔ حاضر) اگر چه به خطّ خوش نستعلیق آمادهٔ چاپ شد، لیکن تا به امروز هرگز منتشر نگردید.

به راحتی می‌توان حدس زد چرا این سفرنامه بعد از بازگشت مظفرالدّین شاه به ایران منتشر نشد: شروع نارضایتیهای عمومی در ایّام غیبت شاه و حکومت محمّدعلی میرزا ولیعهد، دربار قاجار را قطعاً به این نتیجه رساند که برای جلوگیری از جریحه‌دارتر شدن احساسات عمومی نسبت به این سفر که در مورد مخارج آن شایعات بسیاری بر سر زبانها افتاده بود، بهتر است این سفرنامه منتشر نشود. از طرفی، این نارضایتیهای عمومی که سرانجام در مدّتی کمتر از یک سال به درخواست ایجاد عدالتخانه و صدور فرمان مشروطیت انجامید، مجالی را به شاه و صدراعظمش عین‌الدّوله نداد که فکر چاپ این سوّمین سفرنامهٔ فرنگ را حدّاقل برای ثبت در تاریخ، به مخیّلهٔ خود راه دهند.

آن گونه که ادوارد براون می‌نویسد: «درج خبر سفر مظفرالدّین شاه، احساس بدی را در پایتخت ایجاد کرد به حدّی که حتّی قبل از آن که شاه و ملتزمینش تهران را ترک کنند، بسیاری از تجّار در شاه عبدالعظیم متحصّن شده و بازارها به مدّت پنج روز بسته

شد».[1] این نارضایتیها که از سویی نیز ریشه در آزردگی بازرگانان از تعرفه‌های جدید گمرکی بسته شده از سوی کارکنان بلژیکی گمرک داشت،[2] نه شاه بیمار را از انجام این سفر منصرف ساخت و نه صدراعظمش عبدالمجید میرزا عین‌الدّوله را که از زمان رسیدنش به صدارت‌عظمی (جمادی‌الثّانی ۱۳۲۱)، آرزوی دیدار از فرنگستان را در سر می‌پروراند. برای تحقّق این آرزو بود که در اواخر محرّم ۱۳۲۳ عین‌الدّوله اوراق قرضهٔ جدیدی را به صحّهٔ همایونی رساند و با گرفتن وامی از بانک شاهی انگلیس به میزان ۱۰۰ هزار لیره انگلیسی با بهرهٔ ۸٪، امکان سفر سوّم مظفرالدّین شاه به فرنگستان را فراهم نمود.[3] به گفتهٔ مخبرالسّلطنه در خاطراتش «این قرضه به عنوان خرید اسلحه از دریفوس شد و وجه آن به مصرف مسافرت رسید و مدّتها بعد، طلب دریفوس در مشروطه پرداخته شد».[4]

پس از تأمین پول، مسیر سفر به روسیه از راه مشهد مقدّس تعیین شد محض این که شاه به علماء معلوم نماید که در درجهٔ نخست به زیارت مشرّف می‌شود؛ امّا از آنجا که در بعضی از نقاط خراسان وبا شیوع یافته بود، راه انزلی انتخاب شد.[5]

بر اساس آنچه در سفرنامهٔ حاضر آمده است، شاه و همراهانش در اوّل ربیع‌الثانی ۱۳۲۳ خاک کشور را ترک کردند و تا بازگشت خود به سرحدّات ایران در ۱۴ رجب همان سال، دقیقاً مدّت ۱۰۰ روز را به سیر و سیاحت و گشت و گذار در اطریش،

---

۱. ادوارد براون، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمهٔ مهری قزوینی، تهران، کویر، ۱۳۷۶، ص ۱۱۶.

۲. احمد کسروی، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، چاپ پانزدهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹، صص ۵۲–۵۱.

3.Geoffrey Jones, *Banking and Empire in Iran*, Cambridge, 1986, pp. 90-91.

۴. مهدیقلی هدایت مخبرالسّلطنه، *خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دورهٔ زندگی من*، چاپ چهارم، تهران، زوّار، ۱۳۷۵، ص ۱۴۰. عبدالحسین خان سپهر ملک‌المورّخین داستان این قرضه را به گونه‌ای دیگر می‌نویسد: «از قرار معلوم، در این سفر شاه یک کرور و نیم لیره یا دویست و پنج هزار لیرهٔ انگلیسی از روسها قرض کرده و مخارج این سفر فرنگ شاه را تا چهارده کرور گفته‌اند.» (*یادداشتهای ملک‌المورّخین*، پیشین، ص ۲۱۷.)

۵. یادداشتهای ملک‌المورّخین، پیشین، ص ۱۳۲.

فرانسه، بلژیک و روسیه گذراندند. در طول این سفر، دکتر خلیل‌خان ثقفی اعزاز اعلم‌الدّوله طبیب مخصوص مظفرالدّین شاه با الهام از دو سفرنامهٔ قبلی شاه به فرنگستان، حوادث جاری را به صورت روز به روز در قالب سفرنامه‌ای جدید تنظیم نمود. به غیر از مطالبی که از سوی شاه دیکته شده‌اند، اغلب صفحات این کتاب حاصل قلم اعلم‌الدّوله است. این پزشک تحصیل کردهٔ فرانسه گهگاه به نکاتی اشاره می‌کند که در دو سفرنامهٔ قبلی صحبتی از آنها به میان نیامده نظیر چشم‌چرانی قبلهٔ عالم و تمایل به شهوترانی برخی از همراهان ایشان در بلاد فرنگ.

بجز یک مورد که در آن مظفرالدّین شاه به درخواستش از تزار روسیه برای خوشرفتاری با مسلمانان بادکوبه اشاره می‌کند، مطلب دیگری در این سفرنامه دربارهٔ مسائل سیاسی و مذاکرات دیپلماتیک و یا صحبتهای خصوصی شاه و عین‌الدّوله صدراعظم با مقامات کشورهای میزبان نیامده است.

از نظر مسائل اقتصادی چند نکته در این سفرنامه شایان توجه است: توسعهٔ کشت چای در گیلان به دنبال فعالیتهای کاشف‌السّلطنه؛ مذاکرات عین‌الدّوله صدراعظم با مهندسین فرانسوی برای تأسیس سدّی در اهواز و احداث راه‌آهن در ایران؛ ارادهٔ شاه و صدراعظم برای انجام اقدامات لازم در زمینهٔ استخراج نفت در منطقهٔ اسالم واقع در شمال ایران در حالی که هنوز نخستین چاه نفت به شیوهٔ صنعتی در مسجد سلیمان به نفت نرسیده بوده است.

از نظر مسائل مربوط به مدنیّات، در سفرنامهٔ حاضر اطلاعات جالبی به چشم می‌خورد نظیر خرید وسائل زیر برای دربار: چند دستگاه تلفن تازه اختراع، سینه‌ماطوگراف (دستگاه فیلمبرداری و نمایش فیلم)، فنوگراف (دستگاه ضبط و پخش صدا) و لانترن مژیک (دستگاه نمایش تصاویر غیرمتحرک یا جهان‌نما).

از این موارد که بگذریم، مطالب سفرنامهٔ حاضر خلاصه می‌شود در: گشت و گذار ملوکانه؛ آب درمانی در فرانسه؛ شرکت در ضیافتهای شام و ناهار؛ رفتن به تماشاخانه،

سیرک، پارک، اپرا و موزه؛ حضور در مجالس رقص؛ شرکت در جشن گُل بلژیک؛ خرید تقریباً همه روزهٔ قبلهٔ عالم در مغازه‌های فرنگ و نگاه گهگاه با حسرت ایشان به دختران و زنان جوان فرنگی.

امّا شاید قابل توجّه‌ترین نکتهٔ سفرنامهٔ حاضر در این باشد که چند ماه قبل از شروع حوادثی که به انقلاب مشروطیت انجامید، شاه مملکت به همراه ملتزمین رکاب، عمله‌های خلوت و حرمخانهٔ همایونی از پایتخت تا مرزهای شمالی کشور را منزل به منزل طی می‌کند و هرگز نشانه‌ای از هیچگونه نارضایتی نمی‌بیند یا نمی‌خواهد ببیند و بنویسد. تنها دل مشغولی شخص ایشان در تیراندازی خوب و زدن کلاغ و بلدرچین و غیره است آن هم در بحبوحهٔ جنگ ژاپن و روسیه که یکی از نتایج آن برای ایران گرانی و افزایش قیمت ارزاق عمومی بوده است.

سفر سوّم فرنگستان برای مظفرالدّین شاه فرصت مجدّدی بود تا با اختراعات و پیشرفتهای علمی صنعتی اروپا آشناتر گردد. امّا گاه عکس‌العمل شاه و همراهانش در مقابل این اکتشافات و اختراعات به حدّی مضحک و بچّه‌گانه بوده که شرح با آب و تاب آنها نقل محافل میزبانان می‌شده است. یکی از این موارد، حکایت نشان دادن خواصّ فلز رادیوم توسّط فیزیکدان فرانسوی پیر کوری (Pierre Curie) است که سفرنامهٔ حاضر نیز اشاره‌ای به آن دارد.[1] اما ببینیم گزاویه پائولی (Xavier Paoli) مهماندار فرانسوی شاه چگونه این جریان را شرح می‌دهد:

> واقعه‌ای که شاید بیش از همه موجب تفریح خاطر ما شد، پیشامدی بود که موقع تماشای آزمایش روی خواصّ فلز رادیوم رخ داد. به این معنی که من در حین صحبت، روزی از کشف بزرگی که به دست مسیو کوری انجام یافته سخنی به میان آوردم و به شاه گفتم که این اکتشاف ممکن است اساس بسیاری از علوم را زیر و رو کند. شاه

۱. بنگرید به وقایع روز پنجشنبه شانزدهم جمادی‌الاولی – اقامت در پاریس.

فوق‌العاده به این صحبت من علاقه نشان داد و مایل شد که این فلز با ارزش و اسرارآمیز را ببیند. به مسیو کوری خبر دادیم. با این که بسیار گرفتار بود، حاضر شد که روزی به مهمانخانهٔ الیزه پالاس بیاید و چون برای ظهور و جلوهٔ خواصّ مخصوص رادیوم، لازم بود که عملیات در فضای تاریکی صورت گیرد، من با هزار زحمت شاه را راضی کردم که به زیرزمین تاریک مهمانخانه که بخصوص برای این کار مهیّا شده بود بیاید. شاه و همهٔ همراهان او قبل از شروع عملیات، به این اطاق زیرزمینی آمدند. مسیو کوری در را بست و برق را خاموش کرد و قطعهٔ رادیوم را که همراه داشت روی میز گذاشت. ناگهان فریاد وحشتی شبیه به نعرهٔ گاو و یا فریاد کسی که سر او را ببرند بلند شد و پشت سر آن، فریادهای زیاد دیگری از همان قبیل ضجه، اطاق را پر کرد. همگی ما وحشت کردیم؛ دویدیم چراغها را روشن کردیم؛ دیدیم که شاه در میان ایرانیانی که همه زانو بر زمین زده بودند، دستها را محکم به گردن صدراعظم انداخته، در حالی که چشمانش از ترس دارد از کاسه بیرون می‌آید، با تمام قوا فریاد می‌کشد و به زبان فارسی می‌گوید: «از اینجا بیرون برویم». همین که تاریکی به روشنائی تبدیل یافت، حالت وحشت شاه تخفیف پیدا کرد و چون دانست که با این حرکت، مسیو کوری را از خود دل‌آزرده ساخته، خواست به او «نشانی» بدهد. اما دانشمند مزبور که از این گونه تجمّلات بیزار و بی‌نیاز بود، از قبول آن امتناع ورزید.[۱]

البته نوشته‌های پائولی کمی هم با غلوّ همراه است چرا که او با فرهنگ ایرانی آشنائی نداشته و مثلاً وقتی که عملهٔ خلوت همایونی، شاه را مشت و مال می‌دادند تا

---

1. Xavier PAOLI, *Leurs Majestés*, (réédition de 1912), Paris, Atlantika, 1999, pp. 81-82. ترجمهٔ فارسی ارائه شده در اینجا با کمی دخل و تصرّف برگرفته است از مجلّهٔ *یادگار*، شمارهٔ اوّل، سال اوّل، ص ۲۴، مقالهٔ: «مظفرالدّین شاه در پاریس»، ترجمهٔ عباس اقبال، اقتباس از کتاب: *اعلیحضرتها*، نوشتهٔ گزاویه پائولی. دربارهٔ جنبه‌های مضحک و شرم‌آور سفرهای مظفرالدّین شاه به فرنگ مطالبی نیز در خاطرات خواهرش تاج‌السّلطنه آمده است. برای اطلاع بیشتر بنگرید: *خاطرات تاج‌السّلطنه*، به کوشش منصوره اتّحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ، ۱۳۶۱، صص ۹۴-۸۷.

خستگی بدن او را رفع کنند، در نظر پائولی این عمل برای دور کردن ملک‌الموت بـوده و می‌نویسد:

> شـبها [...] چنـد تـن از جوانـان نجیـب‌زادهٔ دربـاری دو بـه دو، نوبـت بـه نوبـت، دسـت و پـای او (شـاه) را، بـه رغبـت و بـا نظـم تمـام، آرام آرام مشت می‌زدند. شاه به این ترتیـب تـصوّر مـی‌کـرد کـه مـی‌توانـد جلـو مـرگ را اگـر بـی‌لطفـی کنـد و بخواهـد در حـین خـواب بـه سـر وقـت او بیایـد، بگیرد.[۱]

مظفرالدّین شاه به توصیف مهماندار فرانـسوی‌اش، کـودکی بـوده مُـسن بـا هیکلـی درشت و سبیل‌های پُرپشت و فکری کهنه پرست و هوشی ضـعیف و حـرص و ولعـی سیری ناپذیر در خرید سوغات فرنگی، غالباً هم اشیاء کم‌ارزش و کودک‌پسند. به نوشتهٔ پائولی، شاه تقریباً هر چه را که می‌دیده به فرانسه می‌گفته: «ژُپخان» (Je prends) یعنـی «می‌خرم».[۲] عبدالحسین‌خان سپهر در مورد این امتعهٔ فرنگـی مـی‌نویـسد: «روز یـازدهم [رمضان ۱۳۲۳] بعضی متاع که [شاه] از فرنگ خریده بود ازقبیل تصویر و ظروف چینی و کتابچهٔ مصوّر و ساعت و ماهوت و غیره که تمام بی معنی بود وارد شد».[۳]

سفر سوّم فرنگستان برای مظفرالدّین شاه همچنین فرصتی بود تـا نظـر چنـد تـن از اطبّای حاذق فرنگ را در مورد وضعیت اعضاء و جوارح بدنش بویژه قلب جویا شـود. پُر واضح است که پزشکان مزبور ذات همایونی را نسبت به سلامتی کامل قلب مطمـئن ساختند. امّا در کمتر از یک سال بعد از این سفر، از آنجا که قبلهٔ عـالم مـصراً خواهـان افزایش قوّهٔ باه همایونی بودند، داروهای تجویزی طبیب انگلیـسی دکتـر لنـدلی باعـث صدمه زدن به کلیّه‌ها و نهایتاً فشار به قلب شد.[۴] مظفرالدّین شاه در کمتر از چند ماه، دو

---

۱. «مظفرالدّین شاه در پاریس»، پیشین، ص ۲۴.

2. Xavier PAOLI, *Leurs Majestés*, (réédition de 1912), Paris, Atlantika, 1999, pp. 74, 78.

۳. *یادداشتهای ملک‌المورّخین*، پیشین، ص ۲۴۶.

۴. در پنجم رمضان‌المبارک ۱۳۲۲، مظفرالدّین شاه قاجار به پیشخدمتهای خود می‌گوید: «من سه چیـز را در دنیـا دوست دارم و سایر چیزهای عالم پوچ است: خوردن، شکار کـردن و جمـاع کـردن». بـه نقـل از: *یادداشـتهای* ←

بار سکتهٔ ناقص کرد و نیمهٔ چپ بدنش تقریباً فلج شد. او تنها ده روز پس از امضاء نظامنامه یا قانون اساسی که می‌توان حدس زد در چه شرایط جسمانی صورت گرفته، در شب چهارشنبه ۲۴ ذیقعده ۱۳۲۴ چشم از جهان فرو بست و تاج و تخت را به همراه خزانه‌ای خالی که یکی از دلائل آن سفرهای سه گانه و خریدهای بیهودهٔ قبلهٔ عالم در فرنگستان بود، برای فرزندش محمّدعلی میرزا به ارث گذاشت.

پیش از آن که به این مقدّمه خاتمه داده شود، لازم است اشاراتی نیز به ویژگیهای کتابشناسی سفرنامهٔ سوّم فرنگستان و رسم‌الخط آن در چاپ حاضر کرد. یگانه نسخهٔ خطی این اثر در ۲۴۰ صفحه (۱۲۰ برگ) به قطع نیم ورقی به ابعاد ۳۶×۲۲ سانتیمتر با کاغذ فرنگی آبی مجدول کمند و سرلوح‌دار ۱۷ سطری و جلد ابری مخمل لولادار گوشهٔ برنجی‌دار، به شمارهٔ اموالی ۷۹۲ در کتابخانهٔ کاخ گلستان نگهداری می‌شود. بنابر آنچه در فهرست نسخ خطّی این کتابخانه آمده، تعداد ۶۴ قطعه عکس سیاه و سفید از مجالس ضیافت و مناظر و اماکن بازدید شده نیز به این جلد الصاق شده است.[۱]

به منظور سهولت هر چه بیشتر در قرائت متن، رسم‌الخط نسخهٔ خطّی سفرنامه در چاپ حاضر رعایت نشد. اگر چه استقصای کلیهٔ ویژگیهای رسم‌الخطّی و یا دستوری سفرنامه در این مقال مقدور نمی‌باشد، لیکن به طور ایجاز به ذکر موارد ذیل پرداخته می‌شود:

– در نسخهٔ اصل «یای» تنکیر یا نسبت، بعد از «های» مخفیه ظاهر نمی‌گردد

← *ملک‌المورّخین*، پیشین، ص ۹۲. در مورد تجویز داروهای مقوّی قوّهٔ باه از سوی دکتر لندلی برای مظفرالدّین شاه و برخی دیگر از اعضاء دربار قاجار، بنگرید به گزارش بسیار محرمانهٔ دکتر اشنایدر به سفارت فرانسه در تاریخ ۹ اوت ۱۹۰۶. ترجمهٔ فارسی این گزارش در مقالهٔ ذیل آمده است: عطاء آیتی، «پروندهٔ محرمانهٔ بیماریهای مظفرالدّین شاه»، *فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران*، شماره ۳۴، تابستان ۱۳۸۴.

۱. بدری آتابای، *فهرست کتابخانهٔ سلطنتی* (مجلّد مربوط به تاریخ، سفرنامه، سیاحت‌نامه، روزنامه و جغرافیای خطّی)، تهران، کتابخانهٔ سلطنتی، ۱۳۵۶، صص ۵۴۶–۵۴۵. متأسّفانه در زمان آماده کردن این سفرنامه برای چاپ، امکان دسترسی به ۶۴ قطعه عکس الصاقی فراهم نشد.

مانند: «در کیسهٔ ریخته» که به صورت «در کیسه‌ای ریخته» تغییر یافت.

- «بای» حرف اضافهٔ فارسی همیشه متّصل به کلمهٔ مابعد آمده است مانند : «بطرف» یا «بآنها» که به صورت «به طرف» و «به آنها» نوشته شد.
- الف «است» یا «اند» در کلماتی نظیر «درونست» یا «خوبست» در حالتی که تولید اشتباه می‌نمود، به طور مجزّا نوشته شد؛ در غیر این صورت، این رسم‌الخط حفظ گردید.
- در صیغ افعال مسبوقهٔ «می» مانند: «میتوانست» یا «میبیند» غالباً «می» با مابعد در نسخهٔ خطّی متّصل نوشته شده که در این چاپ به صورت منفصل نگاشته شد.
- به طور کلّی در نسخهٔ اصل کلمات جمع با حرف «ها» در هم ادغام شده امّا در این چاپ از یکدیگر جدا گردید نظیر: «دانه‌ها» به جای «دانها».
- در نسخهٔ اصل، همزهٔ اوائل ضمائر در کلماتی مانند: «برین» و «درین» حذف گردیده که در چاپ حاضر، برای سهولت در قرائت، اضافه شد.
- برای حفظ اصالت متن سفرنامه، در شیوهٔ نگارش کلماتی نظیر: طهران، اطوموبیل، طِه‌آطر و غیره تغییری داده نشد. بعضی کلمات مانند: «طرن» و «طونل» به شکل «ترن» و «تونل» نیز در متن آمده؛ در این حالت نیز به منظور حفظ اصالت متن، تغییری در رسم‌الخط داده نشد.
- کاتب، «خواستن» و «خاستن» را به جای یکدیگر و به طور نادرست نوشته و ما همهٔ موارد را چنانکه اقتضای مفهوم بود تصحیح کردیم. همین طور کلماتی مانند: «گذارش»، «خدمتگذاری» و «نهار»که به «گزارش»، «خدمتگزاری» و «ناهار» تغییر یافته بدون ذکر آنها در پانوشتها.
- در متن سفرنامه هیچگونه نشانه‌گذاری مانند نقطه یا نقطه-ویرگول وجود ندارد و این قبیل نشانه‌ها تنها برای سهولت در قرائت اضافه شده است.

سایر تغییرات لفظی و املائی که در استنساخ و تصحیح نسخه صورت گرفته در پاورقی‌ها ذکر شده است. از آنجا که واژه‌های بیگانه به کرّات در متن به کار رفته، برای فهم بهتر و قرائت صحیح‌تر، تلفّظ لاتین و معادل فارسی آنها در پانوشتها ارائه شده است. البته این عمل شامل تمامی واژه‌های بیگانهٔ متن نمی‌شود چرا که کلماتی نظیر: آپارتمان، بالکُن، بالُن، بانک، پارک، پرنس، پلیس، پیانو، تلگراف، ژاندارم، ژنرال، سالاد، سالن، شوسه، فامیل، فراک، کارت، کافه، کپسول، کمپانی، مادام، ماساژ، مبل، مکانیک، موزیک، ویولون، هتل و غیره در زبان فارسی امروزی بکلّی جاافتاده و ارائهٔ املای لاتین آنها ضرور نمی‌باشد.

در پایان این مقدّمه بر خود فرض می‌دانم از آقای دکتر انیسی که در زمان ریاست خود بر مجموعهٔ کاخ-موزهٔ گلستان امکان استفادهٔ اینجانب از میکروفیلم نسخهٔ خطّی سفرنامهٔ حاضر را میسّر ساختند، صمیمانه قدردانی نمایم. همچنین سپاسگزارم از آقای مهندس شریفی ریاست محترم کنونی این مجموعه که در تابستان سال ۱۳۸۹ با گشاده‌روئی تسهیلات لازم برای تحقیقات اینجانب در کتابخانهٔ کاخ گلستان را فراهم نمودند. از حجت‌الاسلام و المسلمین آقای دکتر رسول جعفریان ریاست محترم کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی که مشتاقانه پیشنهاد چاپ این سفرنامه را پذیرفتند کمال امتنان را دارم؛ و تشکّر می‌کنم از دست‌اندرکاران و کادر فنّی مرکز پژوهش و انتشارات مجلس که با صرف وقت و بذل دقّت در ارائهٔ کتاب حاضر کوشش فراوان نموده‌اند.

**دکتر محمّد نادر نصیری مقدّم**

**استراسبورگ – تابستان ۱۳۹۰**

## روزشمار منازل و مراحل سفر

| روز | ماه | سال | محل |
|---|---|---|---|
| ۲ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | طهـــران – بـــاغ گلـــستان (شروع سفر) |
| ۳–۲ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | توقّف در کرج |
| ۴ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل ینگی‌امام |
| ۵ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل قشلاق |
| ۶ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل کَوَندِه |
| ۸–۷ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | اتراق در قزوین |
| ۹ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل آق‌بابا |
| ۱۰ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل یوزباشی‌چای |
| ۱۱ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل پاچنار |
| ۱۲ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل منجیل |
| ۱۳ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل رستم‌آباد |
| ۱۴ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل امامزاده هاشم |
| ۱۶–۱۵ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | اتراق در رشت |

| روز | ماه | سال | محل |
|---|---|---|---|
| ۲۴-۱۷ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | اتراق در انزلی |
| ۲۵ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل ملاّرود |
| ۲۶ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل آلالان |
| ۲۷ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل لیسار |
| ۲۸ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | منزل حاجی رستم |
| ۳۰-۲۹ | ربیع‌الاوّل | ۱۳۲۳ | اتراق در آستارا |
| ۱ | ربیع‌الثّانی | ۱۳۲۳ | منزل لنکران (ورود به خاک امپراطوری روسیه) |
| ۲ | ربیع‌الثّانی | ۱۳۲۳ | منزل ازون‌تپّه |
| ۳ | ربیع‌الثّانی | ۱۳۲۳ | منزل سالیان |
| ۴ | ربیع‌الثّانی | ۱۳۲۳ | منزل حج‌قبول (حاجی قبول) |
| ۸-۵ | ربیع‌الثّانی | ۱۳۲۳ | حرکت با قطار روسی به سمت اطریش |
| ۹ | ربیع‌الثّانی | ۱۳۲۳ | ورود به خاک امپراطوری اطریش |
| ۱۲-۱۰ | ربیع‌الثّانی | ۱۳۲۳ | شهر لامبرگ |
| ۱۵-۱۳ | ربیع‌الثّانی | ۱۳۲۳ | وین پایتخت اطریش |
| ۱۶ | ربیع‌الثّانی | ۱۳۲۳ | حرکت با قطار اطریشی به سمت فرانسه |
| ۱۷ | ربیع‌الثّانی | ۱۳۲۳ | خروج از خاک اطریش – گذشتن از کشور سوئیس و ورود به فرانسه |

| روز | ماه | سال | محل |
|---|---|---|---|
| ۱۸ | ربیع‌الثّانی | ۱۳۲۳ | ورود به کنطرکسویل و اقامت در آنجا تا ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۳ |
| ۱۱ | جمادی‌الاولی | ۱۳۲۳ | ورود به پاریس و اقامت در آنجا تا ۱ جمادی‌الثّانی ۱۳۲۳ |
| ۲ | جمادی‌الثّانی | ۱۳۲۳ | خروج از فرانسه و ورود به بلژیک |
| ۱۰-۲ | جمادی‌الثّانی | ۱۳۲۳ | اقامت در اسطاند (در خاک بلژیک) |
| ۱۲-۱۱ | جمادی‌الثّانی | ۱۳۲۳ | اقامت در لیژ (در خاک بلژیک) |
| ۲۶-۱۳ | جمادی‌الثّانی | ۱۳۲۳ | بازگشت به فرانسه و اقامت در شهر ویشی |
| ۲۷ | جمادی‌الثّانی | ۱۳۲۳ | حرکت از ویشی به طرف روسیه |
| ۲۸ | جمادی‌الثّانی | ۱۳۲۳ | خروج از فرانسه و ورود به خاک آلمان |
| ۲۹ | جمادی‌الثّانی | ۱۳۲۳ | در راه‌آهن آلمان |
| ۱ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | ورود به سرحدّ روسیه |
| ۳-۲ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | ورود به پطرهُف و اقامت کوتاه در آنجا |
| ۴ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | حرکت به پطرزبورغ |

| روز | ماه | سال | محل |
|---|---|---|---|
| ۵ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | بازگشت به پطرهُف |
| ۱۰-۶ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | حرکت با قطار روسی از پطرهُف به سمت ایران |
| ۱۱ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل سالیان در خاک روسیه |
| ۱۲ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل ازون‌تپّه در خاک روسیه |
| ۱۳ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل لنکران در خاک روسیه |
| ۱۴ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | ورود به خاک ایران |
| ۱۵ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | استراحت در آستارا |
| ۱۶ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل ملاّرود |
| ۱۷ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل ختمه‌سرا |
| ۱۸ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل درّهٔ دیرک‌علی |
| ۲۰-۱۹ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | استراحت در آلالان |
| ۲۳-۲۱ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | توقّف در انزلی |
| ۲۴ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | ورود به رشت |
| ۲۵ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل امامزاده هاشم |
| ۲۶ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل رستم‌آباد |
| ۲۷ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل منجیل |
| ۲۸ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل پاچنار |
| ۲۹ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل یوزباشی‌چای |
| ۳۰ | رجب‌المرجّب | ۱۳۲۳ | منزل آقابابا |

| روز | ماه | سال | محل |
|---|---|---|---|
| ۲–۱ | شعبان‌المعظّم | ۱۳۲۳ | اتراق در قزوین |
| ۳ | شعبان‌المعظّم | ۱۳۲۳ | منزل حصار |
| ۴ | شعبان‌المعظّم | ۱۳۲۳ | منزل قشلاق |
| ۵ | شعبان‌المعظّم | ۱۳۲۳ | منزل ینگی‌امام |
| ۶ | شعبان‌المعظّم | ۱۳۲۳ | کرج |
| ۷ | شعبان‌المعظّم | ۱۳۲۳ | ورود به طهران |

## [۲][*] بسم الله الرّحمن الرّحیم و به نستعین

به توفیق حضرت یزدان و خواست خداوند کون و مکان، به تاریخ یکشنبه دویّم شهر ربیع‌الاوّل سنهٔ ۱۳۲۳ شروع به نوشتن این سفرنامه می‌شود که سفرنامهٔ سیّم فرنگستان است.

امروز که روز یکشنبه دویّم شهر ربیع‌الاوّل هزار و سیصد و بیست و سه است، از طهران عازم مسافرت به فرنگستان [هستیم] و همین امروز حرکت خواهیم نمود. چند شب بود در باغشاه بودیم؛ دیشب را به شهر آمده شب را در باغِ گلستان و عمارت بریلیان بسر برده، صبح که از خواب برخاستیم، پس از ادای نماز و صرف چای، آقای بحرینی به حضور آمدند. زیارت وارث را خوانده بودیم. بعضی ادعیّه که در هنگام حرکت و مسافرت فرض است، خوانده شد. پس از آن، بعد از پوشیدن لباس رسمی به اندرون آمده تقریباً دو ساعت و نیم از دسته گذشته از درب اندرون بیرون آمده مصمّم [به] حرکت شدیم. در حیاط درب اندرون، شاهزاده‌ها، وزراء و نوکرها حاضر بودند. امام‌جمعه، آقا سیّد علی‌آقای یزدی، [۳] ظهیرالاسلام و نقیب‌السّادات حاضر بودند؛ دعا خواندند و دعا کردند. قرآن خطّی کوچکی هم آقای امام‌جمعه برای ما آورده بود؛ با

* شماره‌گذاری صفحات نسخهٔ خطّی سفرنامه با شمارهٔ ۲ شروع شده است.

کمال سعادت قبول کرده بر دیده نهادیم. تقریباً یک ساعت مکث نموده، به بعضی کارها و مهام لازمه رسیدگی نموده؛ در وقت سوار شدن، ولیعهد، سالارالدّوله، نایب‌السّلطنه، سالارالسّلطنه و رکن‌السّلطنه شرف التزام رکاب داشته؛ جناب اشرف صدراعظم و وزراء و نوکرها از قبیل: وزیردربار، حاجی مجدالدّوله، امیرآخور، سعیدالسّلطنه، رئیس پلیس و غیره هم در رکاب بودند. از درب اندرون تا دروازهٔ باغشاه، در تمام طول معبر و خیابانها از طرفین سوار و سرباز و توپچی و قزّاق با تمام صاحب‌منصبان حاضر رکاب و سردارها و رؤسای قشون صف کشیده همه حاضر بودند. در هنگام رفتن، در حالتی که در اطوموبیل نشسته حرکت می‌کردیم، از سرکرده‌های نظامی یکایک احوالپرسی و خداحافظی نمودیم. بیرون شهر در باغشاه، محض صرف قهوه یک دقیقه پیاده شدیم؛ با شاهزاده‌ها و کسانی که به شهر مراجعت می‌کردند، خداحافظی نمودیم. حرمخانه که ملتزم رکاب است و تا سرحد خواهند آمد، از همان باغشاه که شب را در آنجا بودند، قبل از ما حرکت کرده به جانب کرج که منزل اوّل است، رفته‌اند. اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه هم ملتزم رکاب هستند. سالار اسعد را که در رکاب می‌آمد، از وسط راه مرخّص کردیم. نزدیک ظهر به شاه‌آباد رسیده؛ پس از صرف ناهار، حرکت نموده تقریباً سه ساعت به غروب [۴] مانده، وارد کرج شدیم؛ حرم قبل از ما رسیده بود.

هوای کرج بسیار خوب است؛ شاید چند روزی از حیثیّت درجهٔ حرارت، عقب‌تر از طهران باشد. آب رودخانهٔ کرج به واسطهٔ بارانهای متوالیه‌ای که تا پریشب پی‌درپی می‌بارید، قدری گِل‌آلود است و سیل آمده بود. دهاتی که در حدود کرج واقع‌اند و امروز از نزدیکیِ اغلب آنها که خالصه‌اند، عبور نموده گذشتیم، دهات حاصلخیز و باصفا و اغلب دارای باغها و بستانهای مزیّنه‌اند. حالا تقریباً یک ماه و نیم از عید نوروز می‌گذرد ولی هوا هنوز زیاد گرم نشده، بهار امسال خیلی به ملایمت و خوشی می‌گذرد؛ مخصوصاً هوای امروز بسیار خوبست. عمارت کرج را حاجب‌الدّوله خوب نگاهداری نموده است ولی اصلاً عمارت، قدیمی است. انشاءالله در سال آینده به

ملاحظهٔ آنکه کرج شکارگاه مخصوص است، باید حُکم بدهیم یک دو دستگاه عمارت خوب در اینجا ساخته شود.

عصر، یک دو ساعتی محض رفع خستگی استراحت کرده پس از بیدار شدن، نوکرها آمده چای صرف نمودیم. قورباغه‌های اینجا معرکه می‌کنند؛ تمام الحان گوناگون و آهنگهای ناموزون را منضم به یکدیگر نموده؛ زیر و بمهای آوازشان که خیلی اسباب انزجار خاطر است، گوش را صدمه زده و خسته می‌کند.

اوّل شب، عمارت را قُرُق کردیم و اعلم‌الدّوله را برای نوشتن این روزنامه احضار فرموده‌ایم. در اوّل ساعت امشب، آقا سیّد حسین‌آقا محض ذکر مصیبت خامس اهل عباء علیه آلاف التّحیّه و الثّناء[1] حاضر شد؛ روضهٔ بسیار مُبکّی [۵] و مؤثّری خواند. این دفعهٔ سیّم است که به فرنگستان می‌رویم؛ دفعهٔ سیّم است که اوّل منزل را در عمارت کرج بسر برده و دفعهٔ سیّم است که آقا سیّد حسین‌آقا در چنین موقع و مکان روضه می‌خواند.

## دوشنبه سیّم ربیع‌الاوّل ـ توقّف در کرج ـ

امروز در کرج به واسطهٔ خرابی پل کُردان توقّف کردیم. بعد از ادای فریضه و خوردن چای، لباس پوشیده، قرآن و ادعیّهٔ معموله را خوانده؛ بعد رفتیم در حیاط و باغ، قدری با تفنگ کوچک تیراندازی نموده؛ یک گنجشک و دو سبزِ قبا زده؛ بعد، وزیردربار با حسام‌السّلطنه و بصیرالسّلطنه و احتساب‌الملک به حضور آمدند؛ قدری صحبت و گردش کرده؛ جناب اشرف صدراعظم را که احضار کرده بودیم، آمد؛ قدری با او صحبت داشته. شیخ‌الاسلام قزوین هم به حضور آمده بود. بعد، صدراعظم به منزل خود مرخّص شده مشغول انجام کارها گشته؛ ظفرالدّوله و محقّق‌السّلطنه هم آمده، به

۱. هزاران درود و تحسین بر ایشان باد.

شهر مرخّص شدند. اعلم‌الدّوله هم دندان ما را قدری تعفـین یُـد زد. اسـب و کالـسکه آوردند؛ سوار شده زفتیم به گردش. آفتاب خیلی گـرم بـود. رفتـیم بـه کنـار رودخانـه؛ سقّاباشی آفتاب‌گردان را جای بسیار خـوبی زده و بُزقورمـهٔ مطبـوعی تهیّـه کـرده بـود. فرستادیم بصیرالسّلطنه و احتساب‌الملک، سیف‌السّلطان و حسام‌السّلطنه آمدنـد نشـسته قدری صحبت کردیم. بعد از ناهار قدری خوابیده؛ قبل از ناهار هـم قـدری تیرانـدازی نموده، چند مرغ کوچک که به زبان متعارفی [۶] زردوره می‌نامند، زدیـم. بعـدازظهر، از بس هوای امروز گرم بود، قدری سخت گذشت. بعد از خواب، حاجب‌السّلطان بعـضی فرامین و عرایض آورد؛ هر چه خواستیم تحمّل گرما نموده و در همان زیر چادر آنها را صحّه بگذاریم، ممکن نشد. اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه هم در حضور بودند. فـوراً سوار شده به منزل آمدیم. در منزل، حاجب‌السّلطان و اعلم‌الدّولـه نشـسته و کاغـذها را خواندند. بعد از خواندن کاغذها، دکتر شنیدر[۱] و دکتـر لنـدلی[۲] هـم آمدنـد. سـرمان بـه واسطهٔ ثورت[۳] گرمای کنار رودخانه کمی درد گرفته بود؛ رفع شد. مسیو نُز هـم آمـد و در باب راه شوسهٔ خراسان بعضی عرضها نموده؛ ما هم قرارهای لازمه را بـا صـدراعظم دادیم. بعد از آن، پس از صرف چای، حاجی سیّد عبدالوهّاب صدرالشّریعهٔ اصفهانی بـه حضور آمده دعا خواند و رفت. موزیگانچی‌های مخصوص آمده قدری موزیـک زدنـد. بعد آمدیم به عمارت؛ وزیردربار تقدیمی حاجب‌الدّوله را آورد و رساند. عیسی‌خان مثل جن از شهر آمده بود. آصف‌السّلطنه و شیخ‌الاسلام مرند هـم شـرفیاب حـضور شـدند. عیسی در حضور ماند؛ آنها رفتند به ینگی‌امام. صدق‌الدّوله هم دیروز از شهر آمـده بـود در حضور و ساعی بر آنست که اذن مرخّصی مشهد را بگیرد؛ ما هم چون خلوص نیّت

---

۱. Jean Étienne Justin Schneider طبیب فرانسوی دربار قاجار از ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۴ ق.
۲. Lennox Lindely آخرین طبیب انگلیسی دربار قاجار است که از ۱۳۱۸ ق. به تهران آمد و تا پایان حکومت این سلسله در ایران بود.
۳. در لغتنامهٔ دهخدا «سورت» به معنای تندی و حدّت آمده است.

او را نسبت به خودمان می‌دانیم، او را مرخّص فرمودیم که به آستان حضرت رضا ـ سلام الله علیه ـ مشرّف شده و نائب‌الزّیارهٔ مخصوص خودمان باشد. مؤتمن خلوت، پیشخدمت مخصوص خودمان که از اجلّهٔ سادات صحیح‌النّسب است، استدعای مرخّصی به مشهد [۷] مقدّس نموده؛ او را هم مرخّص فرمودیم که برود. امشب با پیشخدمتهای مخصوص خودمان که تمامی نوکرهای بسیار خوب ما هستند، نشسته مشاعره نمودیم و در مشاعره ما غلبه کردیم. هوا قدری رعد و برق نموده، نیم ساعتی باران آمد. پس از آن، نماز کردم و رو به درگاه بی‌نیاز آوردم. شام خوردیم و به اعلم‌الدّوله فرمودیم مشغول نوشتن روزنامه شد. در سر شام ماهی خوبی آورده بودند؛ مرحمت کردیم برای صدراعظم بردند. فی‌الحقیقه صدراعظم نوکری است که به این کفایت و درایت کمتر پیدا شده و مواظبت و پشتکار او طوری است که از صبح تا چهار ساعت از شب گذشته تمام را مشغول نوشتن و خواندن و ترتیب امور مهام عمده بوده و هست. هیچیک از صدور سابق این قسم پشتکار نداشته است.

## سه‌شنبه چهارم ربیع‌الاوّل ـ از کرج به ینگی‌امام[1] ـ

صبح، بعد از نماز و دعا و صرف چای، اعلم‌الدّوله با دکتر لندلی در حضور بودند. شب را بیرون خوابیده بودیم. پیشخدمتهای کشیک: شاهزاده ناصرالممالک بود که آب مشروبی ما در وقت خواب سپرده به دست اوست؛ با مؤتمن حضور.

صبح، حاجب‌السّلطان و ممتازالدّوله شرفیاب شده بعضی عریضه‌ها داشتند؛ جواب تحصیل نموده [نمودند]. پس از پوشیدن لباس و چکمه از عمارت پائین به توی باغ آمدیم. نصرالسّلطنه و محققّ‌السّلطنه و احتساب‌الملک شرفیاب شدند. به نصرالسّلطنه

---

۱. محلّی سر راه تهران به قزوین میان سیف‌آباد و هشترود؛ امامزاده‌ای هم به همین نام دارد. (به نقل از *لغتنامهٔ دهخدا*)

[۸] یک ثوب[1] پالتوی تن‌پوش با سردوش مرحمت و از خدمات او اظهار رضایت فرموده قدری صحبت کردیم. بعد، مؤتمن خلوت که اجازهٔ مسافرت به ارض اقدس داشت، شرفیاب و مرخّص شد. آمدیم بیرون؛ جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار شرفیاب شده؛ وقت سواری، چهار دانه پنج‌هزاری از اعلم‌الدّوله گرفته به دست خودمان به فقیر دادیم.

امروز صبح زود قبل از سواری، هوا با کمی رعد و برق باریده ولی در هنگام سواری، باران موقوف و با وجود بودن ابر، هوای بسیار خوب مفرّحی شده زمینها سبز و خرّم و بسیار باصفاست. در ابتدای حرکت، تقریباً تا یک فرسخ طی مسافت، اعلم‌الدّوله در رکاب و در همان حال مشغول خواندن درس فرانسه و مذاکره بودیم. اطوموبیل سوار بودیم؛ در این اثناء یکی از لوله‌های اجاقِ دیگ اطوموبیل ترکیده و این مرکوب از راه رفتن افتاد. آن‌وقت سوار اسب شده در زمینهای اطراف جادّه که همه جا سبز و خرّم است، تفرّج‌کنان رفته خرگوشی را که بیرون آمده بود با ساچمه زده؛ خرگوش مجروح، فرارکنان نزدیک کالسکهٔ ما که در جادّه جلو می‌رفت آمده؛ اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه در کالسکه؛ و در این بین، صدیق خاقان در جزو تفنگدارهای مخصوص، تیری به جانب آن حیوان انداخته؛ به طوری از روی بی‌احتیاطی رفتار شده بود که کم مانده بود ساچمه‌ها در توی کالسکه ریخته؛ خدا رحم نمود.

زمینها از هر طرف تا منتها حدّ بصر، سبز و خرّم و در طرف شمال که دنبالهٔ رشته‌های جبال البرز ممتد است، در دامنه‌ها [۹] و بعضی نقاط، دورنمای دهات با سبزه‌ها و درختان بهاری منظر بسیار خوبی تشکیل نموده؛ یک جفت قمری را بدون انفصال، یکی در زمین و یکی در هوا صید کرده؛ علاوه بر آن، دو قمری دیگر نیز زدیم. صدراعظم سی تومان نازشست تقدیم نموده؛ آمدیم در کالسکه نشسته و در بینی که

---

۱. ثوب به معنی جامه یا لباس است. (به نقل از فرهنگ معین)

می‌رفتیم به یاد دفعات سابقه که از همین حدود می‌گذشتیم افتاده عوالم سالفه و شکارهایی را که در این جلگه نموده بودیم به خاطر آورده؛ پس از آن، قلّرآقاسی‌باشی و صولت‌الملک و فارس‌السّلطنه که در رکاب می‌آمدند، مشغول صحبت شده تا نزدیک رودخانهٔ کُردان آمده؛ قلّرآقاسی‌باشی تفصیل وقایع سال گذشته را که در هنگام وبائی به کُردان آمده بود، به عرض رسانیده.

کُردان آبادی مفصّلی است خالصه که در طرف جنوبی جادّه از دور نمایان و رودخانهٔ کُردان که آنجا را مشروب می‌کند، از شمال به جنوب جاری و جادّه را قطع نموده است. پل این رودخانه چنانکه[1] سابقاً نیز گفته‌ایم، به واسطهٔ سیل که هنوز نیز آثار آن از گِل‌آلود بودن آب ظاهر است، خراب و رئیس راه شوسه که سپرده به کمپانی روس است، با تخته و تیر، پل موقّتی پیاده‌رو محکمی ساخته ولی مالهای بُنه و کالسکه و سوار باید به آب زده و قریب سی چهل ذرع بالاتر از محل پل که گُدار است، بگذرند.

پیاده شده از پل گذشتیم و در طرف شمال‌غربی پل ایستاده مشغول تماشای عابرین رود شده. کالسکه‌ها، گاریها و بارکشها از توی آب خود را به ساحل رودخانه رسانده در هنگام خروج می‌بایستی یک قطعه راه مرتفعی را طی نموده در آن نقطه کالسکه‌چی‌ها [۱۰] و عرّابه‌چی‌ها به صدا یا به ضربت شلاق، اسبهای خود را جرأت داده طوری حرکت و تاخت و تاز می‌کردند که اسباب تماشا بود؛ گفتیم چه خوش بود سینه‌ماطوگراف حاضر و عکس متحرّکی از تمام این موقع و حرکات برداشته می‌شد. از طرف دیگر، پیاده‌ها و عمله‌جات کمک که با ساق و پاهای عریان تقریباً تا کمر در آب بودند، عبور سواره‌ها و مالهای بُنه را سهل نموده همراهی و مواظبت می‌کردند.

باری، پس از اظهار مرحمت و صدور عنایت نسبت به رئیس راه و مترجم، سوار

---

۱. اصل : چنانچه

شده رو به منزل که ینگی‌امام است، آورده در حدود ظهر رسیدیم و پس از صرف ناهار قدری در اندرون استراحت کردیم. باد سختی آمد؛ قدری هم باران؛ هوا نیز مشغول غُرّش شده؛ اعلم‌الدّوله هم در حضور بود. پس از صاف شدن هوا رفتیم در باغ جلوی مهمانخانه؛ قمری و چند دانه گنجشک در آنجا شکار نمودیم. پس از نماز، نزدیک غروب، جناب اشرف صدراعظم آمده، با او قدری صحبت داشته؛ نیّرالدّوله هم با صدراعظم شرفیاب شده بود. بعد، موثّق‌الدّوله وزیرافخم و حاجی ناصرالسّلطنه هم که تازه از شهر رسیده بودند، شرفیاب شده. سه دسته موزیگانچی هم مشغول زدن موزیک بودند. از غروب به بعد کمی باز باران آمده؛ حسام‌السّلطنه، بصیرالسّلطنه، احتساب‌الملک، عیسی‌خان و اعلم‌الدّوله هم در حضور بودند. مشغول نوشتن روزنامه شدیم و شام آوردند. بعد از شام، کمی سرمان گیج رفت. اعلم‌الدّوله هم رفته بود شام بخورد. او را احضار فرمودیم. خوابیدیم و قبل از خفتن، علی‌المرسوم، وضو گرفته [۱۱] یس و ادعیّهٔ هر شب را که معمول داریم، خواندیم[۱].

## چهارشنبه پنجم ربیع‌الاوّل ــ از ینگی‌امام به قشلاق[۲] ــ

صبح از خواب برخاسته پس از نماز و زیارت و صرف چای سوار شدیم. هوا ابر بود ولی بسیار خوب و باصفا؛ شب کمی باران ترشّح نموده بود. حرم هم یک ساعت پیش از ما حرکت کرده. در توی کالسکه، قدری قرآن تلاوت نموده؛ اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه هم همراه بودند. بعد از خواندن قرآن، قدری مذاکرهٔ زبان فرانسه نموده. صدراعظم به رکاب آمده؛ با او صحبت داشتیم و پس از آنکه مقداری طی مسافت کردیم، از کالسکه پیاده و سوار اسب شده در خارج جادّه، تفرّج‌کنان مشغول شکار

---

۱. اصل: خواندم

۲. محلّی است سر راه تهران به قزوین میان آبیک و کَوَنده یا کَوَندج. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

شدیم؛ یک قمری و چند دانه قازالاغ با تفنگ و یک دانه مرغی که آن را عرفاً زنبورخور می‌نامند، با پیشتو[۱] زدیم. زمینها همه جا سبز و خرّم است. جناب اشرف صدراعظم هم یک کلاغ سبز در هوا زد؛ خیلی خوب تیر انداخت. شمس‌الملک در سر چاهها که کبوتر داشتند، چند تیر قشنگ انداخت. بعد سوار کالسکه شدیم با اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه بنای صحبت را گذاردیم. بصیرالسّلطنه امروز نبود؛ رفته بود به شکار و مثل دیروز، امروز هم دست از پا درازتر مراجعت کرد. بعد با حسام‌السّلطنه و اعلم‌الدّوله هم قدری صحبت کردیم؛ آمدیم تا به منزل رسیدیم که قشلاق است. همه جا چادرها از دور پیدا بودند و همه وقت مثل آن بود که بجز فاصلهٔ بسیار قلیل چیزی باقی نیست. در منزل ناهار خورده، خوابیدیم. طرف عصر، هوا به عادت هر روزه [۱۲] بنای رعد و برق را گذاشت؛ باد بسیار سختی هم می‌وزید به طوری که اغلب چادرها را خوابانید. آمدیم[۲] به اندرون در یکی از اطاقها دراز کشیدیم؛ اعلم‌الدّوله هم در حضور بود. بعد از باز شدن هوا، نماز کرده؛ تقریباً سه ساعت به غروب مانده، درب اندرون رفته؛ سه چهار گنجشک در هوا زدیم. کسی نبود؛ کم‌کم نوکرها جمع شدند. جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار هم آمدند. سه چهار کاغذ خوانده شد. کمی هوا رو به سردی گذاشت؛ آمدیم به اندرون. طبخ حضوری از گنجشکها ترتیب دادند. شب بعد از نماز، دو سه دستخط به ولیعهد و معتمدالحرم نوشتیم. بعد، اعلم‌الدّوله احضار شده روزنامهٔ راه را به او فرمودیم نوشت.

## پنجشنبه ششم ربیع‌الاوّل ـ از قشلاق به کَوَنده[۳] ـ

صبح، پس از نماز و دعا و صرف نمودن چای، سوار شده؛ در کالسکه، قرآن صبح

۱. پیشتو یا پیستوله (کلمهٔ فرانسوی) به معنی اسلحهٔ کمریست.
۲. اصل: آمدم
۳. دهی است میان قشلاق و حصار در چهارفرسخی قزوین. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

را خوانده. هوا صاف و صحرا باصفا و همه جا سبز و خرّم بود. میل کـردیم از کالسکه پیاده و سوار اسب شده در حدود جادّه مشغول شکار شدیم: گاهی با تفنگ و گاهی بـا طپانچه، قازالاغ و مرغهای کوچکتر از آن را که عرفاً چکچکی می‌نامند، صید نموده؛ صدراعظم هم در حضور ما دو تیر انداخته و قازالاغی را زده. پس از یک دو ساعت، باز به جانب جادّه رجعت نموده به کالسکه نشسته نزدیک ظهر به منزل که کَوَنْدِه است رسیدیم. عصر بیرون چادرها به گردش رفتیم. بصیرالسّلطنه آهوئی را با دوربین دید؛ او و اسلحه‌دارباشی را به شکار آهو فرستادیم. به قول خودشان، آهو را زخمی نموده ولی نتوانسته‌اند [۱۳] بگیرند. مَثَلِ صدیق‌الدّوله بـه خاطرمـان آمـد کـه مـی‌گفـت: «شخص تمام مسلّحی به شکار رفته پس از مراجعت می‌گفت آهوها را با شمشیر دو نیمه کرده. گفتند پس چرا نیاوردی؟ گفت بدیهی است پس از دریافت نمودن چنین ضربت، دیگر آهو تاب اقامت نداشته می‌رود». و مَثَلِ دیگر که آهـو پیغـام تمسخرآمیز خـود را بیـان می‌کند، فرمودیم.

شب را در چادر صدراعظم مهمان بودیم؛ خیلی خوش گذشت. سردار اسعد حاجی علیقلی‌خان که نشان و حمایل به او مرحمت شد، آمده شرفیاب شد. اوّلِ شب قدری کسل بودم ولی بعد از آنکه به منزل صدراعظم رفته نشسته قدری صحبت داشتم، حالمان خوب شد. هوا، هم امروز و هم امشب خیلی خوب بود. شام را در منزل صدراعظم صرف نموده پس از آن به دیوانخانه آمده خوابیدیم.

## جمعه هفتم ربیع‌الاوّل ــ از کَوَنْدِه به قزوین ــ

حالتمان امروز بحمد الله خیلی خوب است. پس از نماز و زیارتنامه‌ها، صرف چـای نمودیم. سوار کالسکه شده، اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه هم در کالسکهٔ ما بودند؛ صحبت می‌کردیم؛ قدری هم در همان حال به اعلم‌الدّوله که در رکاب بود، مذاکرهٔ زبان نمودیم. صدراعظم در رکاب است. در بین راه، چند عکس به دست خودمان انداختیم.

سالار اکرم حاکم قزوین و جمعیت استقبالچیان آمده؛ سالار، اعیان و شاهزاده‌ها و علماء و تجّار محترم را که به تقبیل رکاب مشرّف می‌شدند، معرفی نموده؛ به ملاها که رسیدیم، پیاده شده و به چادر آنها رفته، سرپا از ایشان احوالپرسی [۱۴] کردیم. بعد، مجدداً سوار کالسکه شده به شهر آمدیم. در طرفین جادّه و خیابانهای شهر، جمعیت مردم ایستاده؛ تمام طبقات و اصناف با کمال نظم حاضر شده، ورود ما را به سلام و صلوات و فریادهای شعف‌آمیز پذیرفته؛ زن و مرد در حالت وجد و سرور بودند. در نقاط عمده، طاقهای نصرت ترتیب داده طبقات مختلفهٔ نظام قزوین نیز حاضر شده؛ پس از ورود به عمارت دولتی، شلّیک توپ نمودند. چند تلگراف از طهران آمده بود؛ ملاحظه فرمودیم و چند تلگراف هم به تهران نمودیم. موثّق‌الدّوله، وزیرافخم، حاجی ناصرالسّلطنه و حاجب‌الدّوله هم که جلو آمده بودند، در اینجا به حضور مشرّف شدند. پس از ناهار، قدری خوابیدیم. دکتر شنیدر در حضور بود؛ احتساب‌الملک و ناصرالممالک هم بودند. قدری با دکتر شنیدر صحبت داشتیم. بعد، آقاها آمدند. سقّاباشی هم تیری انداخته و کلاغی زد. هوا هم خیلی خوبست. موثّق‌الدّوله و وزیرافخم هم مثل سرو خرامان از دور آمده به حضور رسیدند.

امروز در بین راه، سیف‌السّلطان را دیدیم که با سوارهایش ایستاده شمشیری بسته هیأتی شبیه به رستم زال برای خود انتخاب نموده، سراپا غرق اسلحه و فولاد شده، فقط ریش بلند دو شقّه کم داشت. واقعاً سواری را که حاضر کرده و از سان گذرانید، بسیار خوب مرتّب نموده خیلی تعریف داشت؛ مخصوصاً اسبهاشان خیلی خوب بود. نزدیک غروب، جناب اشرف صدراعظم با امیربهادر جنگ وزیردربار شرفیاب شدند. اوّل شب، در خیابان جلوی سردر، آتشبازی و چراغان بود. شب را راحت خوابیدیم.

## [۱۵] شنبه هشتم ربیع‌الاوّل [ اُتراق در قزوین ]

صبح از خواب برخاستیم نماز و دعا خوانده؛ مصدّق‌الملک و اعتمادالسّلطان [و]

شاهزاده ناصرالممالک حاضر بودند. امروز را در قزوین اتراق[1] می‌کنیم. هوا بسیار صاف و خوب است و با وجود آنکه تقریباً دو ماه از نوروز می‌گذرد، هنوز هـوا گـرم نـشده، لباس نازک نمی‌توان در بَر کرد. اقسام کلاغ به عـدّهٔ غیرمحـصوره مثـل همـه وقـت در قزوین زیاد است. عرض کردند این کلاغها ضرر زیادی به محصولات قزوین زده چون عدّهٔ آنها غیرمحصور است؛ خیلی میـو[ه]جـات را خـورده و بـه انگـور و سـردرختیها خسارت فاحشه وارد می‌آورند.

قبل از ظهر، وزیردربار و سالار اکرم حاکم قزوین، علماء را به حـضور آوردنـد؛ بـه یکایک از ایشان اظهار مرحمت فرمودیم. طرف عصر، صدق‌السّلطنه که از طهران آمـده بود، شرفیاب شد؛ خیال دارد به آب معدنی بُـرژن کـه در روسـیه اسـت بـرود و بـرای اصلاح مزاج، آب بخورد. جناب اشرف صدراعظم، هـم قبـل از ظهـر بـا دبیرحـضور و ممتازالدّوله، و هم عصر، شرفیاب شده خیلی صحبت داشتیم. عصر در هنگـام موزیـک که تقریباً یک ساعت به غروب مانده است، چند تیر تفنگ انداختیم و دو کـلاغ در هـوا زدیم. شب، باغ را قُرُق[2] نمـوده حـرم را خواسـتیم. امـروز قبـل از ظهـر، وزیـرافخم و حاجب‌السّلطان را خواسته کاغذخوانی بسیار مفصّلی نمودیم. شام را در حالتی که حـرم در حضور است خورده؛ خازن اقدس هم حاضر بود.

## [۱۶] یکشنبه نهم ربیع‌الاوّل ـ از قزوین به آقابابا ـ

صبح از خواب برخاسته به واسطهٔ جزئی حالت زکام که روداده بود، قدری کِسل بودیم. جناب اشرف صدراعظم را احضار نموده و سوار شدیم. در تمام طول معبر و خیابانها از درب عمارت دولتی تا دروازه و بیرون دروازه ازدحام زیـادی از زن و مـرد مـسلمان و

---

۱. توقف چند روزه در سفر به جائی (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)
۲. اصل: غرق

ارمنی ایستاده، سربازهای محلّی قزوین نیز صف کشیده؛ در روی بامها نیز جمعیت زیاد، سلام و صلوات فرستاده دعا می‌کردند. آمدیم بیرون و در جادهٔ شوسه حرکت کرده رو به آقابابا که منزل امروز ماست، آمدیم. سوار اطوموبیل بودیم. در بین راه چند عکس به دست خودمان انداختیم؛ اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه هم پهلوی خودمان بودند. در بین راه، با صدراعظم و سایر ملتزمین از قبیل بصیرالسّلطنه و غیره صحبت داشته و چون به منزل رسیدیم، رفتیم به اندرون. عصری، نیم‌ساعتی بیرون آمدیم. حاجی امین‌الدّوله آمده بود، شرفیاب شد. مجدداً اندرون رفته شام در اندرون خوردیم؛ روضه هم در اندرون خوانده شد. اعلم‌الدّوله هم در اندرون شرف حضور داشته؛ جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار را هم احضار فرمودیم؛ قدری صحبت نموده و بعضی تلگرافها خوانده شد. شب، وقت خواب آمدیم بیرون؛ پیشخدمتهای کشیک امشب ناصرالممالک، شهبازخان [و] میرزا سیّد محمّدخان حاضر بودند؛ خوابیدیم. صبح وقتی که از خواب بیدار شدیم، به حمد الله حالمان خوب و رفع کسالت مزاج [۱۷] شده بود. حکیم‌الملک[۱]، احتساب‌الملک و دکتر شنیدر با دکترِ لندلی حاضر بودند.

## دوشنبه دهم ربیع‌الاوّل ــ از آقابابا به یوزباشی‌چای[۲] ــ

صبح، اعلم‌الدّوله دو دانه زرده تخم مرغ حاضر کرده بود که با چای بخوریم؛ قدری سرد بود و چون از تخم مرغ سرد خوشمان نمی‌آید، مجبوراً مثل دوا خوردیم. بعد، کمی نان با چای صرف نموده و زیارت خوانده، صدراعظم آمد؛ دستخطی در باب علاءالسّلطنه که حمایل آبی سیر به او مرحمت شده بود، امضاء فرمودیم. بعد، با

---

۱. در متن «حکیم‌الممالک» آمده ولی باید اشتباه کاتب باشد چرا که حکیم‌الملک از ملتزمین رکاب بوده و نام او بارها در این سفرنامه آمده است.

۲. دهی است از دهستان طارم پائین بخش سیران شهرستان زنجان سر راه شوسهٔ قزوین به رشت. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

صدراعظم در اطوموبیل نشسته صحبت‌کنان روانه شدیم. قدری که آمدیم، از اطوموبیل پیاده و سوار کالسکه شدیم. زمینها همه جا سبز و خرّم، هوا هم خوب بود. سبزی و طراوت این نواحی به عین مانند بعضی از نقاط آذربایجان است. در راه با بصیرالسّلطنه و سیف‌السّلطان و حسام‌السّلطنه و اعلم‌الدّوله صحبت نموده؛ راه هم بد نبود اگر چه اغلب جاها بغله[1] ولی وسعت راه در کمال کفایت و خوب بود. آمدیم منزل؛ دکتر شنیدر و دکتر لندلی در منزل بودند. حکیم‌الملک هم رسیده، شرفیاب شد. ناهار خورده قدری دراز کشیدیم. مؤتمن‌حضور، ناصرهمایون و محمّدصادق میرزای نوّاب در حضور بودند. بعد از خواب، فرستادیم حسام‌السّلطنه، صدق‌السّلطنه، بصیرالسّلطنه، حکیم‌الملک و اعلم‌الدّوله آمدند؛ قدری صحبت داشتیم. بعد، چای صرف نموده کاغذهائی را که حاجب‌السّلطان آورده بود، ملاحظه فرمودیم و بعضی فرامین را صحّه گذاردیم. منزل امروز [۱۸] یوزباشی‌چای است. دیوانخانه و اندرون منحصر به شش اطاق است: سه اطاق فوقانی که حرم منزل نموده است و سه اطاق تحتانی که بیرونی است؛ این اطاقها اگر چه کوچک است ولی مِن حیث المجموع، این عمارت کوچک خوب ساخته شده و بنای آن که از سنگ است، محکم است. آصف‌السّلطنه و شیخ‌الاسلام هم شرفیاب شدند. امروز در بین راه هم ناصرالسّلطان شرفیاب شد؛ حکایت می‌کرد که چند روز قبل، وقتی که بارانهای شدید و سیل آمد، در همین رودخانهٔ یوزباشی‌چای که منزل ما در کنار آن واقع و از روی پل آهنی آن عبور نمودیم، سه نفر آدم و سی شتر را آب غلطانده و از قرار تقریر او خیلی تلف شده‌اند.

یک ساعت به غروب مانده، از سراپرده بیرون [آمده] در کنار رودخانه و جادّه که خیلی مرتفع و مشرِف به رودخانه است، صندلی گذارده نشستیم. سه دسته موزیگانچی

---

۱. در *لغتنامهٔ* دهخدا «زمین بقله» به معنی زمین تره‌زار و سبزه‌ناک آمده است. اینجا حتماً منظور زمین خیس و با گِل و لای است.

مشغول موزیک شدند. یک نفر فرّاش فرستادیم آن سمت رودخانه از کوه بالا رفته کلاه خود را در وسط دامنهٔ پرتگاهی گذاشته و ما آن را هدف گلوله نمودیم. گلوله طوری به آن خورده که از مکان خود غلطیده و پائین آمده پرتاب شد. پس از آن، به سراپرده آمده؛ از نوکرها، اغلب اجزای خلوت حاضر بودند. آقاها توپ کااؤچوئی آورده قدر[ی] مشغول بازی شده و از تمام اطراف، هر کس که آن توپ را به دست می‌آورد با کمال قوّت آن را به بصیرالسّلطنه زده او را از هر جانب مستأصلش نمودند. شب را بیرون خوابیدیم. پیشخدمتهای [۱۹] کشیک، ناصرالممالک، محمّدصادق میرزا، خاصّه‌خان و غلام‌خان بودند.

## سه‌شنبه یازدهم ربیع‌الاوّل ــ از یوزباشی‌چای به پاچنار[۱] ــ

صبح از خواب برخاسته به حمد الله حالتمان خوب است؛ پس از نماز و صرف چای آمدیم در حیاط، زیارتنامه‌ها را خواندیم. از قراری که اعلم‌الدّوله به عرض رسانید، دیشب تقریباً سه ساعت از شب گذشته، پرنس منت‌نگرو (قره‌طاغ) که از جانب رشت می‌آید، به این منزل که موسوم به یوزباشی‌چای است، رسیده؛ چون جائی برای اقامت شب به دست نیاورده بود، به چادر دکتر لِندلی رفته از او خواهش نموده، خود با جمعیتش که در یک اطوموبیل مسافرت می‌کنند، چند ساعتی در منزل او مانده‌اند. شش نفرند: خود پرنس با پرنسس عیالش، پسرعمو و عیال او، یک نوکر و یک اطوموبیل‌چی که مجموعاً در یک اطوموبیل هستند. گفتند سه دستگاه اطوموبیل داشته است: دو تای آنها در باطوم[۲] یا سایر نقاط عرض راه مانده، فقط همین یک اطوموبیل که با آن آمده‌اند، باقی است. این پرنس همان است که شش هفت ماه بعد از این به ایران خواهد آمد و

---

۱. نام محلّی کنار راه قزوین به رشت میان گهگیر و لوشان. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

۲. شهر و بندر معروف در ساحل شرقی دریای سیاه که امروزه در خاک جمهوری گرجستان واقع است. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

برای ما نشان می‌آورد.

باری، صدراعظم و وزیردربار قبل از حرکت، شرفیاب شدند؛ خودمان به دست خودمان چند عکس از ایشان برداشتیم. بعد، سوار کالسکه شدیم. راهمان امروز تمام سرا بالا و سراشیب است و پیچ و خمهای متعدّده را باید پیمود. در ابتدای سواری، قدری با سیف‌السّلطان و بصیرالسّلطنه [۲۰] که در رکاب بودند، صحبت داشتیم. در اغلب نقاط جادّه مخصوصاً در طرفی که رودخانه در آنجا سیر می‌کند، بعضی نقاط آبادی و مزرعه‌های سبز و خرّم واقع شده؛ بعضی سیاه‌چادرها هم دیده می‌شود. گُلهای خیلی قشنگ که در جاجرود و در زاغهٔ محمّدخان هم وجود دارد، فراوان؛ و شقایق زرد هم زیاد دیده می‌شد. قدغن[۱] کردیم از تخم آن گُلها که از جنس بته است و تخم شقایق گرفته برای فرح‌آباد برده شود.

آبادی و دهات این حدود اغلب مال سرورالدّوله است. گماشتهٔ سرورالدّوله تقدیمی آورده؛ اعلم‌الدّوله را هم که در کالسکه بود، سواره در رکاب احضار فرمودیم.

از یوزباشی‌چای تا منزل امروز که پاچنار است، تقریباً پنج فرسخ است. یک دو فرسخ به منزل مانده، صدراعظم را احضار نموده و در کالسکهٔ خودمان نشانده مشغول صحبت شدیم. آقاها یعنی اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه هم بودند. در بین راه از بعضی نقاط هم عکس برداشتیم. خطر غیرمنتظری هم از ما گذشت: یکی از شترهائی که از جادّه می‌گذشتند در هنگام تصادف با کالسکه از راه راست منحرف شده دیرک چادری که بار او شده بود وارد کالسکهٔ ما شده نزدیک بود صدمه‌ای برساند ولی الحمدلله اذیتی نرسید؛ به منزل رسیدیم. منزل خیلی گرم و کثیف و خفه است. دکتر شنیدر شرفیاب شد. ناهار خورده و پس از آن قدری دراز کشیدیم. بعد از آن به اندرون

۱. کلمه‌ای که گاه آن را به صورت «غدغن» نیز می‌نویسند؛ در عصر قاجار به معنی «دستور» و «تأکید» و امروزه به معنای «ممنوع» می‌باشد.

آمده چای خوردیم و در این ضمن اعلم‌الدّوله را احضار نموده ده دوازده تلگراف احوالپرسی به طهران و شیراز [۲۱] امضاء فرمودیم که انشاء الله فردا از منجیل که تلگرافخانه دارد، مخابره بکنند. و در حوالی غروب، شرح وقایع یومیّه فرمایش و در این سفرنامه ثبت شد. غروب رفتم[1] اندرون؛ آنجا یک طبخ حضوری کرده بودند. در بالاخانه بودیم که خیلی کثیف بود. دبیر حضور شرفیاب شده آنجا دو سه دستخط به معتمدالحرم و محقّق‌السّلطنه و غیرهما نوشته شد. صدراعظم اعلم‌الدّوله را برای معالجهٔ گوشش خواسته بود ولی چون وقتی که پی او آمدند، درست مطلب را حالی نکردند، قدری وحشت کردم که در این وقت شب صدراعظم چرا به این عجله او را خواسته است؟! پس از مراجعت که شام میل فرموده بودیم، ما را اطمینان داده و به عرض رسانیده؛ بقیهٔ کاغذها را که فرمایش می‌کردیم، نوشت. بعد، آمدیم بیرون و به استراحت خوابیدیم. اجزای کشیک امشب، مؤتمن حضور، بدیع‌خلوت، شهبازخان و میرزا سیّد محمّدخان بودند. وزیردربار و اعلم‌الدّوله به رسم معمولی همه شبه آمدند.

## چهارشنبه دوازدهم ربیع‌الاوّل ــ از پاچنار به منجیل

صبح از خواب برخاسته چون شب را قرص ریوند خورده بودیم، لهذا نان و چای نخورده به یک دو فنجان دَم کردهٔ تمر اکتفاء شد. کالسکه سوار شده آمدیم. وزیردربار جهانشاه‌خان را که تا این نقطه ملتزم رکاب بود، به حضور آورده اظهار مرحمت دربارهٔ او فرمودیم. قدری که آمدیم به چادرهای صدراعظم رسیدیم. صدراعظم را خواستیم؛ آمد در کالسکه قدری صحبت داشتیم و در بین [۲۲] راه چند تا عکس انداختیم. قدری که آمدیم، به محلّی رسیدیم که رودخانهٔ شاهرود در کنار جادّه دیده شده؛ رودخانهٔ یوزباشی‌چای

---

۱. کذا فی الاصل

که نسبت به آن خیلی کوچک است، ملحق به آن گشته؛ آب رودخانه خیلی زیاد بود و در اطراف رود همه جا کشتزارهای سبز و خرّم و سیاه‌چادرها دیده شده؛ گُلهای قشنگ اسباب زینت منظر گشته. بصیرالسّلطنه که به شکار رفته بود، به ملتزمین رکاب ملحق شده یک قطعه کبک زده تقدیم نمود. دربین راه، دو نقطه پیاده شده کار داشتیم. گُلها چنانکه[1] گفتیم قشنگ و مخصوصاً یک قسم از آنها دیده می‌شد که عجیب و غریب بود؛ قدری چیدیم و قدغن کردیم با ریشه کنده بیاورند.

در نزدیکی منجیل، عضدالسّلطان با میرزا نوراللهخان وزیر و اعیان گیلان از قبیل سالار افخم و مدیرالملک و محتشم‌الملک با شریعتمدار و غیره که به استقبال موکب فیروزی کوکب آمده بودند، شرفیاب شدند. سوارهای ظفرطالش به سرکردگی سالار پسر عمیدالسّلطنه در کنار جادّه صف کشیده [بودند]. جلگهٔ منجیل همه جا سبز و خرّم و خیلی باصفا بود. سیف‌السّلطان شرفیاب شده. آمدیم به منزل.

منجیل جزء ایالات قزوین است. سیف‌السّلطان صاحب‌منصبهای سوار را به شرف تقبیل خاکپای مبارک عرضه داشت. باد منجیل که معروف است، مثل همه وقت وزیده. این باد نزدیک ظهر شروع شده گاهی خیلی شدّت نموده و غالباً در نصف شب ختم می‌شود. درختهای زیتون که در اراضی سبزه‌زار یا حاصلخیز این محل تک تک واقع شده‌اند، تماماً به واسطهٔ اثر این باد در سمت مخالف وزش آن خم شده‌اند.

[**۲۳**] ناهار در چادر صرف شده بعد از آن رفتیم به اندرون قدری خوابیدیم. از خواب که بیدار شدم[2] عضدالسّلطان آمده قدری صحبت داشتیم. سرمان به شدّت درد می‌کرد. اعلم‌الدّوله شرفیاب شد؛ قدری صحبت داشتیم و درد سر به جزئی مداوا رفع

---

۱. اصل: چنانچه
۲. کذا فی الاصل

شد. کاغذها و تلگرافهای بسیار زیاد و مفصّل را که از طهران و سایر جاها آوردنده بودند، وزیرافخم و حاجب‌السّلطان و ممتازالدّوله به حضور رسانیده ملاحظه کردیم و جواب فرمایش شد. تقریباً دو ساعت اعلم‌الدّوله مشغول کاغذخوانی و صدور دستخط بود. نزدیک غروب بیرون آمدیم؛ جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار و اغلب پیشخدمتها و اجزای خلوت آمدند. اوّل شب نشسته با عمله‌جات خلوت مشغول صحبت شده؛ بصیرالسّلطنه و حسام‌السّلطنه خیلی مضحک بودند. حکیم‌الملک و دکتر لندلی هم شرف حضور داشته؛ اعلم‌الدّوله مشغول نوشتن سفرنامه شد. در آلاچیق چادر نشسته، باد به شدّت می‌وزید[1]. سه ساعت از شب گذشته شام خورده خوابیدیم. اجزای کشیک از قبیل ناصرالممالک و ناصرهمایون و غیره حاضر بودند.

## پنجشنبه سیزدهم ربیع‌الاوّل ـ از منجیل به رستم‌آباد[2]

صبح پس از نماز و دعا و چای، خواستیم سوار بشویم؛ صدراعظم را احضار کردیم؛ عرض کردند دو سه کاغذ لازم است که باید جواب داده پس از آن شرفیاب می‌شود؛ این بود که سوار شده راه افتادیم. هنوز مسافت مهمّی [۲۴] طی نکرده بودیم که صدراعظم از عقب رسید؛ پیاده شده به اطومبیل آمد؛ مشغول صحبت شدیم. راه خیلی باصفا بود. از پُل منجیل که پُل آهنی بسیار قشنگی است گذشته در بین راه چندین شیشه عکس انداختیم. از پُل منجیل به بعد، رودخانهٔ سفید رود در طرف دست راست جادّه واقع شده آب آن خیلی زیاد است بطوری که با اسب نمی‌توان از آن گذشت. ازین نقطه به بعد، بلوک رودبار زیتون در طرف غربی رود و بلوک رحمت‌آباد در کوههای شرقی شروع شده؛ رودبار خیلی مُصفّاست و محصول عمدهٔ آن زیتون است.

---

۱. اصل: می‌وزد

۲. دهی است از توابع رودبار سر راه منجیل به رشت. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

در بعضی نقاط، اراضی مزروع و باغ میو[ه]جات ازقبیل گردو و انگور و غیره نیز دیده شده؛ اَنار جنگلی فراوان است. به یکی از رودخانه‌های کوچک که آب آن به سفید رود می‌ریزد، رسیدیم؛ خیلی جای باصفائی بود. قدری مکث نموده از بصیرالسّلطنه و بعضی از ملتزمین رکاب عکس انداختیم. میرشکار هم شرف حضور داشت. تقریباً یک فرسخ به منزل مانده به زمین وسیع بسیار سبز و خرّمی رسیدیم که در سفر سابق علاوه بر سبزه، اقسام گُلها نیز در آنجا روئیده و در آن وقت که امین‌السّلطان شرف التزام رکاب داشت، پیاده شده و قهوه میل کرده بودیم؛ و قبل از وقت، به صدراعظم از صفا و خرّمی آن محل حکایت نموده؛ این بود که چون به آن نقطه رسیدیم، عبداللّه‌خان شاطرباشی را پیش صدراعظم که در کالسکه‌های عقب بود، فرستاده متذکر شدیم. صدراعظم هم صفای [۲۵] این سبزه‌زار را پسندیده؛ بعد آمدیم منزل که رستم‌آباد است. عضدالسّلطان با تمام اجزای شخصیّه خود و اعیان گیلان ازقبیل: سالار افخم، محتشم‌الملک و مدیرالملک، شریعتمدار، حاجی سعدالممالک، لواءالملک، محقّق‌الدّوله، مؤدّب‌الدّوله، نظام‌الممالک، شاهزاده عبدالجواد میرزا، مُبشّرالدّوله، رئیس تلگرافخانه و غیره هم شرفیاب شده اظهار مرحمت فرمودیم. در سفر سابق هنگام مراجعت به این منزل که رسیدیم، شدّت باران و طوفان هوا طوری بود که تقریباً تمام چادرها جاکن شده اهالی اردو همگی مستأصل؛ ولی، الحال بالعکس هوا بسیار خوب و ملایم است. اگرچه چند لکّه ابر در اطراف ظاهر و در اغلب ساعات روز آفتاب نمایان نیست، ولی باد و بارانی نیامده کمال آسودگی حاصل است. بعد از ناهار، دکتر لندلی و دکتر شنیدر و نوکرها بودند؛ قدری استراحت کردیم. احتساب‌الملک و مؤتمن حضور و شهبازخان بودند؛ قدری نقل گفته و صحبت کردند. پس از خواب، حاجب‌السّلطان کاغذهائی را که جناب اشرف صدراعظم فرستاده بود، به حضور آورده ملاحظه فرمودیم و بعضی از آنها را دستخط فرموده. دبیر حضور و ممتازالدّوله شرفیاب شده؛ بعد، نماز خوانده؛ وزیردربار، اعلم‌الدّوله، بصیرالسّلطنه و حسام‌السّلطنه آمدند. آقاها هم بودند. رفتیم کنار

رودخانه؛ بلدرچینی از میان زراعت پریده تیر بسیار خوبی انداخته بلدرچین را زدیم؛ محمّدقلی توله‌بان بلدرچین زخمی را با توله پیدا کرد. قدری پائین‌تر که رفتیم در ساحل رودخانه یک جفت [۲۶] قمری نشسته بود؛ تیری انداخته یکی از قمریها افتاد. عضدالسّلطان که در رکاب بود، پنجاه اشرفی نازشست تقدیم نمود. عکاسباشی چند شیشه عکس انداخته و رفتیم به آفتاب‌گردان با عضدالسّلطان و بصیرالسّلطنه و حسام‌السّلطنه و سایرین بنای مشاعره را گذاشته مغلوب شده و هرچه گرو باخته بودند ندادند. آب رودخانه هم خیلی زیاد است و تقریباً خمس آب رودخانهٔ ارس و جقتو است که در آذربایجان جاری است.

بعد، رو به منزل آمده در بین راه، باز از میان زراعت بلدرچینی پریده با وجود آنکه مسافت زیاد و تقریباً تمام بدن آن مُرغ در هنگام پرّش پشت شاخه‌های درختی پنهان از نظر بود، تیری انداخته او را زدیم؛ امّا در میان زراعت گم شد. در جلوی منزل، جمعیّت دسته‌جات موزیگانچی و غیره هم ایستاده؛ از ایوان عمارت چند تیر انداخته، دو گنجشک در هوا زدیم. چند تلگراف از طهران شامل اخبار سلامتی و رفاهیّت رسیده: اجناس فراوان، امنیّت حاصل، آسودگی کامل و ولیعهد مشغول انجام خدمات مرجُوعه است. نزدیک غروب، جناب اشرف صدراعظم رفته بود گردش؛ از گردش به حضور آمده؛ دکتر لِندلی، حسام‌السّلطنه، حکیم‌الملک، مؤتمن حضور، ناصرالممالک و حاجب‌السّلطان در حضورند و اعلم‌الدّوله مشغول نوشتن سفرنامه شد. آقا سیّد حسین‌آقا تب کرده و امشب با وجود آنکه شب جمعه است، برای روضه نمی‌تواند شرفیاب شود. یک‌ساعت از شب رفته، [۲۷] مهتاب بسیار خوبی در تمام سطح صحرا و چمن و کوههای اطراف گسترده شده؛ هوا در منتها درجهٔ لطافت و صفا و حسب‌الامر در جلوی مهمانخانه‌ای که منزل فرموده‌ایم، مشغول آتشبازی شده‌اند. خمپاره‌های قشنگ ژاپونی به هوا رفته؛ ما در ایوان ایستاده مشغول تماشا و صحبت هستیم. جنگلهای جلو هم خیلی باصفاست.

در همین منزل رستم‌آباد بود که در سفر سابق، قهوه‌چی‌باشی در طبقه پائین، به روی تختخواب با کمال استراحت گسترده شده بود که از بالا از لای شکاف و سُوراخهای سقف، بعضی چیزها که خود او هم در تشخیص آنها مُعطّل مانده بود، به روی او ریخته، داد و بیدادش بلند شد.

## جمعه چهاردهم ربیع‌الاوّل ـ از رستم‌آباد به امامزاده هاشم[1]

امروز صبح، از قراری که به عرض رسید، سنگ بسیار بزرگی از بالا به روی جادّه سرازیر و راهی را که دیروز طی کردیم، در محلّ سقوط خود مسدود نموده به طوری که مانع از عبور کالسکه و امثال آن شده، راه بند آمده است. الحمدلله صدمه به کسی نزده و هزار مرتبه شکر که این اتفاق دیروز که لاینقطع جادّه پُر از جمعیت بود، واقع نشد. صبح، بعد از نماز و دعا، صدراعظم شرفیاب شده او را در کالسکهٔ خودمان نشانده راه افتادیم. هوا خیلی خوب و با طراوت بود. رودخانه در طرف دست راست جادّه و جنگل در طرف دست چپ واقع است. تقریباً دو فرسخ با صدراعظم صحبت‌کنان آمدیم. بعد، صدراعظم به کالسکهٔ عضدالسّلطان [۲۸] رفته پس از چند دقیقه به کالسکهٔ خود رفته مشغول خواندن کاغذها شد. در سر پیچ و خمها، کالسکه‌های عقب نمایان بودند و هر وقت که از دور صدراعظم را ملاحظه می‌کردیم، می‌دیدیم که مشغول کاغذخوانی است. در اغلب نقاط که باصفاتر از جاهای دیگر بود، فی‌الجمله مکث نموده و عکس می‌انداختیم؛ و در یک نقطه، آقاها و بعضی از ملتزمین رکاب را فرمودیم پیاده شده و در محلّ بسیار قشنگی ایستاده عکس انداختیم. درّه‌های بسیار باصفا دیده می‌شود چنانکه[2] در روزنامهٔ سفر سابق هم متعرّض شده‌ایم. در بین راه دو دفعه قهوه

۱. دهی است از دهستان سنگر و کهدمات، بخش مرکزی شهرستان رشت؛ امامزاده‌ای نیز به همین نام در اینجا وجود دارد که یکی از زیارتگاههای قدیمی منطقهٔ گیلان است. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)
۲. اصل: چنانچه

صرف شد. کم‌کم باران شروع کرده، قدری خودداری نموده پَتـو بـه روی پاهـای خـود انداخته ولی بالاخره روی کالسکه را بستیم. بـاران کـه ایـستاد، بـاز کـرُوک[۱] جلـو را خوابانده تقریباً دو فرسخ از رستم‌آباد دور شده بودیم که باران شروع کرد. بعـد، قـدری که راه آمدیم، وزیردربار و اعلم‌الدّوله را احضار نموده. هـوا طـوری خـوب و ملایـم و منظر اطراف به قدری باصفا و سبز و خرّم است که اسباب انبساط قلـوب شـده بـسیار دلگشاست. بعد از آن آمدیم به منزل؛ چند ساعتی هوا سنگین شد به طوری که از شدّت خفگی و گرفتگی هوا چندان میلی به ناهار نکرده؛ بعد، قدری استراحت نمـوده از پـنج ساعت به غروب مانده، هوا به شدّت بنای بارندگی را گذاشـت. عـصر، خاصّـه‌خـان را احضار و اصلاحی نموده؛ تا نیم ساعت به غروب مانده، باران می‌باریـد. ولـی بعـد کـه باران موقوف شد، هوا خیلی خوب شد. چای [**۲۹**] با کمی نان صـرف نمـوده؛ بعـد از ادای نماز بیرون سراپرده رفته تنقال[۲] بسیار بزرگی کـرده. در ایـن بـین، جنـاب اشـرف صدراعظم شرفیاب شد؛ نشستیم به صحبت کـردن و در جلـوی چـادر، تنقـال مـشغول زبانه کشیدن و اشتعال بوده؛ چند دانه آتشبازی ژاپونی هـم آورده آتـش زدنـد. شـب را راحت خوابیده؛ اجزای کشیک: ناصرالممالک، شهبازخان، بدیع خلـوت و خاصّـه‌خـان بودند.

## شنبه پانزدهم ربیع‌الاوّل ــ از امامزاده هاشم به شهر رشت

صبح از خواب برخاسته آتش تنقال شب با آنکه اغلب ساعات شـب هـوا خـالی از ترشح نبود، باز مشتعل و فعلاً هم رشحات بسیار خُرد باران سطح چمن را پـر از شـبنم کرده. بعد از نماز و دعا و صـرف چـای، آقاهـا حاضـر شـده از نوکرهـا دکتـرِ لنـدلی،

---

۱. کلمهٔ روسی به معنی سقف درشکه و اتومبیل که بتوان جمع کرد و گسترد. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

۲. تنقال به زبان ترکی به آتشی گفته می‌شود که در زمانهای قـدیم بـین اقـوام تـرک مرسـوم بـوده؛ آن را روشـن می‌کردند برای خبر دادن به اقوام دیگر جهت یکجا جمع شدن.

حکیم‌الملک، معین‌دربار و بصیرالسّلطنه شرفیاب شدند. جناب اشرف صدراعظم را احضار فرموده سوار شدیم. صدراعظم را هم در کالسکهٔ خودمان نشانیده صحبت‌کنان رفته. جادّه از توی جنگل گذشته؛ علاوه بر انواع و اقسام درختها و نباتات مختلفه، گُلهای گوناگون به قدری اسباب انبساط خاطر بود که غبطه خوردیم چرا این قسم جنگل و این نوع رستنیها در حول و حوش طهران نیست. به قدر دو فرسخی با صدراعظم آمدیم. صدراعظم فی‌الحقیقه نوکر بسیار قابلی است که از جنس او کمتر دیده شده؛ مخصوصاً سبک نوکری و خدمتگزاری او طوری است که مطبُوع خاطر و به کلّی مطابق سلیقه و نیات [**۳۰**] باطنیّه ماست.

چون مقرّر فرموده‌ایم که سه ساعت از دسته گذشته وارد سنگر[۱] بشویم، این بود که تند حرکت نکرده به ملایمت و تأنّی آمده در بین راه از بعضی نقاط عکس برداشته با ملتزمین رکاب صحبت نموده، وزیردربار شرف التزام رکاب داشت؛ بصیرالسّلطنه و احتساب‌الملک هم بودند. اعلم‌الدّوله را برای پرسیدن لغتی که فراموش کرده بودیم احضار فرموده؛ در بین راه مخصوصاً گُلهای کوچک زرد بسیار قشنگ دیده شد؛ چیزی که اسباب اشتباه شد این بود که در وسط یک قطعه زمین مزروعی که سیر در آنجا کاشته بودند، از دور بُته‌ای به نظر درآمد که تنهٔ آن تقریباً سه چارک ارتفاع داشته، به عین مانند عصائی بود در زمین فرو برده؛ ولی از طرف فوق، منتهی به سه شاخه منتظم شده؛ در هر شاخه، شش هفت عدد پُوست تخم مرغ را چون دانه‌های تسبیح به رشته کشیده؛ هر کس می‌دید گمان می‌کرد این گُل عجیب و غریبی است که بسیار تازگی دارد؛ چنانکه[۲] سیف‌السّلطان هم فریب آن را خورده، در سر ناهار مفصّل به عرض می‌رسانید که عجب گُلی دیده است؛ ولی ما محض تحقیق، بصیرالسّلطنه را همان وقت

---

۱. دهستانی است سر راه امامزاده هاشم به رشت.

۲. اصل: چنانچه

نزدیک آن فرستاده؛ معلوم شد که گُل سفید سه شاخه، جز چوب خشک و پُوست تخم، چیز دیگری نیست. شاید آن را محض محافظت مزرعه از چشمهای بَد یا به خیال واهی دیگری ساخته و یا اتفاقاً آدم بیکاری خود را به درست نمودن آن سرگرم کرده.

باری، به دوشنبه بازار رسیده و بعد در ساعت معهود [۳۱] وارد سنگر شدیم. قُنسولها و مأمورین خارجه به همراهی محققالدّوله کارپرداز خودمان در آنجا منتظر مقدم ما بوده. به بالاخانه رفته یک پیاله چای و کمی نان صرف شده، لباس عوض نموده آمدیم پائین. اعیان گیلان و قنسولها عُبوراً شرفیاب شده. از سنگر که متعلّق به سالار افخم است، گذشته. این محل به شکل میدان بزرگ مُربّعی است که از چهار طرف به دکانها و مغازه‌ها احاطه شده؛ عابرین راه از یک دَرِ آن وارد و از دروازهٔ دیگر خارج شده؛ در بیرون هم یک رَدیف دکانهای دیگر ساخته شده است. ازین نقطه تا شهر دو فرسخ است؛ ولی در همه جا کنار جادّه از طرفین ابنیه و خانه‌های دهقانی دیده شده؛ درحقیقت، آبادی وصل به یکدیگر است. لاینقطع دسته دسته جمعیّت مرد و زن در اطراف جادّه دیده می‌شود که منتظر مقدم موکب همایونی و این جمعیّت، آن به آن افزوده شده به طوری که از نزدیکی شهر انفصالی مابین تماشاچیان رو نداده بلکه چندین طبقه در پشت سر یکدیگر صف زده‌اند. بدیهی است، عضدالسّلطان نیز در تمام طول این راه ملتزم رکاب بوده. در نزدیکی شهر در محلّی که علماء در سراپردهٔ مخصوص خودمان منتظر بودند، پیاده شده احوالپرسی نموده و باز به راه افتادیم.

حقیقتاً از طرز حکومت و خدمتگزاری عضدالسّلطان کمال رضایت را داشته طوری رفتار نموده و می‌نماید که لیاقت شخصیهٔ خود را در کمال خوبی بُروز داده و معلوم می‌شود که مراتب تربیتهای ما را ضایع نکرده؛ خیلی از او خوشوقتیم. [۳۲] حاجب‌السّلطان هم در هنگام ورود، ملتزم رکاب بوده. تقریباً ساعت پنج و نیم از دسته گذشته، وارد شدیم. تمام معابر و خیابانها را به بیدقهای رنگارنگ و زینتهای گوناگون آراسته و طاقهای بسیار باشکوه ترتیب داده. ازدحام مردم لاینقطع در افزایش و همگی

سلام و صلوات فرستاده دعا و ثناء می‌کردند. پس از پیاده شدن و ورود به عمارت دولتی، علی‌المعمول صدای شلیک توپ بلند شده، دسته‌جات سوار و سرباز و موزیگانچی همه جا صف کشیده. هوا نیز بسیار مساعد و به سلامتی وارد شده. انشاءالله سه روز در اینجا اتراق[۱] خواهیم داشت.

پس از صرف ناهار، قدری استراحت نموده؛ ناصرهمایون، حکیم‌الملک و محمّدصادق میرزا حاضر بودند. عصر، مبشرالدّوله بعضی تلگرافها آورده از اخبار طهران که تمام دالّ بر امنیّت و سلامتی بود، استفسار نموده؛ ناصرهمایون تلگرافها و اخبار خارجه را خوانده؛ نزدیک غروب، حسام‌السّلطنه، اعلم‌الدّوله و عیسی‌خان شرفیاب شده؛ حاجب‌الدّوله، موثق‌الملک و دکتر شنیدر هم آمده؛ وزیرافخم هم مشرّف شد. اوّل شب، یک دو دستخط به جناب اشرف صدراعظم نوشته و مقرّر فرمودیم که فردا به سلامتی در باغ مُدیریّه رفته ناهار را آنجا صرف کنیم. سیف‌السّلطان، معتضدالسّلطان، خازن‌السّلطان و سایر عمله‌جات خلوت حاضرند.

شب شهر را چراغان نموده، تمام دکاکین و بازارها را آئین بسته بودند. واقعاً عضدالسّلطان خیلی خوب خدمت کرده و کمال رضایت را از او داریم.

## [۳۳] یکشنبه شانزدهم ربیع‌الاوّل که در رشت اتراق است

پس از نماز و دعا، چند گیلاس آب کارلسباد[۲] خوردیم؛ خیلی مفید واقع شد. صبح، وزیردربار با علاءالملک و بعضی از عمله‌جات خلوت شرفیاب شدند. چند فرمان و دستخط بود، صحّه گذاشتیم و خودمان هم چند دستخط نوشتیم به ولیعهد و شعاع‌السّلطنه و غیرهما؛ دستخطی هم به جناب اشرف صدراعظم نوشته، نشان اقدس

---

۱. اصل: اطراق

۲. Carlsbad یا Karlsbad واژه‌ایست آلمانی به معنای «آب». این واژهٔ به عنوان اسم شهر کارلوی‌واری (Karlovy Vary) که امروزه در جمهوری چک واقع است و دارای آبهای معدنی می‌باشد نیز به کار می‌رود.

که بالاترین امتیازات دولتیّه و مخصوص خانوادۀ سلطنتی و سلاطین است، به او مرحمت فرمودیم. عین‌الدّوله صدراعظم قریب چهل سال است که نوکر مخصوص ماست؛ همه وقت مشغول خدمات بوده، درجات نوکری را از روی صدق و لیاقت، و مقامات جانفشانی را از راه درستی و کفایت، پیموده، مصدر خدمتهای بزرگ بوده و همه وقت تکلیف خود را به طوری اداء نموده و انجام داده است که مطبوع خاطر ما واقع شده ادارات یا حکومتهائی را که به عهدۀ کفالت او سپرده شده بود، در هر وقت با کمال نظم و ترتیب نگاهداشته در شاه‌پرستی و پیشرفت امور ابداً یک ذرّه خودداری نکرده؛ الحال هم که مسند صدارت عظمی را چندی است به او سپرده‌ایم، تمام هَمّ خود را مصروف انتظام کار و اصلاح نواقص نموده، منتها درجۀ رضایت را از او داشته و به وجود این چنین نوکر قابلی که به درد دولت و ملّت می‌خورد، همه وقت احساس خوشوقتی نموده، خرسندیم[۱]. علیهذا، امروز [۳۴] او را به اعطای نشان مزبور که واقعاً از روی حقیقت و خدمت، استحقاق آن را کسب نموده است، مفتخر فرمودیم. اعلم‌الدّوله حامل نشان و دستخط مبارک شد. یک دو ساعت از دسته گذشته، سوار شده به باغ مدیریّه رفتیم. وزیردربار و امیرآخور و اغلب نوکرها در رکاب بودند. جناب اشرف صدراعظم را احضار فرموده؛ در حالتی که اعلم‌الدّوله نشان اقدس را با حمایل مخصوص آن، زیب پیکر افتخار او نموده بود، شرفیاب شده؛ خیلی به او اظهار مرحمت فرمودیم؛ و امر شد که دستخط مبارک را هم قرائت نمایند. پس از آن، صدراعظم مرخّص شده؛ آن وقت، بعضی تلگرافها و کاغذهای مکتوبی را که از طهران رسیده بود، خوانده جواب دادیم. چند رأس گاو جنگی در زمین چمن‌زار که جلوی عمارت واقع است آورده جنگ انداختند؛ عکّاسباشی عکس آنها را به انواع و اقسام برداشته. کاشف‌السّلطنه قدری برگ تازۀ چای آورده بود که حضوراً آنها را پرورده و حاضر و بُو

---

۱. اصل: خورسندیم

داده کند.

تفصیل چای از این قرار است: در تاریخ هزار و سیصد و پانزده که کاشف‌السّلطنه مأمور قنسول ژنرالی هندوستان بود، ضمناً حسب‌الامر به تحصیل ترتیب چای اوقاتی صرف نموده؛ پس از تکمیل، با مقدار زیادی نهال و تخم چای مراجعت به ایران کرده، در خطّهٔ گیلان مشغول ترتیب این نبات که محتاج الیه عموم است، گردید. اگرچه امسال سال سیّم است که از ثمرهٔ چای جدیدالاحداث خودمان جمعی چشیده و متلذّذ شده‌اند، [۳۵] ولی در این روز که به باغ مدیرالملک رفته بودیم، محض تماشا دادن و مشاهده به رأی‌العین، مقداری برگ حاضر نموده در حضور خودمان مشغول درست کردن آن شد. عجالتاً مقدار چهارصد هزار بتّه چای در مزرعه‌ای واقع[۱] در بلوک لاهیجان موجود است. آنچه برگ از درخت چای می‌روید، تمام چای نیست؛ فقط سه چهار برگ نازک سرشاخه را می‌توان چای درست کرد؛ به این قسم که قبل از گرمی هوا، آنچه برگ نازک است باید چیده در مکان بسیار محفوظ تمیزی بگسترانند؛ مدّت بیست و پنج ساعت مانده تا حدّی پلاسیده شود؛ بعد، جمع نموده در کیسه‌ای ریخته با قوّت تمام از روی کیسه مالش می‌دهند. پس از آن، در روی غربال ریخته به حرارت بسیار ملایمی خشکانیده؛ در ضمنی که غربال بر روی آتش است، لاینقطع آن برگها را زیر و رُو می‌کنند تا تمام یکنواخت حرارت دیده؛ متّصل از آن بخار خارج شده، عطر آن در اطاق می‌پیچد. فایدهٔ این عمل که آن را بُو دادن چای می‌نامند، آنست که برگها به روی خود پیچیده و رنگ آن از سبزی برگشته سیاه شده؛ علاوه بر آن، کیفیّت مخصوصی در آن پیدا می‌شود که پس از دَم کردن، عطر و طعم مخصوصی داده والاّ اگر قبل ازین کار، برگ چای دَم کرده و بخواهند بنوشند، بعین مثل آنست که علف نامطبوع یا برگ درختی را از قبیل برگ آلوبالو یا زردآلو دَم نموده بخورند.

۱. اصل: واقعه

کاشف‌السّلطنه تا عصر جمیع خصوصیات و عملیّات آن را حضوراً تمام کرده، چای بسیار خوبی [۳۶] تقدیم داشت. نزدیک ناهار، امیرآخور و اعلم‌الدّوله عرض کردند دو نفر ساز زن بادکوبه‌ای هستند که یکی تار و دیگری ویولون زده لایق ملاحظه‌اند؛ به حضور آوردند؛ قدری ساز زدند؛ تاری که می‌زد چهارده سیم داشت و آن را با ویولون که دیگری می‌زد، هم‌آهنگ کرده درضمن نیز با یکدیگر هم‌آواز شده گاهی زیر و گاهی بَم خوانده، آوازها و تغنّیهای[۱] رُومی و قراباغی وگرجی زده مطبوع بود.

بعد از ناهار، قدری خوابیدیم. اعلم‌الدّوله علی‌المعمول روزنامه خوانده؛ حسام‌السّلطنه، بصیرالسّلطنه، احتساب‌الملک و ناصرهمایون حاضر بودند. بعد از خواب، از شدّت گرما و گرفتگی هوا، مبتلا به درد سر شدیم. سوار شده آمدیم منزل. دکتر شنیدر شرفیاب شد. بحمدالله نزدیک غروب رفع دَرد سر شد. اوّل شب، پس از نماز و ذکر مصیبت، مطربهای رشتی را خواسته بودیم؛ با مطربهای مخصوص خودمان آمدند. مطربهای رشتی اگرچه چندان تعریفی ندارند، ولی آهنگهای ولایتی و تغنّیهای گیلکی را خوب خوانده. پس از شام استراحت کردیم.

## دوشنبه هفدهم ربیع‌الاوّل ــ روز عید مولود است

## حرکت از رشت به انزلی

صبح هوا فی‌الجمله ترشّحی داشت ولی با وجود این، گرم و خفه بود. مصمّم حرکت شده؛ جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار شرفیاب شده؛ [۳۷] در حیاط جلوی دیوانخانه شاگردهای مدرسهٔ مظفّری رشت که عدد آنها محض کسب شرافت و اتّفاق، مطابق با عدد حروف اسم مقدس شاه اولیاء علیه آلاف التحیه والسلام یعنی صد و ده است، صف کشیده؛ حاجی سعدالممالک، لواءالملک و نظام‌الممالک رئیس مدرسه، پسر

۱. تغنّی یعنی شعر را به آواز خواندن. (به نقل از فرهنگ معین)

مزیّن‌الدّوله که به همراهی حشمت‌الدّوله به پاریس رفته است، حاضر بودند. عضدالسّلطان را نیم ساعت قبل مرخّص کرده بودیم که جلو به انزلی برود.

شاگردهای مدرسه خیلی خوب تربیت شده‌اند. یک نفر از آنها خطابۀ مُفصّلی به فارسی و دیگری نطقی به زبان فرانسه، هر دو فصیحاً عرض نموده؛ به آنها اظهار مرحمت فرمودیم. بعد، سوار شده از میان شهر گذشته جمعیّت زیاد بود.

از راه شُوسه که از رشت تا قازیان ساخته شده است، می‌رویم. بیشتر نوکرها از راه پیله‌بازار و مُرداب رفته و می‌روند. اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه در کالسکۀ خودمان هستند و علاوه بر صدراعظم و وزیردربار، سایر ملتزمین رکاب: بصیرالسّلطنه، حسام‌السّلطنه، سیف‌السّلطان و اعلم‌الدّوله‌اند. راه طولانی است؛ پنج شش فرسخ است. چون به قازیان رسیدیم، از کالسکه پیاده و سوار کشتی خودمان شده به انزلی آمدیم. راه شوسۀ مزبور در میان جنگل و اراضی مزروعی که غالباً شلتوک‌زار است، واقع؛ اطراف، همه جا چمن و درخت و گُل است؛ ولی هوا خفه بود به طوری که میل به ملاحظۀ آنها [۳۸] نداشتیم. در انزلی، مُستقبلین ازقبیل عضدالسّلطان، سالار افخم، اهالی نظام و قشون و جمعیّتی از سادات و علماء مَقدم ما را پذیرفته، روسها و ارامنه نیز با کشیش حاضر بودند؛ نان و نمکی تقدیم نموده؛ از همگی احوالپرسی و اظهار مرحمت فرمودیم. هوای انزلی بسیار خوبست. پس از صرف ناهار، قدری استراحت کرده؛ عصر، به ساحل بغاز رفته؛ صدراعظم و جمع دیگر سوار کشتی همایونی شده قدری در مُرداب گردش و مراجعت کردند. وزیرافخم و حاجی ناصرالسّلطنه عرض کردند که امروز وقت آمدن از راه مُرداب، چیزی نمانده بود که کشتی آنها بواسطۀ صدمۀ برخورد کشتی دیگر غرق شود. اوّل شب، عمارت را قُرُق[1] نموده؛ حرم در پشت زنبوری[2] آمده تماشای چراغان و

۱. اصل: غرق
۲. نوعی پردۀ توری

آتشبازی روی دریا را کرده؛ موزیک می‌زدند.

پس از آن، مجدّداً مردانه شده؛ عمله‌جات خلوت آمدند. سیف‌السّلطان، حاجب‌السّلطان، ناصرالممالک [و] عیسی خان حاضر شدند. وزیردربار شرفیاب شد. اعلم‌الدّوله اخبار تلگرافی را خوانده؛ دو ساعت از شب گذشته، عین‌السّلطان شرفیاب شده؛ شام آوردند.

## سه‌شنبه هیجدهم ربیع‌الاوّل ـ انزلی

صبح پس از نماز و دعا و صرف چای، وزیرافخم شرفیاب شده؛ قدری کاغذخوانی نموده بعضی تلگرافها که رسیده بود، به عرض رسانید. بعد، صدراعظم [**۳۹**] را احضار فرمودیم؛ کتابچه‌های دستورالعمل ولایات را که معاون‌السّلطنه از طهران آورده بود، از عرض حضور مبارک گذرانیده، صحّه گذاشتیم. قبل از ناهار، قنسول روس محض تبریک ورود، شرفیاب شده. پس از ناهار، استراحت کرده. چهار ساعت به غروب مانده، به کنار دریا رفته قدری تیراندازی نمودیم. چند صفحه هم عکس انداخته شد. جناب اشرف صدراعظم هم شرفیاب شده فرامینی را که وزیرافخم آورده بود، به صحّه رسانید. اغلب عمله‌جات خلوت هم شرف حضور داشتند. چند نفری ازقبیل حسام‌السّلطنه، سیف‌السّلطان، قلرّآقاسی‌باشی، صولت‌الملک، احتساب‌الملک، فارس‌السّلطنه، دکتر لندلی، نوّاب و ناصرهمایون در کشتی همایونی نشسته در مُرداب و دهنه گردش کردند. امیرآخور چون چندان میانه‌ای با دریا ندارد، هر قدر سایرین اصرار کردند که در کشتی یا زورقی بنشیند، امتناع نموده؛ وزیردربار دو نفر سوار از سوارهای کشیک‌خانه را حاضر کرده بود که با اسب به آب زده از انزلی به قازیان بروند؛ با وجود آنکه علی‌الظاهر می‌توانستند از عهدهٔ این کار برآیند ولی چون خطرناک بود، مانع شدیم. سه دستهٔ موزیک به سه کشتی مختلف فرستاده و یک دسته در ساحل مانده تا یک ساعت از شب گذشته صدای موزیک بلند و تمام سطح دریا چراغان بود. نزدیک

غروب به اندرون رفتیم و دو ساعت از شب گذشته بیرون آمده [۴۰] شام صرف شد. بعد از شام است. عیسی‌خان، ابراهیم‌خان، نایب سرایدارباشی و سیّد محمّدخان حاضرند. اعلم‌الدّوله روزنامه می‌نویسد.

## چهارشنبه نوزدهم ربیع‌الاوّل ـ انزلی

صبح برخاسته پس از نماز و دعا، زیارتنامه‌های معمولی را خوانده چای صرف نموده آمدیم در ایوان عمارت که مشرف به دریا است، ایستاده تماشای ماهیگیری کردیم. تورهای خیلی بزرگ آورده بودند که در برابر نظر ما گسترده؛ دورهٔ تور تقریباً سیصد چهارصد ذرع بود؛ و چند عدد کَرجی برای گستردن و جمع نمودن آن کار کرده؛ پس از بیرون آوردن، چون هوا منقلب و دریا آرام بود، فقط سی چهل عدد ماهی بیشتر صید نشده؛ بالعکس، طرف عصر که دریا کمی تلاطم داشت و در این حال ماهی به طرف مُرداب می‌آید، از دو تور که گسترده بودند قریب دویست ماهی صید نمودند. فرمودیم میان سربازها و موزیگانچی‌ها قسمت کردند و دویست تومان انعام مرحمت فرمودیم. قبل از ناهار، جناب اشرف صدراعظم شرفیاب شد. پس از ناهار، قدری استراحت کرده عصر به کنار دریا رفته؛ وزیردربار، حاجی امین‌الدّوله، ناصرالسّلطان و اغلب عمله‌جات خلوت حاضر بودند. امشب را منزل صدراعظم مهمان هستیم. پس از غروب، آنجا رفته؛ ناصرالملک که از طهران آمده بود و جزء ملتزمین فرنگستان است، با عمیدالسّلطنه که از طالش [۴۱] آمده است، شرفیاب شدند. مهندس‌الممالک و حاجی محتشم‌السّلطنه که از طهران آمده و ملحق به ملتزمین می‌شوند[۱]، با مؤیدالسّلطنه و میرزا نورالله‌خان وزیر با دبیرحضور و ممتازالدّوله [**شرفیاب شدند**]. عمیدالسّلطنه عرض کرد راه طوالش را خوب ساخته و حاضر نموده است. شام را در منزل صدراعظم صرف

---

۱. اصل: می‌شود

نمودیم و خیلی به ما خوش گذشت. در سطح دریا چراغان و کشتی‌های بسیار مزیّن دیده شده؛ دسته‌جات موزیک متّصل زده؛ دو نفر مطرب ارمنی هم که یکی تار و دیگری ویولون می‌زد، آمده بودند. تقریباً پنج ساعت از شب گذشته، به عمارت خودمان مراجعت نموده استراحت کردیم. اجزای کشیک امشب: مؤتمن حضور، شهبازخان و بدیع خلوت با سیّد محمّدخان حاضر بودند.

## پنجشنبه بیستم ربیع‌الاوّل ــ انزلی

امروز چهارم جوزا است. الحمدلله احوالمان خیلی خوبست. صبح پس از نماز و دعا و صرف چای، قدری تیراندازی نمودیم. پس از آن، جناب اشرف صدراعظم شرفیاب شده و از عمارت پائین رفته به کنار دریا نزدیک کشتی همایونی رفته قدری در کشتی گردش نموده؛ پس از آن، خودمان بیرون آمده؛ جمعیّتی از ملتزمین ازقبیل وزیردربار و آصف‌السّلطنه و بصیرالسّلطنه در کشتی نشسته؛ حاجب‌السّلطان و حکیم‌الملک و دکتر لندلی هم با ایشان بودند؛ از دهانه به میان دریا رفته قدری تفرّج نموده؛ ما با صدراعظم و ملتزمین [۴۲] دیگر به عمارت آمده قدری صحبت داشته؛ بعضی تلگرافها و عریضه‌های تلگرافی و غیره رسیده؛ حاجب‌السّلطان به حضور آورده جواب اخذ نمود. بعد، ناهار خورده قدری استراحت کردیم. حکیم‌الملک و سیّد محمّدخان در حضور بودند. پس از آن، سوار شده از میان آبادیهای انزلی گذشته به کنار دریا در محلّی که چادرهای شمس‌الملک را زده بودند، رفتیم. در آنجا پیاده شده چند صفحه عکس فرمودیم عکاسباشی برداشته. عضدالسّلطان، وزیردربار [و] اغلب عمله‌جات خلوت، ملتزم رکاب بودند. بعد از چند دقیقه، صدراعظم هم آمد. شکارچیان ماهی با زورقها و تور آمده مشغول شکار ماهی شدند. وزیردربار، حسام‌السّلطنه و قلّرآقاسی‌باشی و صولت‌الملک در زورقی نشسته در دریا به گردش رفتند. از چند نفر شناچی با بعضی از سوارها که به آب زده بودند، عکس برداشته شد. ماهیگیرها مقدار زیادی ماهی صید

نمودند. نزدیک غروب به منزل مراجعت کردیم. قدری باز در ساحل دریا ایستاده پس از آن به عمارت آمدیم. مُوثق‌الملک، آقا سیّد حسین‌آقا، حکیم‌الملک، مؤتمن حضور، حسام‌السّلطنه، شهبازخان، بصیرالسّلطنه، عیسی‌خان، حاجب‌السّلطان در حضور و اعلم‌الدّوله مشغول نوشتن شد.

## جمعه بیست و یکم ربیع‌الاوّل ـ انزلی

صبح، بعد از نماز و زیارتنامه آمدیم در ایوان عمارت؛ عرض کردند [**۴۳**] از دور کشتی نمایان است. چون ملاحظه کردیم، دیدیم کشتی دولتی است که برای مسافرت حرم به ارض اقدس می‌آید. جناب اشرف صدراعظم با وزیرافخم و علاءالملک شرفیاب شده؛ وزیردربار و اکثر عمله‌جات خلوت هم شرف حضور داشته؛ علاءالملک عرض کرد شاگردان مدرسهٔ عضدیه حاضرند. این مدرسه از مستحدثات جدیده است. بانی و فاتح آن عضدالسّلطان است. خود او هم حضور داشت. شاگردها آمدند. یک نفر معلّم ایرانی و یک نفر مُعلّمی که زبان و جغرافیا و مقدّمات ریاضی ازقبیل حساب و هندسه و امثال آنها به ایشان درس می‌دهد، با آنها بودند. نظام‌الممالک رئیس مدرسهٔ مظفریهٔ رشت هم که اینجا آمده است، به توسط وزیر علوم مجدداً معرفی شد. یکی از شاگردها به سنّ ده دوازده سال، که عرض کردند نوهٔ سرهنگ توپخانهٔ انزلی است، خطابهٔ بسیار خوبی خوانده مراتب ادعیهٔ خالصانهٔ این دسته اطفال را به عرض رسانید. ما اظهار مرحمت فرموده تحسین کردیم. یکی از ملتزمین حضور ما عدّهٔ شاگردها را شمرده پنجاه و یک نفر بودند. شاگردهای مدرسهٔ مظفری در رشت چنانکه[1] سابقاً ذکر فرمودیم صد و ده بودند به عدد حروف جُمل اسم مبارک حضرت امیر علیه الصّلو□ والسلام.

---

۱. اصل: چنانچه

حرم یک ساعت بعد از ظهر عازم خواهند بود. قبل از ظهر، به اندرون رفتیم. بدیهی است مفارقت آقاها یعنی اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه که به فرنگستان ملتزم رکابند، با اهل اندرون که به جانب ارض اقدس[1] روانه‌اند، تـأثرانگیز [۴۴] و مخـصوصاً حالـت اعتضادالسّلطنه اسباب تألم خاطر است؛ ولی او را دلداری داده، خداحافظی نموده بیرون آمدیم و به کنار دریا آمده؛ هوا خیلی گرم بود. وزیردربار و اعلم‌الدّوله و عیسی‌خـان بـا ما بودند. [صدیق][2] الحرم اهل اندرون را در کشتی نشانیده؛ وزیردربار هم بـا ایـشان تـا کشتی دولتی که دور از دهنه ایستاده بود، رفت. مـا بـه عمـارت رجعـت کـرده پـس از صرف ناهار قدری استراحت کردیم. بعد از بیدار شدن، حمّام رفتـیم و چـون از حمّـام مراجعت کردیم، هوا خیلی گرم بود؛ اعلم‌الدّوله چشم ما را دوش بخـار زد. صـبح هـم قدری روزنامهٔ فرانسه خوانده و ما ترجمه می‌کردیم.

طرف عصر، به کنار دریا رفتیم. تلگرافی در باب عروسی ولیعهد آلمان رسـیده بـود. به صدراعظم فرمودیم کسی را برای حضور در این موقع تعیین کند. صدراعظم قورخانهٔ انزلی را هم دیده و بازدید تعمیرات آن را به عرض رسانیده؛ قرار شد اصلاحات لازمـه معمول شود. یک ساعت به غروب مانده، اعتضادالسّلطنه و صدراعظم با مُوثـق‌الدّولـه و وزیرافخم و موثق‌الملـک و سـالار افخـم بـا حـاجی محتـشم‌الـسّلطنه، دبیـر حـضور و ممتازالدّوله و جمع دیگر سوار کشتی همایونی شده به گردش رفتند؛ تا یـک سـاعت از شب گذشته نیامدند. خیال کردیم مبادا خدای نکرده اتفاقی افتاده باشد. اعلم‌الدّوله هم با ایشان بود. ما هم در عمارت با عمله‌جات خلوت مشغول صحبت بـودیم تـا وقتـی کـه آمدند. شب، پس از نماز، [۴۵] عمله‌جـات خلـوت حاضـرند ازقبیـل: حـسام‌الـسّلطنه، بصیرالسّلطنه، عیسی‌خان، سیف‌السّلطان، ناصرالممالک، حکیم‌الملک، شـاهزاده نـوّاب و شهبازخان، حاجب‌السّلطان و خازن‌السّلطان هم بودند.

---

۱. مشهد مقدّس

۲. در اصل این کلمه پاک شده است.

## شنبه بیست و دویّم ربیع‌الاوّل ــ انزلی

صبح از خواب برخاسته، اعلم‌الدّوله را احضار نموده، به حمّام رفتیم. پس از آن، بـه عمارت خودمان آمده قدری استراحت کردیم. اعلم‌الدّوله روزنامه مـی‌خوانـد و عـرض کرد تازگی در فرنگستان یک نوع کارت پُسطالی اختراع شده است که صدا و تکلّمـات شخص را حمل و نقل می‌کند به این معنـی کـه بـا فُنـوگراف[1] مخـصوص بـه روی آن کارت پُسطال حرف زده، آن را به هر نقطه که می‌خواهند به توسط پُست می‌فرستند. در آن نقطه، شخصی که آن مراسلهٔ تکلّمی را دریافت نموده، آن را در فنوگراف مخصوص نهاده همان صدا و کلمات را اخذ می‌کند.

علاوه بر این عرض کرد که در این اوقات، چینهای صورت را که در ایران به واسطهٔ اثر آفتاب و به هم کشیدگی چشمها بیشتز ار فرنگستان احـداث مـی‌شـوند، بـه توسـطِ الکتریسیطه معالجه و رفع می‌کنند. پس از آنکه قدری استراحت نموده و بیـدار شـدیم، اعلم‌الدّوله روزنامهٔ فرانسه خوانده و ما به فارسی ترجمه مـی‌کـردیم. تقریبـاً یـک دوره شرح محاصرهٔ پُرت آرطور[2] را من البدو الی الختم ترجمه نمودیم.

بعد، جناب اشرف صدراعظم را احضار فرمودیم؛ شرفیاب [۴۶] شد. و چون هـوای عمارت به واسطهٔ تابش مستقیم آفتاب و به واسـطهٔ پرتـوی انعکـاس اشـعهٔ شمـسیّه از سطح آب دریـا، خیلـی گـرم و خفـه شـده بـود، پـائین رفتـه در بـاغ پـشت عمـارت شمس‌العماره که محل خنک و سـایه‌داری بـود، رفتـیم. در آنجـا مـشغول تیرانـدازی و صـحبت شـدیم. وزیردربـار، حاجـب‌الدّولـه و مُوثـق‌الملـک شـرف حـضور داشـتند. مُوثق‌الدّوله، وزیرافخم و آصف‌السّلطنه هم آمدند. اکثر عمله‌جات خلوت بودند ازقبیـل:

۱. Phonographe دستگاه ضبط و پخش صوت کـه نخـستین نمونـهٔ آن توسـط ادیـسون آمریکـائی در ۱۸۷۷ م. اختراع شد.

۲. Port-Arthur این شهر بندری واقع در شمال‌شرقی چین به نام «شهر ممنوعه» نیز معروف است.

حسام‌السّلطنه، احتساب‌الملک، حکیم‌الملک، سیف‌السّلطان [و] بصیرالسّلطنه.

حاجب‌السّلطان با دبیر حضور و ممتازالدّوله بعضی عرایض و تلگرافات بـه حـضور آوردند، جواب اخذ نمود[ند].

سالار افخم را احضار فرموده و امر کردیم چند کُـوزه مرکّبـات و چنـد پارچـه تنـهٔ درخت نارنج و لیموی خشک شده با گاری حمل بـه طهـران شـود تـا انـشاءالله لـدی المراجعه از آن چوبها به ترتیب مخصوص میز و صندلی ساخته شود. امسال زمستان در گیلانات مثل سایر جاها خیلی سخت شده بود؛ به طوری که برفهای خیلی ضخیم آمده اکثر درختهای مرکّبات خشک شده. در این باغ شـمس‌العمـاره تمـام درختهـا را سـرما صدمه زده؛ تازه بعضی از درختها یا بعضی از شاخه‌ها دیده می‌شود که شروع به دوبـاره سبز شدن نموده؛ اکثری را هم از بیخ ته بُر کرده جوانه‌های تازه می‌روید.

نزدیک ناهار، به عمارت آمده پس از صرف غذا استراحت نموده؛ طرف عصر، چون خیلی گرم شده بود، به کنار دریا رفته در آنجا هوا فی‌الجمله جریانی داشته [**۴۷**] چندان گرفته و خفه نبود. صدراعظم آنجا شرفیاب شده؛ وزیردربـار، اجـزای گمـرک و کـسان تومانیانس‌ها[۱] را به حضور آورده معرّفـی نمـود. غـروب بـه عمـارت برگـشته؛ حـاجی امین‌الدّوله، حاجی ناصرالسّلطنه، ناصرالممالک، عیسی‌خان و غیره هم حاضر و مـشغول صحبت شدیم. عضدالسّلطان هم صبح و عصر شرفیاب شده، الآن هم در حضور اسـت. وزیرافخم بعضی عرایض و تلگرافها به حضور آورده جواب اخذ نمود. قبل از شام، آقـا سیّد حسین‌آقا شرفیاب شده و بعد از شام، روضهٔ بسیار تأثّرانگیزی خوانده؛ بـه اسـتماع ذکر مُصیبت مُوفق شدیم. هوا بی‌اندازه گرم بود و چهار ساعت از شب گذشـته رَعـد و بَرق شروع شده صدای غرّش بلند و تابش بَرق در سطح آب دریا اسباب تلاءلاء بـسیار منبسط و قشنگی می‌شد که خیلی تماشائی بود. وقت خوابیدن، وزیردربار و اعلم‌الدّولـه

۱. این خانواده در رشت در زمینهٔ تجارت ابریشم فعالیت داشتند.

به عادت معمولهٔ هر شب، محض کشیک شرفیاب شده؛ دو دانه حب ریوند[1] خوردیم و پس از تجدید وضو و خواندن ادعیّهٔ مرسومه و قرائت یس خوابمان برده استراحت کردیم.

## یکشنبه بیست و سیّم ربیع‌الاوّل ـ انزلی

صبح از خواب برخاسته متدرّجاً سه گیلاس آب کارلسباد خوردیم. جناب اشرف صدراعظم شرفیاب شده؛ بعضی عرایض و تلگرافها رسیده بود، خوانده و جواب اخذ نمود. قبل از ظهر، تلگرافی از خازن اقدس و صدیق‌الحرم [۴۸] رسید که به سلامتی، تازه وارد شهر نو شده‌اند که به زبان روسی گراسنوسگی می‌نامند و از قراری که در تلگرام عرض کرده بودند، دریا بسیار سالم و ساکت و به کلّی آسوده عبور نموده‌اند. پس از ناهار، کمی استراحت کرده؛ عصر، به ساحل دریا رفتیم. در آنجا کشتی شن‌کشی[2] را آورده بودند؛ تماشا کردیم. این کشتی دارای تُلُمبه‌ایست که از توی آبِ دریا به شِن و گِل فرو رفته؛ آن وقت، مثل این که بمکد، به واسطهٔ تخلیهٔ هوا در جُوف لولهٔ تُلمبه، آب آن خالی و از طرفینِ لوله‌ای عرضی که در سرِ آن تلمبه نصب کرده‌اند، جاری و به زورقهای بزرگ مخصوصی که هر کدام مرکّب از چندین حوض‌اند، ریخته شده پس از آب، گلاب و شن بیرون می‌آید. مثل این تلمبه در اُسطاند[3] ملاحظه فرموده بودیم که مفصّل‌تر ازین بود. مهندس این کار، سُلطانف که از اهالی ایروان است، شرح این کارها را به عرض رسانده؛ در طرف دماغهٔ قازیان با این کشتی مشغول پاک کردن

---

۱. ریوند یا راوند گیاهی است از تیرهٔ ترشکها (هفت بندها) که در حدود ۲۰ گونه از آن شناخته شده و همه متعلّق به نواحی معتدله، خصوصاً آسیای مرکزی و غربی هستند. از برگهای این گیاه به عنوان مسهل استفاده طبّی می‌شود. گونهٔ خوراکی این گیاه به نام «ریواس» موسوم است. (به نقل از *فرهنگ معین*)

۲. اصل: شن کشتی

۳. Ostende بزرگترین شهر ساحلی بلژیک واقع در شمالغربی این کشور.

شن و سوراخ کردن قَعر دریا برای نصب تیرهای میخی و ساختن پُل هستند که بعد از این کشتی وصل به خشکی شده تا پُل بیاید. نیم ساعت به غروب مانده، آمدیم به عمارت. عضدالسّلطان، حاجی امین‌الدّوله، ناصرالسّلطان، ناصرهمایون، عیسی‌خان و غیرهم حاضر؛ امین‌حضرت نیز شرف حضور داشت. به اعلم‌الدّوله فرمودیم روزنامهٔ امروز را تا همین ساعت نوشته.

اوّل شب، آقا سیّد حسین‌آقا شرفیاب شده؛ پس از نماز و استماع ذکر مصیبت، شام خورده خوابیدیم.

## [۴۹] دوشنبه بیست و چهارم ربیع‌الاوّل ــ انزلی

امروز صبح، دریا مثل دیروز کمی منقلب است و شب گذشته باز باران آمده، هوا بی رَعد و برق نبود. پس از نماز و دعا و خواندن زیارتنامه‌ها، صرف چای نموده در ایوان طبقهٔ فوقانی عمارت، قدری تیراندازی کرده؛ جناب اشرف صدراعظم را احضار فرمودیم. با وزیردربار و ارفع‌الدّوله که امروز صبح زود با کشتی تقی‌یُف وارد شده بود، شرفیاب شدند. قدری صحبت داشتیم. وزیرافخم قبل از ناهار عرایض و تلگرافات را به حضور آورده؛ پس از صرف ناهار، کمی استراحت کردیم. بصیرالسّلطنه و عیسی‌خان و معین‌دربار حاضر بودند. شاهزاده نوّاب هم شرف حضور داشته بعضی اشعار و ابیات تفکرانگیز خوانده؛ ما هم به فکر فرو رفته و این خیال را می‌کردیم که در سفر سابق وقتی که در این نقطه بودیم چه اشخاص، ملتزم رکاب و چه خیالات، مرکوز اذهان ایشان بوده، چه تصوّراتی در نظر جلوه‌گر داشتند که الحال هیچکدام از آنها برطبق تصوّرات موهومه، واقعیّت پیدا نکرده؛ فی‌الواقع وضع دنیا اسباب حیرت و تعجّب و عاقل آنست که ابداً اعتمادی بدان نداشته باشد؛ جز اراده و خواست خداوندی چیز دیگر را مبنای امور و وقایع ندانسته، دوام و ثبات و بقاء و ثبوت را مختصّ ذات پروردگار و سایر فرضیّات و تصوّرات را به کلّی بدون اعتبار بداند.

باری، طرف عصر، به کنار دریا رفته؛ [۵۰] جناب اشرف صدراعظم در آنجا شرفیاب شده، حاجب‌الدّوله و میرشکار و سایرین هم بودند. چند صفحه عکس آنجـا برداشـتیم. کنیز سیاهی در جزء جمعیت متفرقه ایستاده بود که هیکل او جالـب نظـر شـده؛ قـدغن کردیم عکاسباشی عکس او را برداشت. در کشتی تقی‌یُف که ارفع‌الدّولـه را آورده بـود، جمعیّت زیادی محض تفرج نشسته؛ امر کردیم عکس آن را انداختنـد. و یـک دسـته از موزیگانچی‌ها را فرمودیم در کشتی همایونی نشسته درحین گردش، موزیک زده. زورق در سطح آب به حرکت درآورده؛ یک زورق هم دیده شد که با وجود انقـلاب دریـا، از دهنه گذشته در میان امواج، گاهی مخفی و گاه نمایان شده؛ خود را به کشتی پُستی کـه در وسط دریا ایستاده است، رسانید. در این بـین‌هـا وقتـی اتفـاق افتـاده کـه در هنگـام حرکت، کشتی تقی‌یُف و کشتی همایونی به هم خـورده؛ بحمـدالله صـدمه وارد نیامـده فقط بعضی از نقاط کشتی همایونی فی‌الجمله خراش یافته یا رنگ و روغـن بعـضی از مواضع آن رفته. کلیتاً اتفاق مهمّی نبود ولی معلوم می‌شود کـه از کـاپیطن‌هـای ایـن دو کشتی متصادف، یا هر دو یا اقـلاً یکـی از آنهـا در علـم کـشتی‌رانـی مهـارت نداشـته، بـی‌سررشـته و وقـوف اسـت. مقـارن غـروب، بـه عمـارت آمـدیم. عضدالـسّلطان، حاجب‌الدّوله، امیرآخور، بصیرالسّلطنه، عیسی‌خـان، حاجـب‌الـسّلطان، سـیف‌الـسّلطان، مُؤتمن حضور، شهبازخان و غیـرهم شـرف حـضور داشـته؛ مـشغول صـحبت شـدیم. تلگراف ورود خازن اقدس [۵۱] به عشق‌آباد امشب رسیده، از خبر سلامتی ایـن دسـته مسافرین خوشوقت شدیم. احتساب‌الملـک هـم شـرفیاب شـد. بعـد، شـام خـورده دو دستخط به معتمدالحرم و محققالسّلطنه نوشته. وزیردربار شـرفیاب شـد؛ پـول خلعـت بهای فرّاش‌خلوتها و بعضی از ملتزمین رکاب را آورده؛ قدغن کردیـم قسمت کنند. پس از آن خوابیدیم.

## سه‌شنبه بیست و پنجم ربیع‌الاوّل ــ از انزلی به ملاّرود

صبح، یک ساعت به دسته مانده برخاستیم. قرار این بود کـه یـک سـاعت از دسـته گذشته حرکت نموده و در همان هنگام عزیمت، قنسولهای خارجه شرفیاب شوند. ولی چون هوا شروع به گرم شدن گذارده بود، لهذا به جناب اشرف صدراعظم پیغـام دادیـم که قنسولها را زودتر خبر کنند تا زودتر حرکت نموده. سـرِ دسـته بـود کـه صـدراعظم شرفیاب شده؛ لباس نیمه رسمی پوشیده از عمارت پائین آمدیم. یکی از سـادات انزلـی که جزء علماست شرفیاب شده دعـا خوانـده؛ میرغفـار هـم هروله‌کنـان مـی‌آمـد کـه وزیردربار کثرت هیجان او را در حرکت و شرفیابی به خاکپای مبارک قـدری خـاموش نموده. در بینی که برای سوار شدن بیرون می‌رفتیم، قنسولها و رؤسای تجار معتبر و اکثر اعیان و ارکان انزلی و رشت شرفیاب شده. تقریباً نـیم سـاعت از دسـته گذشـته، سـوار شدیم. در کوچه‌ها جمعیّت مرد و زن بـسیار زیـاد و همـه سـلام و صـلوات فرسـتاده. عضدالسّلطان [۵۲] در رکاب بود. حاجب‌الدّوله و آصف‌السّلطنه هم شرفیاب و مرخّص شدند. یک دسته از مُلتزمین فرنگستان در انزلی ماندند که روز یکشنبه کـشتی آمـده بـه ریاست موثق‌الدّوله از راه دریا حرکت کرده از بادکوبه به حج‌قبول که در آنجا ما بـه راه آهن می‌رسیم، آمده ملحق شوند.

باری، از کوچه‌ها و خیابانهای شهر انزلی کـه آبـادی آن بـیش از آنـست کـه گمـان می‌رفت، عبور نموده؛ در خارج شهر، جادّه از میان جنگلی عبور می‌کند که درختهای آن مخصوصاً در طرف دست راست که نزدیک به ساحل دریاسـت، چنـدان بـزرگ نبـوده؛ درخت انار خیلی زیاد است. سطح جادّه از ماسّهٔ بسیار نرمی کـه همـه جـا کنـار دریـا فراوان است، پوشیده شده؛ پای اسب در آن فرو رفته و تا حدّی اسباب اشکال حرکـت کالسکه و اسبهاست. قدری که جلو آمدیم، سـوارهای طـالش را دیـدیم کـه عـدّهٔ آنهـا سیصد نفر بوده؛ به عمیدالسّلطنه و سالار پسرش که ملتزم رکاب بودنـد، از آراسـتگی و انتظام آن سوارها تمجید و اظهار مرحمت نموده؛ پس از آنها، سـوارهای ابـواب‌جمعـی

ضرغام‌السّلطنه که صد نفرند و تازه گرفته شده‌اند، از سان گذشته؛ ضرغام‌السّلطنه و نصیردفتر پسر مرحوم امین‌حضور هم حاضر بودند. اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه را که در کالسکهٔ ما بودند به کالسکهٔ خودشان مرخص فرموده؛ عضدالسّلطان را که سواره ملتزم است، با خودمان در کالسکه نشانده قدری صحبت داشته؛ حسام‌السّلطنه، بصیرالسّلطنه، حاجب‌السّلطان [۵۳] و اعلم‌الدّوله هم سواره در رکاب بودند. سیف‌السّلطان و معین‌دربار هم بودند. تقریباً راه نصف یعنی به دو فرسخ رسیده بود که از جادّهٔ معمولی خارج و سوار اسب شده، در طول ساحل دریا حرکت نموده؛ یک کشتی کوچک لیانزُف‌ها را که صید ماهی با آنهاست عمیدالسّلطنه اجاره کرده به موازات ما از توی دریا می‌آمد. نزدیک به منزل، مجدّداً در کالسکه نشسته؛ وزیردربار که جلو رفته بود، در حدود منزل، سواره برگشته و به رکاب آمده؛ از دور چادرها و سراپرده نمایان شده؛ در وسط سراپرده همان اطاق چوبی که در سفر سابق، باد آن را حرکت داده و اسباب فرار جمعی از آن نقطه شده بود، نمایان است. پس از ناهار، قدری استراحت نموده؛ بعد از بیدار شدن، احساس به فی‌الجمله سردردی نموده از اطاق بیرون و به کنار دریا رفتیم. ماهیگیرهای لیانزُف مشغول صید شده، چندین بار تور انداخته، ماهی بسیار زیادی شکار نموده از جمله دو سه سگ ماهی بود که خیلی قبیح‌المنظر و مکروه و تماشای آنها اسباب انزجار خاطر است.

از ماهیهای خوب، دو دانه برای جناب اشرف صدراعظم فرستادیم. خود او هم شرفیاب شده نزدیک غروب به اطاقِ سراپرده آمده؛ ضرغام‌السّلطنه در کنار دریا آتشبازی زده؛ پس از تماشای آتشبازی، با صدراعظم و چند نفر از عمله‌جات خلوت نشسته مشغول صحبت شدیم. هوا غالباً از عصر به بعد منقلب و لاینقطع باد وزیده گاهی نیز بارانهای درشت [۵۴] باریده. منتظر آقا سیّد حسین‌آقا که عقب مانده و کمی کِسل بود، هستیم. حسام‌السّلطنه، بصیرالسّلطنه و ناصرالممالک هم حاضرند. وقت خَوابیدن، وزیردربار و اعلم‌الدّوله برای کشیک آمدند. شب راحت خوابیدیم.

## چهارشنبه بیست و ششم ربیع‌الاوّل

### از ملاّرود به اسالم[۱] که اوّل خاک گرگانه‌رود است

صبح، پس از نماز و دعا و خواندن زیارتنامه، صرف چای نموده لباس پوشیده مصمّم حرکت شدیم و جناب اشرف صدراعظم را احضار کردیم. بیرون از سراپرده آمده سوار شدیم و قدری که آمدیم، صدراعظم شرفیاب شده؛ بعد او را مرخص کردیم که به کالسکهٔ خود رفته؛ وزیردربار و ارفع‌الدّوله و اعلم‌الدّوله با بصیرالسّلطنه سواره در رکاب آمده؛ به بعضی از نقاط جنگل رسیدیم که خیلی باصفا بود. آنجا ما هم سوار اسب شده و از جادّه بیرون، در جنگل افتاده تفرّج‌کنان می‌رفتیم. خیلی باصفا بود. پس از نیم ساعت از جنگل بیرون آمده دوباره در جادّه به کالسکه نشسته قهوه خواستیم. عرض کردند عبدالله‌خان شاطرباشی در توی جنگل که ملتزم رکاب بود، با اسب به یکی از چاههای کهنهٔ نفطی که در این نقطه است، افتاده؛ سوارها خود و اسب او را به سلامت بیرون آوردند. در این حدود مذکوره، معدن نفط زیاد است؛ و در سفر گذشته که اینجا رسیدیم، مشغول کار و استخراج نفط بودند؛ ولی بعد تعطیل شد؛ و خیالمان اینست که انشاءالله پس از مراجعت [۵۵] ازین سفر، قرار صحیحی در این کار گذارده جدّاً در استخراج نفط و افتتاح این معادن که منافع عمده خواهند داشت، اقدامات کامله بشود. باری، جنگل همه جا باصفا و تقریباً پس از آنکه یک فرسخ از ابتدا طیّ مسافت شده بود، وزیردربار و ارفع‌الدّوله و اعلم‌الدّوله را مرخّص کردیم که به کالسکه رفته؛ هوا معتدل ولی تابش آفتاب فی‌الجمله سوزان بود. با سیف‌السّلطان و بصیرالسّلطنه صحبت‌کنان آمده؛ قلرآقاسی‌باشی، صولت‌الملک، فارس‌السّلطنه، میرشکار، اسلحه‌دارباشی با تفنگدارها در رکاب بودند. بصیرالسّلطنه تیراندازی نموده کلاغی را

---

۱. ناحیه‌ایست در گیلان کنار راه رشت به آستارا؛ حدّ شمالی آن گرگانرود، حدّ جنوبی طالش دولاب،حدّ شرقی دریای خزر و حدّ غربی آن خلخال است. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

بسیار خوب زده؛ در فاصله دویست ذرعی هم کلاغی را به ما نشان دادند که به روی شاخهٔ درخت نشسته، با تفنگ چهار تیره او را زده؛ کلاغ دویّمی به جای او نشسته، او را هم با گلوله زدیم. به عضدالسّلطان و صدراعظم که از عقب می‌آمدند، خبر داده؛ نازشست[۱] تقدیم نمودند.

از روی رودخانه‌های متعدّده که پُل زده‌اند عبور کرده؛ در یکی ازین رودخانه‌ها دیده شد که محلی را به واسطهٔ چپرکشی، محصور و چهار قطعه سگ ماهی در آنجا برای تماشا محبُوس نموده بودند. گُلهای گوناگون و درختهای متنوعه دیده شده؛ اسلحه‌دارباشی یک قسم گُلی چیده به حضور آورد که خیلی شبیه به گُلی است معروف به تکمه ولی یک دائرهٔ سفید و یکی قرمز در آن منقش شده؛ خیلی قشنگ بود. به عمیدالسّلطنه سفارش دادیم از تخم این گُل و سایر گلهای نادره تحصیل کرده انشاءالله برای باغ فرح‌آباد اسباب [۵۶] کثرت تزئین خواهند شد. دهات واقعه در جنگل، تک‌تک دیده شده؛ دسته‌جات سوار محلّی از سان همایونی گذشته؛ اکثر ساکنین این نقاط از اهالی جماعت‌اند. نزدیک به منزل، وزیردربار را دیدیم که سواره از جلو می‌آید. تعجب نموده مُستفسر شدیم. عرض کرد وقتی که از رکاب مرخص و به جانب کالسکه‌ها رفته بود، با وزیرافخم و ارفع‌الدّوله و اعلم‌الدّوله به جانب دریا رفته سوار بارکاس[۲] که به موازات موکب همایونی در دریا می‌آید شده؛ حسام‌السّلطنه، ارشدالدّوله [و] شهبازخان هم قبل از وقت به آن کشتی سوار شده از دریا تا نیم فرسنگی منزل آمده و بعد در ساحل پیاده و منتظر مقدم ما شده بودند. آمدیم منزل.

منزل، آلالان[۳] است از محال اُسالم که جزء حکومت عمیدالسّلطنه است. عمارتی که سراپرده زده شده است، همان عمارتی است که در سفر سابق منزل نموده و در همین

---

۱. اصل: نازشصت

۲. کلمه‌ای روسی به معنی کشتی کوچک ساحلی که با نیروی بخار حرکت کند. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

۳. نام مرکز خُرّهٔ اسالم در طوالش گیلان (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

نقطه بود که در آن سفر کاغذها و عرایض عین‌الدّوله صدراعظم حالیّه از طهـران بـه مـا رسیده بود. پس از صرف ناهار، استراحت نموده؛ عصر، از اطاق بیرون و به ساحل دریا که خیلی نزدیک است، رفته. ماهیگیرها تور انداخته چیزی نبود بگیرند. یک سـاعت بـه غروب مانده، موزیگانچی‌ها مشغول نواختن شده؛ عمیدالسّلطنه شـرفیاب شـده عـرض کرد که از تلفون می‌گویند آقا سیّد حسین‌آقا از انزلی سوار کشتی پُستی شده انشاءالله در آستارا به رکاب مبارک ملحق می‌شود. از ایـن خبـر خوشـحال شـده؛ نزدیـک غـروب، صـدراعظم را احـضار نمـوده؛ اوّل شـب، [۵۷] صـدراعظم، وزیردربـار، وزیـرافخم، سیف‌السّلطان، عیسی‌خان، بصیرالسّلطنه شرف حضور داشته؛ ما سـرگرم بـه صـحبت و اعلم‌الدّوله مشغول به روزنامه نویسی شد.

## پنجشنبه بیست و هفتم ربیع‌الاوّل ـ از آلالان به لیسار[۱]

امروز صبح مقارن حرکت، پسرهای میرزا علی‌اکبر مجتهد اردبیلی با بعضی از تجـار مُعتبر اردبیل که مخصوصاً تا این نقطه محض تقبیل آسـتان مبـارک آمـده‌انـد، شـرفیاب شده؛ جناب اشرف صدراعظم هم با عضدالسّلطان آمده سوار شده؛ وزیردربار و سایرین در رکابند. امروز هوا خیلی گرم است و جادّه اغلب جاهـا از میـان جنگـل گذشـته بـه ندرت یک قطعه از ساحل دریا به نظر درآمده؛ هر جا که دریا در کنار راه واقع می‌شود، هوا فی‌الجمله بهتر ولی بالعکس در میان جنگل و درختها هوا طوری گرم و گرفته است که نهایت ندارد. طوری این گرمی و خفگی اسباب اذیّت است که بمتصل، آب سرد بـه صورت زدن و بلاینقطع با بادبزن باد زدن، هیچ چـاره نـشده؛ گـاهی اعتضادالـسّلطنه و نصرت‌السّلطنه و گاه بصیرالسّلطنه یا سیف‌السّلطان ما را در کالسکه باد زده؛ ابـداً فایـده

۱. دهی است واقع در شمال هشتپر، جزء دهستان هره‌دشت، بخش مرکزی شهرستان طوالش (بـه نقـل از *لغتنامـهٔ دهخدا*)

نمی‌کرد. چندین بار اعلم‌الدّوله به رکاب احضار و باز به کالسکه مرخّص فرموده؛ قدری که راه آمدیم، رسیدیم به جاده‌ای که در طرف دست چپ واقع شده و آن را بـه خـوبی کالسکه‌رو نموده‌اند. ازین جادّه قریب هزار و دویست یا سیصد ذرع که رفتیم، رسـیدیم به محلّی که [۵۸] در آنجا درخت بزرگ آزاد اسـت. ایـن درخـت تماشـائی و در سـفر سابق هم محض تماشای آن مخصوصاً به این محل رفته عکس آن را برداشـته‌ایـم. ایـن بار نیز محض تجدید تماشا به آنجا رفته؛ در آن سفر، امین‌السّلطان اتابیک اعظـم سـابق، امیربهادر جنگ وزیردربار حالیه، حکیم‌الملک مرحوم وزیردربار گذشته، سیف‌الـسّلطان، فخرالملک و سایرین ملتزم رکاب بوده و مشاعره مـی‌کـردیم؛ عکـس آنهـا بـا درخـت برداشته شد. در آن وقت، اطراف این درخت را سایر اشـجار و نباتـات جنگلـی گرفتـه ولی در این دفعه، جلوی این درخت به واسطهٔ انداختن درختها، میدان قشنگی تـشکیل شده و در وسط آن پاویلون[۱] کوچکی شبیه به نفار[۲] ساخته‌اند که در آنجـا بـرای شـکار نشسته؛ عمیدالسّلطنه عرض کرد که شکار جرگـه[۳] خبـر داده؛ ببـر و گـوزن و پلنـگ و خرس شکارهائی است که غالباً در این حدود به دست آمـده؛ ولـی چـون هـوا گـرم و موقع، چندان مساعد نبود، ازیـن انتظـار، قطـع نظـر فرمـوده؛ ملتـزمین رکـاب ازقبیـل: وزیردربار، حسام‌السّلطنه، بصیرالسّلطنه، سیف‌السّلطان [و] عمیدالسّلطنه در پای درخـت ایستاده عکس برداشتیم. امیرآخور و حاجب‌السّلطان و اعلم‌الدّوله هم بودند. در این بین، عضدالسّلطان و جناب اشرف صدراعظم با وزیرافخم و ارفع‌الدّوله از راه رسـیده ملحـق به سابقین گشته، عکس آنها برداشته شد. آقاها یعنی اعتضادالـسّلطنه و نـصرت‌الـسّلطنه

۱. Pavillon واژه فرانسوی به معنی غرفه، عمارت، خیمه.

۲. در مازندران، به تختی با پایهٔ بسیار بلند چون بالاخانه‌ای که با پله‌های چوبین بـر آن بـالا رونـد، نفـار یـا نپـار می‌گویند. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

۳. شکار جرگه، که گاه در گذشته شکار قَمُرغَه (واژه‌ای ترکی) نیز نامیده می‌شد، نوعی از شکار اسـت کـه در آن مردم بسیاری نخجیر را احاطه نمایند تا حیوان به سمت شکارچی رانده شود.

هم بودند با عیسی‌خان.

اعلم‌الدّوله با حاجی ساعدهمایون این درخت را ذرع نمودند. دورهٔ آن در روی زمین، [۵۹] ده ذرع است. قدری که بالا می‌رود، مثلاً به اندازهٔ یک قامت که از سطح زمین بالا رفت، قدری باریک شده یعنی دورهٔ آن سه چهار ذرع شده؛ آن وقت، مستقیماً تا بیست و پنج شش ذرع بالا رفته؛ باریک شدن آن هر قدر بالا می‌رود، تقریباً نامحسوس؛ و بدنهٔ این درخت بسیار صاف و خیلی سخت و محکم است. از قراری که حدس می‌زنند، سنّ این درخت مابین هزار و دو هزار سال؛ و خیلی درخت قشنگی است. فی‌الحقیقه هم آزاد اسم بامُسّمائی است. درخت آزاد در این جنگلها خیلی فراوان است ولی مثل این درخت کم دیده شده؛ از نوادر است.

باری، پس از صرف قهوه، از آن محلّ به جاده رجعت نموده؛ هوا امروز به قدری گرفته و گرم است که خیلی به ما سخت گذشته به کلّی حالت ما را به هم زده؛ وقتی که به منزل رسیدیم، معلوم بود که امروز کِسل خواهیم شد. ابر از هر طرف احاطه نموده؛ در منزل که لیسار است، پس از صرف ناهار، در کمال ناراحتی خواستیم استراحت کرده؛ بعدازظهر، سرگیجه و فی‌الجمله حالت عصبانی که گاهگاهی سابقاً نیز عارض شده و اسباب صدمه بود، ظاهر گشته؛ رعد و برق هم شروع نموده؛ آقا سیّد حسین‌آقا چنانکه[1] گفته‌ایم، از انزلی با کشتی به آستارا رفته؛ ولی چون توفیق ما در اقامهٔ ذکر مصیبت خامس آل عباء علیه‌آلاف التحیه والثناء ازجمله چیزهائی است که اسباب تشکر است، ناصرالذاکرین پسر ملا محمّدقلی سیف‌الذاکرین در اردو بوده، او را احضار فرموده؛ پس از روضه و تبرّک با تربت مُطهّر مخصُوص، [۶۰] حالمان خوب شده. نزدیک غروب، صدراعظم، وزیردربار، حسام‌السّلطنه، سیف‌السّلطان و عیسی‌خان شرف حضور داشته؛ عضدالسّلطان، وزیرافخم، موثق‌الملک، حاجب‌السّلطان، معین‌دربار [و]

---

۱. اصل: چنانچه

اعتمادالسّلطان نیز بوده؛ امین‌حضرت هم حاضر و مشغول صحبت شدیم. پیشخدمتهای کشیک امشب: ناصرالممالک، بدیع خلوت [و] شهبازخان‌اند. ابراهیم‌خان هم حاضر است. وزیردربار و اعلم‌الدّوله هم در پشت اطاق چوبی که برای ما درست کرده و در آن خوابیده‌ایم، چادر زده و به عادت سالیانۀ دائمی، به کشیک آمده‌اند.

## جمعه بیست و هشتم ربیع‌الاوّل ـ از لیسار به حاجی رستم

اسم منزل امروز حاجی رستم است. تمام این نقاط جزء گرگانه رود و در تحت حکومت عمیدالسّلطنه است. راهها و پلها را خیلی خوب ساخته و حاضر نموده؛ سوارهای او همه جا مرتب و کلیتاً از خدمتگزاریهای او کمال خوشوقتی و رضایت را داشته، نوکر بسیار قابل خوبی است؛ هم خود و هم پسرهایش که آنها نیز خیلی قابل و خدمتگزار هستند. هر نوع مرحمت نسبت به او مبذول خواهیم فرمود.

امروز بحمدالله حالتمان خیلی خوبست. در کالسکۀ وزیردربار نشسته‌ایم؛ به این معنی که از انزلی، کالسکۀ مخصوص خودمان را چون خیلی بزرگ بود و برای عبور ازین جادّه‌های شِنی چندان مناسب نبود، همراه نیاورده به کالسکۀ کوچکتری نشسته بودیم که فَنرهای آن چندان نرم نبوده، حرکت و تکِان آن، دیروز اسباب [۶۱] اذیّت شده. لهذا امروز کالسکۀ وزیردربار را که خیلی وسیع و اسباب استراحت است، سوار شدیم. هوا امروز بعکس دیروز صاف و نسیم ملایمی وزیده، بد نیست. وقت سوار شدن، جناب اشرف صدراعظم شرفیاب شده و عرض کرد که بعضی نوشتجات و عرایض است که باید رسیدگی نموده، نیم ساعتی دیرتر سوار خواهد شد. لهذا او را مرخص کردیم که از عقب بیاید. وزیردربار هم مشغول خواندن زیارت عاشوراست، از عقب خواهد رسید. عضدالسّلطان، اعتضادالسّلطنه، نصرت‌السّلطنه، بصیرالسّلطنه [و] عمیدالسّلطنه در رکابند. قلرّآقاسی‌باشی، صولت‌الملک [و] فارس‌السّلطنه هم مثل همه وقت در رکاب حاضرند. اعلم‌الدّوله شرفیاب شده، راه افتادیم. در عرض راه که غالباً از

میان جنگل است، دهات آباد و جمعیّت رعایا و غیره دیده شـده؛ بعـد از نـیم سـاعت، صدراعظم شرفیاب و پس از یک ساعت، وزیردربار هم رسیده؛ بعضی از ملتزمین، مثـل همه روز باز به کشتی رفته از دریا می‌آیند ازقبیل: حسام‌السّلطنه، معین‌دربار، ارشدالدّوله و غیرهم؛ کشتی حالت معین‌دربار را سخت بهم زده بود.

باری، آمدیم منزل. پس از ناهار خواستیم بخوابیم، هوا طوفانی و رَعد و بَرق شـروع شده؛ اطاق چوبی که در آن منزل کرده‌ایم، خیلی گرم بود. لهذا رفتیم به چادر وزیردربار در آنجا استراحت کردیم. عصر هم به منزل جناب اشـرف صـدراعظم رفتـه یـک پیالـه چـای خـوردیم. غـروب بـه سـراپرده آمـده؛ هـوای اطـاق چـوبی خـوب شـده بـود. عضدالسّلطان [۶۲] و عمله‌جات خلوت شرفیاب و مـشغول صـحبت شـدیم. شـب، دو ساعت و نیم از غروب گذشته، عین‌السّلطان شام آورده؛ شب را راحت خوابیدیم.

## شنبه بیست و نهم ربیع‌الاوّل ــ از حاجی رستم به آستارا که سرحدّ است

امروز از همه روز زودتر یعنی یک ساعت به دسته مانده سوار شدیم که گرمای بین راه صدمه نزند. راه امروز مختصر یعنی فقط چهار فرسخ است. هوا به واسـطهٔ برطـرف شدن ابرها و خروج از میان جنگلهای انبوه بهتر از همه روز است. بـا سـیف‌الـسّلطان و عیسی‌خان صحبت‌کنان آمده؛ در بین راه، بعـضی گُلهـای خـوب بـه نظـر درآمـده؛ بـه عمیدالسّلطنه سفارش دادیم که در موقع، از تخم یا ریشهٔ آنها بـه طهـران بفرسـتد. نـیم فرسخ به آستارا مانده، مـشیرالملک کـه از پطرزبُـورغ آمـده اسـت، شـرفیاب شـده؛ در نزدیکی آستارا جمعیّت زیادی از علماء و تجّار و نظامیها به اسـتقبال موکـب همـایونی بیرون آمده؛ طاقهای نصرت قشنگ در معبر ما تا منزل بسته‌انـد. منـزل، خانـهٔ شخـصی است که مادرش سیّده است. در سفر سابق هم همین جا منزل نموده؛ امسال هـم مـا را قسّم داده و عریضه عرض نموده بود که اینجا بیائیم. لهذا با وجود آنکه عـرض کردنـد ملک‌التّجار مهمانخانهٔ خوبی برای ادارهٔ راه شوسهٔ اردبیل ساخته است، معذلک به همان

منزل قدیمی نزول فرموده؛ علاوه بر اطاقهای متعدّده، چادرپُوش بزرگ هم زده شده است. مهماندارهای روس که آمده‌اند، فردا شرفیاب خواهند شد. پس از صرف ناهار، استراحت نموده. عصر، چون هوا قدری [۶۳] در این نقطه گرم بود، به منزل قهوه‌چی‌باشی که ایوان خنک و منظر خوبی داشت، رفته؛ پس از صرف چای، به منزل خودمان آمدیم. اوّل شب، امین‌حضرت عرض کرد یک دسته مطرب از تبریز آمده‌اند؛ شرفیاب شدند. شب را راحت خوابیدیم.

## یکشنبه سلخ ربیع‌الاوّل ــ اتراق[1] در آستارا

امروز مهماندارهای دولت روسیّه شرفیاب خواهند شد. صبح، پس از نماز و دعا و صرف چای رفتیم حمّام. در بین راه، عیسی‌خان شرفیاب شد. سر حمّام، اعلم‌الدّوله و خازن‌السّلطان با میرزا حسن‌خان رختدار و فراش خلوتها بودند. مهماندارها چهار ساعت از دسته گذشته به حضور می‌آیند. ما پس از حمّام، منزل آمده ترتیب لباس رسمی عضدالسّلطان و سایر شاهزاده‌ها را ملاحظه فرمودیم. در جنب عمارت، چادر انتظار را مرتب کرده‌اند. جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، وزیرافخم، امیرآخور و اعلم‌الدّوله هم لباس تمام رسمی پوشیده حاضر شدند.

مهماندارها در ساعت سه و نیم از دسته گذشته آمده در چادر صرف چای نمودند. قبل از آنها، صدراعظم شرفیاب و بعد، ایشان به حضور آمدند. رئیس مهماندارها همان ژنرال نیکولایف است که در سفر دویم هم او مهماندارباشی بود. در این سه سال چندان شکسته نشده و تفاوتی با سابق ندارد. پنج شش نفر دیگر از ژنرالها و سرکرده‌ها که همراه او هستند، اغلب را می‌شناسیم. ما خودمان سرداری واکسیل بنددار بریلیان را پوشید[یم]؛ خیلی سنگین بود. در اطاق شرفیاب شدند. خیلی اظهار مرحمت به ایشان

---

۱. اصل: اطراق

[۶۴] نموده مراتب مودّت خود را نسبت به اعلیحضرت امپراطوری اظهار داشته؛ ارفع‌الدّوله، مشیرالملک، حاجی محتشم‌السّلطنه و ممتازالدّوله هم در این شرفیابی حاضر بودند. بعد از رفتن ایشان، ناهار خورده استراحت کردیم. بعد از ناهار، به توسط وزیردربار بعضی امتیازات به سرکرده‌های کشیکخانه مرحمت فرموده و به عمادالممالک هم عصای مرصّع داده شد. سه ساعت به غروب مانده، سوار شده به ماهیگیرخانه رفتیم. وزیردربار، شمس‌الملک، صولت‌الملک، قلرآقاسی‌باشی، فارس‌السّلطنه [و] ارشدالدّوله در رکاب بودند. سیف‌السّلطان هم بعد رسید. به رئیس ماهیگیرخانه فرمودیم تور ماهیگیری بیاورند و ماهی صید کنند. جمعیت روس و ایرانی در آنجا زیاد و جالب نظر شده؛ هم خودمان هم عکاسباشی عکسهای متعدّده برداشته؛ یک نفر از روسها و یک نفر قزّاق نیز چندین صفحه عکس برداشتند. دو کبوتر آوردند؛ رئیس شیلات آنها را در هوا پرانیده هر دو را با ساچمه زدیم. ماهیگیرها تور انداخته سی چهل دانه ماهی صید نمودند. یک ماهی خوب را انتخاب کرده، مابقی را گفتیم به دریا ریخته آزاد کنند و صد تومان انعام مرحمت کردیم. در این بین‌ها با سیف‌السّلطان و اعلم‌الدّوله صحبت داشته گاهی هم صحبت محرمانه نموده؛ موضوع صحبت در برابر چشم بود. نزدیک غروب، سوار شده آمدیم منزل؛ در آنجا موزیگانچی‌ها حاضر بودند. تا نیم ساعت از شب گذشته موزیک زدند. بعد از مرخّص شدن آنها، آقا سیّد حسین‌آقا حاضر شده؛ پس از ذکر مصیبت، نماز خوانده. عضدالسّلطان، نصرت‌السّلطنه، [۶۵] اعتضادالسّلطنه، بصیرالسّلطنه، سیف‌السّلطان [و] حاجب‌السّلطان شرفیاب؛ حسام‌السّلطنه و شهبازخان هم حاضرند. نزدیک غروب هم جناب اشرف صدراعظم شرفیاب شده؛ وزیرافخم با حاجی محتشم‌السّلطنه و دبیرحضور، تلگرافات را آورده بود؛ ازجمله تلگراف خازن‌اقدس بود که دو روز است در ارض اقدس رسیده نایب‌الزّیاره‌اند؛ با تلگراف حاجی آصف‌الدّوله.

## دوشنبه غرّهٔ ربیع‌الثّانی ــ از آستارا به لنکران[1]

صبح، مصمّم حرکت شده؛ هوا به شدّتی گرفته و گرم است که حد نداشته؛ نزدیک بود فَسخ عزمت کنیم. نوکرهائی که از اینجا برمی‌گردند، پای ما را بوسیده به قلرآقاسی‌باشی و صولت‌الملک که لقب سالار نصرتی به او مرحمت فرموده‌ایم و به فارس‌السّلطنه و عمادالممالک و ارشادالدّوله که از سرحد مرخص می‌شوند، اظهار مرحمت فرموده؛ دو ساعت به ظهر مانده، حرکت نموده از سرحد گذشته در روی پُل که حدّ و فصل بین سرحدین است، مهماندارها جلو آمده وارد خاک روس شدیم. در آنجا تلگرافی به اعلیحضرت امپراطور روس در باب ورود به خاک روسیّه و حسن پذیرائی ایشان نموده؛ بعد، ناهار خورده راه افتادیم. عمیدالسّلطنه و سالار افخم و میرزا نوراللّه‌خان وزیر رشت پای ما را بوسیده به خاک خودمان رجعت کردند. بعد از ناهار، سوار کالسکه‌های پُستی شدیم. راه همه جا در میان جنگل است گاهی نیز دریا که در طرف دست راست است دیده می‌شود. قریب بیست دستگاه کالسکه و درشکه و واگُن بارکش هست. بعد از [۶۶] دو ساعت راه، به محلی رسیدیم که در آنجا چای تهیّه کرده بودند؛ پیاده شدیم و پس از صرف چای، دوباره سوار شده، نزدیک غروب رسیدیم به لنکران. جمعیّت زیاد در طرفین معابر و خیابانها ایستاده؛ قزّاق و سوار همه جا بود. منزلی که برای ما معیّن کرده بودند خیلی خانهٔ خوبی بوده؛ شب پس از صرف شام خوابیدیم و با وجود آنکه هوا گرم بود، خوب استراحت نموده؛ بد نگذشت.

این خانه که در آن منزل کردیم همان خانه‌ایست که در سفر سابق منزل نموده؛ لنکران در این فاصلهٔ دو سه سال خیلی آباد شده: خانه‌ها و مغازه‌های جدید روز بروز ساخته شده، خیلی رو به ترقّی است. شب، شهر را چراغان کرده آتشبازی و موزیک تهیّه شده، تشریفات فوق‌العاده فراهم بود.

---

۱. شهری سابقاً در خاک ایران و امروزه واقع در جمهوری آذربایجان کنار ساحل دریای خزر. (به نقل از *لغتنامهٔ دهخدا*)

## سه‌شنبه دویّم ربیع‌الثّانی ــ از لنکران به ازون‌تپّه

امروز چون ده دوازده فرسخ راه داریم، باید صبح زود حرکت کنیم. لهذا، پس از نماز، دیگر استراحتی نکرده دعا و زیارت خوانده، چای صرف نموده پائین آمدیم و سوار شده؛ هوا صاف ولی گرم است. چهار پنج فرسخ بدون انفصال راه آمدیم و به محلّ ناهارخوری رسیده؛ پس از صرف ناهار، نیم ساعتی استراحت نموده مجدّداً سوار شدیم و تا غروب در هوای گرم حرکت نموده؛ وزیردربار و اعلم‌الدّوله در کالسکه صحبت نموده؛ نزدیک غروب به منزل که ازون‌تپّه است، رسیدیم. برای شام خوردن، جناب اشرف صدراعظم [۶۷] و ملتزمین، عبادتگاه این محل را که طالار بسیار بزرگی دارد، معیّن کرده‌اند. ساکنین این آبادی کلیتاً مالاکان‌ها[۱] هستند. مالاکان‌ها یک طایفهٔ عیسوی مذهبند که مشروبات را حرام دانسته و از دخانیّات طوری احتراز دارند که می‌گویند دود قلیان یا سیگار احاطه به شیطان نموده او را با خود می‌آورد. با وجود این، از عقیدهٔ مذهبی خود قطع نظر کرده و گفته بودند که در عبادتگاه، کشیدن قلیان و سیگار آزاد و این مسئله را محض آنکه احترام فوق‌العاده به جناب اشرف صدراعظم نموده باشند، متحمّل شده؛ از قراری که به عرض رسید، صدراعظم هم محض ابراز تفقّد و تلافی این احترام، قدغن کرد که کسی در آن عبادتگاه استعمال دخانیّات نکند. این مسئله خیلی مستحسن واقع شده، رئیس مالاکان‌ها متشکّر شده و در روزنامهٔ بادکوبه هم این تفصیل را درج نمودند.

---

۱. مالاکان‌ها گروهی هستند در عالم مسیحیت که معتقد به صلیب کشیده شدن مسیح نیستند و از کلیسای ارتدکس روسیه پیروی نمی‌کنند. مالاکان از واژهٔ روسی ملک «Molok» به معنای «شیر» می‌آید و به این دلیل به این افراد اطلاق می‌شود چون در ایّام روزهٔ مسیحیان ارتدکس، مالاکان‌ها شیر می‌نوشند. سابقهٔ این شاخه از مسیحیت به سالهای ۱۵۵۰ میلادی در روسیه بازمی‌گردد. امروزه مالاکان‌ها اکثراً در ترکیه در حوالی دریای سیاه ساکنند.

## چهارشنبه سیّم ربیع‌الثّانی ــ از ازون‌تپه به سالیان[1]

صبح سوار شده؛ ژنرال نیکولایف رئیس مهماندارها مثل همه روز با سایرین در رکاب است. امروز شصت و پنج وَرس[2] باید طی کنیم. هر هفت ورس یک فرسخ است. هوا به شدّتی گرم و بَد است که امکان ندارد شرح آن را نوشت. تا کسی شبیه به این هوا را در عربستان یا بلوچستان ندیده باشد، نمی‌تواند تصوّر نموده؛ به قدری گرمی و بدی هوا اسباب صدمه بود که نهایت نداشت. ولی بحمدالله بی‌آنکه آسیبی روی نماید، گذشتیم. یک دو فرسخ که مسافت طی شد، رسیدیم به ارس [۶۸] که مصب خود را تغییر داده و صحرائی شده، تشکیل مُردابها و رودخانه‌های فرعیّه و دریاچه‌های وسیعه که غالباً جزایر متعدّده و نیزارها در آن واقع است، نموده؛ کلیتاً عمق آن به واسطهٔ کثرت انبساط در اغلب جاها خیلی کم و یک دو سه ذرعی بیش نشده؛ ما باید در زورق نشسته قریب چهار ساعت از روی این آب گذشته، خود را به طرف دیگر برسانیم. خودمان با امین‌حضرت و اعلم‌الدّوله با عمله‌جات خلوت در یک زورق نشسته، دکتر شنیدر و دکتر لندلی هم بودند. صدراعظم و وزیردربار با مهماندارها و مشیرالملک در زورق دیگر نشسته؛ سایرین نیز در زورقها قسمت شده؛ یک دستهٔ موزیگانچی هم همراه آمده؛ در کمال خوشی و خوبی، تماشاکنان گاهی تیر انداخته، این راه را طی کردیم. در ساحل، یک دسته کالسکه‌هائی که ما را به سالیان می‌برند، حاضر شده؛ موزیک و سرباز و سوار نیز مهیّا و پس از قلیل مکثی به راه افتادیم. تقریباً دو ساعت به غروب مانده رسیدیم به سالیان. در همان منزلی که سابقاً آمده بودیم، پیاده شده. جمعیّت بسیار زیادی در طرفین معبر ایستاده؛ دستهٔ علماء و تجار و شاگردان مکتب نیز حاضر و یک نفر خطابه خوانده؛ کشیشها نان و نمک تقدیم نمودند. اوّل

---

۱. Salyan امروزه واقع در شرق جمهوری آذربایجان.

۲. کلمهٔ روسی، واحد اندازه‌گیری مسافت، معادل ۳۵۰۰ قدم. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

شب، یک دسته ساز زن بومی آمده؛ چراغان و آتشبازی کردند. هوا به قدری گرم است که حد ندارد؛ ولی در ساعت سه و چهار از شب گذشته، رَعد و طوفان و برق و بارانی شده فی‌الجمله ثورت گرما را شکسته به طوری که توانستیم بامداد خستگی‌های فوق‌العادهٔ روز [را در کرده] [۶۹] شب را آسوده بخوابیم.

## پنجشنبه چهارم ربیع‌الثّانی

### از سالیان به حج‌قبول[۱] که در آنجا به راه آهن خواهیم نشست

امروز هم به شدّتی گرم است که نهایت ندارد. از سالیان تا حج‌قبول تقریباً شش فرسخ است و این محل را حج‌قبول یا حاجی قبول به ملاحظه آن می‌گویند که مستقبلین حجّاج این نواحی تا این محل آمده به زائرین بیت‌الله الحرام که مراجعت می‌کردند می‌گفتند حج‌قبول یا حاجی قبول باشد. باری، از گرمای هوای امروز همین قدر می‌گوئیم که سه چهار نفر از قزّاقهایی که همراه بودند از شدّت گرما و تابش آفتاب از اسب افتاده آنها را به محلّ ناهارخوری که در بین راه تهیّه کرده بودند برده معالجه نموده؛ یکی از آنها مخصوصاً حالتش بد بوده مشاعرش زایل و به حالت اغما درافتاده ولی بعد معالجه شد.

در محلّ ناهارخوری بنا بود دو سه ساعتی مکث کنیم ولی شدّت گرما مانع شده جریان هوا که از حرکت کالسکه پیدا می‌شود شاید قدری اطفاء حرارت نموده؛ لهذا سوار شدیم در توی کالسکه تمام لباسها را درآورده فقط پیراهنی بیش باقی نمانده، متّصل آب سرد و یخ خورده و به پیشانی زده؛ طوری سخت گذشت که نهایت نداشت. بحمدالله با کمال تشکر از درگاه احدیّت سالماً چهار ساعت به غروب مانده به حاجی

۱. Hajikabul در شمال دریاچهٔ چادزی‌قبول امروزه واقع در شرق جمهوری آذربایجان.

قبول رسیدیم. مقارن رسیدن ما طِرن امپراطوری که از طرف بادکوبه[۱] برای [۷۰] ما می‌آوردند رسید و وارد گار[۲] شد. آن دسته از ملتزمین که در انزلی مانده بودند و با کشتی بادکوبه آمده بودند، با این طِرن وارد حج‌قبول شده؛ این ملتزمین که از دریا آمدند: موثق‌الدّوله، نیرالدّوله، حاجی امین‌الدّوله، ناصرالملک، حاجی ناصرالسّلطنه، مهندس‌الممالک، موثق‌الملک، احتساب‌الملک، مؤتمن حضور، حکیم‌الملک، مصدّق‌الملک و ناصرهمایون و دو سه نفر آبدار و غیره‌اند.

باری، آمدیم در طِرن و هر کس به اطاق خود رفته پس از تعیین منازل قرار بر آن شد که فردا چهار ساعت به ظهر مانده طِرن حرکت کند. هوا به قدری گرم و خفه بود که نزدیک بود واقعاً ناخوش بشویم. از طِرن آمدیم پائین و در اطاق ناهارخوری گار که بالنسبه گرمای آن کمتر خفه‌کننده بود، آمده قدری آنجا استراحت کردیم. یک ساعت به غروب مانده هوا کمی بهتر شد. شب را شام در طِرن خوردیم و همانجا خوابیدیم.

## جمعه پنجم ربیع‌الثّانی ــ حرکت با راه‌آهن از حاجی قبول به طرف بادکوبه و پطروفسکی[۳]

شب گذشته را بالنسبه راحت خوابیدیم. صبح در ساعت هشت یعنی چهار به ظهر مانده، طِرن حرکت کرده؛ با وجود آن که تقریباً سه سال است در طِرن ننشسته و عادت تحمل آن را از دست داده و حرکت آن برای کثرت حساسیّت اعصاب چندان مناسبتی نداشت، معذلک خوب متحمّل شده؛ گفتند در ساعت [۷۱] سی ورس طی می‌کند ولی فی‌الحقیقه چهل ورس است. وقت ناهار طِرن در محل موسوم با بالاچار ایستاده یک

۱. یا باکو، پایتخت امروزی جمهوری آذربایجان.

۲. Gare واژهٔ فرانسوی به معنی ایستگاه راه‌آهن.

3. Petrovsky

ساعت و نیم در آنجا مَکث نمود. بعدازظهر از روی رودخانه سُنبوغ[1] گذشتیم که پُل بسیار طولانی برای عبور راه‌آهن در روی آن زده‌اند. نزدیک غروب رسیدیم به دربند در آنجا شام صرف نموده؛ حالا بعد از شام است؛ وزیردربار قصیده‌ای را که یک نفر شاعر ترک ساخته است، خوانده به عرض می‌رساند. احتساب‌الملک، مؤتمن حضور، ناصرالممالک و فرّاش‌خلوتهای کشیک امشب یعنی سیّد محمدخان و غلام‌خان حاضرند. ناصرهمایون را هم احضار کرده‌ایم که بیاید؛ مرادخان و قلی‌خان هم باشد. طِرن در حرکت و لُکُومُوتیو گاهی سوت[2] زده؛ حاجب‌السّلطان، حسام‌السّلطنه و عیسی‌خان هم به حضور مشرّف شده؛ سه چهار ساعت از شب می‌گذرد. طِرن از میان جنگل عبور می‌کند. هوا صاف و خیلی خوبست. ملتزمین اغلب در اطاقهای خود خوابیده یا بیدارند. نیرالدّوله از دیشب مبتلا به حملهٔ نقرسی[3] شده؛ درد پای شدیدی اسباب این شده است که گویا حالا در اطاق خود چون مار گزیده غلطیده و ناله می‌کند. اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه اطاق ساکن ما را متصرّف شده خوابیده‌اند. ما با اشخاصی که مذکور شد در اطاق خوب نشسته و صحبت می‌کنیم. به وزیردربار و اعلم‌الدّوله صحبت از سفر سابق داشته؛ سی ماه قبل ازین بود که اهالی دربند[4] محض پذیرائی مقدم ما به گار راه‌آهن که در آنجا صرف شام نمودیم، جمع شده [۷۲] دختری را در آن سفر دیدیم که شباهت کامله به شخصی که در طهران است داشت و آن وقت وزیردربار ازین تشبیه ما به تعجّب درآمده؛ تعجّب در آن که این فاصلهٔ سی ماهه مثل سی ساعت بلکه سه ساعت گذشته؛ عُمر سریعتر از راه‌آهن و به سرعتی می‌گذرد که باعث حیرت است؛ یاللعجب ثم یاللعجب.

---

۱. منظور رودخانهٔ سمور (Samur) است در نزدیکی دربند واقع در خاک روسیه.

۲. اصل: صوت

۳. نقرس همان درد ورم مفاصل است. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

۴. Derbent شهر بندری واقع در ساحل دریای خزر در خاک روسیه.

## شنبه ششم ربیع‌الثّانی ـ راه آهن روسیّه

دیشب هوا خیلی خوب بود و خیلی راحت خوابیدیم. بعد از نصف شب وقتی که خواب بودیم، طِرن از پطروفسکی که یکی از بنادر معروف دریای خزر است، گذشته بود. اینجاها تماماً ییلاق است. زمین همه جا سبز و خرّم؛ چمنها و مراتع بی‌انتها از هر طرف ممتد و طوری منبسط است که یک نقطه زمین خشک دیده نشده؛ رمه‌های مواشی دهات مختلفه، آبادیهای بزرگ و کوچک همه جا تک‌تک یا مجتمعاً در دامنهٔ کوههای سبز یا در میان صحراهای زمرّدگون واقع شده؛ اهالی این خطوط تاتارها و روس‌اند.

صبح از خواب برخاسته پس از نماز و دعا، اعلم‌الدّوله شرفیاب شده زیارتنامه خوانده؛ خازن‌السّلطان حسب‌المعمول لباس آورده پس از پوشیدن لباس، جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، موثق‌الدّوله، موثق‌الملک، حاجی امین‌الدّوله، ناصرالملک و سایر ملتزمین شرفیاب شده؛ یک تلگراف از خازن اقدس و یکی از ولیعهد رسیده بود؛ اعلم‌الدّوله ترجمه کرده سایر تلگرافها را نیز وزیرافخم، مشیرالملک و حاجب‌السّلطان [۷۳] به عرض رسانیدند. وقت ناهار، طرن ایستاده؛ آبادی بسیار معتبری است موسوم به مینرال نیوودی[1] که محل آب معدنی است؛ آب معروف نارزان[2] هم در بیست ورسی یعنی تقریباً در سه فرسخی این محل واقع است. جمعیت مُسلمان اینجا خیلی زیاد است. شاگردان مکتب هم جزء شرفیاب‌شوندگان صف کشیده؛ سرباز و قزّاق و موزیک بود؛ خطابه‌ها خوانده شد. دسته گُلها آوردند. حاکم محلّ و صاحب منصبان در واگُن شرفیاب و معرّفی شدند. بعد، صدراعظم و ملتزمین پیاده شده و به طالار ناهارخوری رفتند. ما در همان طِرن ناهار خوردیم. ترتیب غذا در اینجاها کلیتاً به همین قراری است

1. Mineral'nye Vody
2. Narzan

که ذکر شد. بعد از یک ساعت همه سوار شده طِرن راه افتاد. در وقت ناهار خوردن، عیسی‌خان نزد ما مانده صحبت می‌کرد؛ و چون پنجره‌های واگُن را بسته بودیم، هوا خیلی گرم شده بود. اعلم‌الدّوله را احضار فرمودیم؛ شرفیاب شده پرسیدیم ناهار خورده‌ای یا نه؟ عرض کرد تازه می‌خواستیم شروع کنیم. مرخصش فرمودیم که برود در ناهارخانه؛ و با وجود آنکه عیسی‌خان خیلی مرغّبات برای خوردن ناهار می‌چید، چندان اشتهائی نداشته با کمال بی‌میلی کمی خوردیم. بعد از ناهار، حسام‌السّلطنه، حاجب‌السّلطان و سایرین شرفیاب شده؛ دکتر شنیدر هم صحبت می‌کرد. معذلک گرمای هوا اسباب اذیت بوده به اطاق خواب رفتیم. سیّد محمّدخان، مُشت و شهبازخان باد می‌زد. خوابمان نبرد. اعلم‌الدّوله هم در این بین دو مرتبه نگاهی کرده و به اطاق [۷۴] خود رفت. طرف عصر، جناب اشرف صدراعظم و سایرین شرفیاب شدند. قرار بر آنست که به ساعت ایرانی دو ساعت به غروب مانده ناهار داده شود؛ این بود که در ساعت مزبور، طِرن در برابر آبادی بسیار معتبری ایستاد. جمعیّت زن و مرد بسیار زیاد و لوازم پذیرائی و تشریفات در کمال خوبی فراهم؛ ملتزمین پیاده شده مُوثّق‌الدّوله، وزیرافخم، حاجی ناصرالسّلطنه که چندان اشتهائی ندارند نزد ما مانده؛ ما هم فرمودیم شام ما را نگاه دارند تا شب و در عوض آن که ملتزمین مشغول خوردن شام شوند، ما هم مشغول تماشاچیان و عکس انداختن شده مخصوصاً یک صفحه عکس برداشته شد که با عیسی‌خان در موضوع آن خیلی صحبتها نموده؛ در میان جمعیّت، یک نفر نظامی دیده شد که از دست مجروح؛ گفتند در جنگ مانچوری در کنار رودخانهٔ یالُو این جراحت را برداشته است. چون در راه حفظ آبروی دولت متبوعهٔ خود این صدمه را دیده بُود، ما هم نشانی به او مرحمت کردیم. بعد از آمدن ملتزمین، طِرن راه افتاده حرکت کردیم. هوا کم‌کم خوب شده نزدیک غروب طوری است که باید پنجره‌ها را بست. یک ساعت از شب گذشته شام خوردیم. وزیردربار، موثق‌الدّوله، وزیرافخم، حاجی ناصرالسّلطنه، حسام‌السّلطنه، احتساب‌الملک [و] مؤتمن حضور حاضرند.

بصیرالسّلطنه صحبت داشته؛ ناصرالممالک روزنامهٔ سفر گذشته را می‌خواند. اعلم‌الدّوله این سفرنامه را می‌نویسد. مصدّق‌الملک و ناصرهمایون [۷۵] حاضر؛ آقاها نیز با ما شام خورده[1] مشغول صحبت هستیم و حالتمان بحمدالله خیلی خوب است. بعضی نقاط آسمان پوشیده از ابر و برقهای متعدّده از بعضی نقاط نزدیک به افق گاهگاهی گوشهٔ ابرو نشان داده؛ طِرن در کمال خوبی در حرکت و از همه حیثیت قلب ما از توکّل به خداوند ممتلی و زبانمان به تشکّر درگاه احدیّت گویا است. نیرالدّوله در اطاق خود مشغول تحمّل دَرد نقرسی است؛ از او احوالپرسی فرمودیم. امروز در محلّی که طِرن برای شام ایستاده بود، زنی دیده شد که در میان جمعیّت ایستاده؛ گفتند دختر یکی از وزرای خودمان است که از طرف مادر فرانسوی بوده ولی الحال مسلمان شده و به یک نفر صاحب‌منصب قزّاق شوهر نموده؛ شوهرش با دختر کوچکش نیز بودند؛ معرّفی شده یک انگشتر هم به او مرحمت فرمودیم.

## یکشنبه هفتم ربیع‌الثّانی ـ راه‌آهن روسیّه

راه‌آهن به سرعت می‌رود به طوری که در وقت چیز نوشتن دست انسان مُترجرج[2] شده؛ از قراری که عرض می‌کنند، ساعتی سی، سی و پنج ورس طی نموده ولی چون درست تحقیق کردیم مطابق حَدس خودمان ساعتی چهل، چهل و پنج بلکه در بعضی از ساعات شب تا ساعتی شصت ورس هم حرکت می‌کند. شب را راحت خوابیدیم. صبح زود بیدار شدیم. هوا بسیار خوبست. این جاها تماماً ییلاقست به طوری که در این نواحی درخت اقاقیا تازه گُل کرده است و حال آنکه در طهران [۷۶] وقتی که بیرون می‌آمدیم، گُل آن رو به تمامی بود. چهار ساعت به ظهر مانده نزدیک دریای آزُف

۱. اصل: با ما مشغول شام خورده
۲. لرزیده

رسیدیم که فی‌الحقیقه خلیجی است بسیار معروف؛ راه‌آهن از کنار آن عبور می‌کند. پس از طیّ مسافت معتنابهی[۱] رسیدیم به شهر رسطف[۲] که از شهرها و بنادر معروفهٔ روسیّه است؛ کارخانجات زیاد دارد. قبل از رسیدن به این شهر، از روی رودخانهٔ دُن باید گذشت. در دو محل، از دو پُل معتبر گذشتیم. طول اوّلی به قدری است که طِرن ما چهار دقیقه طول کشید تا از روی آن گذشت. در گار، سرباز و موزیک و صاحب‌منصبان و نمایندگان دول مختلفه حاضر بوده؛ حاکم شهر و کَدخدا و فرماندهٔ قزّاقهای این محل شرفیاب شده نان و نمک آوردند. موزیک سلام زدند. سربازها از سان گذشته اظهار مرحمت و احوالپرسی فرمودیم. نیم ساعت به ظهر مانده، طِرن در شهر کاگانگرُف[۳] که آن هم از بنادر دریای آزُف است، ایستاده؛ ترتیب تشریفات به قرار سابق؛ ملتزمین ناهار پیاده شده؛ پس از ناهار، جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، علاءالملک وزیر علوم، حاجی محتشم‌السّلطنه، دبیرحضور، ممتازالدّوله و سایرین شرفیاب شده؛ مشیرالملک صاحب‌منصبان و کسانی از پذیرائی‌کنندگان را که مرخص می‌شدند، به حضور آورده؛ پس از پیاده شدن آنها، طِرن راه افتاده؛ ما قدری صحبت نموده؛ ارفع‌الدّوله هم بود. پس از آن قدری استراحت کردیم. حسام‌السّلطنه [و] مُؤتمن‌حضور حضور داشته؛ [۷۷] اعلم‌الدّوله روزنامه می‌خواند. دکتر شنیدر هم وقتی که ملتزمین برای ناهار پیاده شدند، او در حضور ما مانده و الحال به اطاق خود مرخّص شد. ساعت پنج و نیم از ظهر گذشته، به محل شام‌خوری رسیدیم. ما فرمودیم شام خودمان را برای دو ساعت بعد که موقع گرسنگی و اشتهاست نگاهداشته؛ ملتزمین با وجود بقای بر سیری از ناهار مفصّل، پیاده شده؛ چون جای دیگر اسباب سدّ جوع نخواهند داشت، مجبوراً غذای مفصّلی خورده؛ در این ضمن ما در واگُن خود ایستاده

---

۱. اصل: معتدُبهی

۲. Rostov-na-Donu شهری در خاک روسیه واقع در ساحل رود دُن و پنجاه کیلومتری دریای آزُف.

۳. منظور تاگانروگ (Taganrog) شهر بندریست در ساحل دریای آزُف.

موزیک گوش داده و مخصوصاً به موزیگانچی‌ها نظر انداخته با عیسی‌خان از بعضی خصوصیّات صحبت می‌داشتیم.

پس از سوار شدن ملتزمین و حرکت طِرن، قدری با اجزای خلوت مشغول صحبت شده؛ وزیردربار چند صفحه از سفرنامهٔ سابق را خوانده؛ یک ساعت از شب گذشته نماز خواندیم. پس از آن، صرف شام شده آقا سیّد حسین‌آقا روضهٔ بسیار خوبی خوانده؛ نزدیک خوابیدن که سه چهار ساعتی از شب گذشته است، حاجب‌السّلطان، ناصرالممالک، بصیرالسّلطنه [و] مُؤتمن‌حضور شرفیاب و اعلم‌الدّوله مشغول روزنامه نوشتن است. مصدّق‌الملک، ناصرهمایون، ابراهیم‌خان، سیّد محمّدخان، غلام‌خان و مرادخان هم شرف حضور دارند. امین‌حضرت را مرخص کردیم برود بخوابد.

## دوشنبه هشتم ربیع‌الثّانی ــ راه‌آهن روسیّه

هوا امروز بسیار خوب است بطوری که صبح وزیردربار چون شرفیاب شد [۷۸] بدون پالتو نتوانست در سالُن ما بماند و اذن دادیم با پالتو بنشیند. هوا ابر، ترشّح باران و شبنم در روی سبزه و چمن اسباب طراوت؛ و خضرت این نواحی طوری است که انسان از ملاحظه سیر نشده؛ آبادی، سبزی‌کاری، زراعت، مرتع [و] باغها وصل به یکدیگر است؛ یک نقطه زمین خشک دیده نمی‌شود.

صبح از خواب برخاسته پس از نماز و دعا صرف چای کرده؛ خاصّه‌خان را احضار فرمودیم؛ بعد از اصلاح، لباس پوشیده اعلم‌الدّوله را احضار فرمودیم. چهار تلگراف رسیده بود از سالارالدّوله، عضدالسّلطان، اقدس‌الدّوله و مشیرالسّلطنه؛ اعلم‌الدّوله تلگرافها را ترجمه کرده؛ آقا سیّد حسین‌آقا شرفیاب شده زیارتنامه خواندیم. بعد رفتیم به واگن صدراعظم قدری آنجا صحبت داشته آمدیم به سالن خودمان؛ با وزیردربار، وزیرافخم، ارفع‌الدّوله، حاجی ناصرالسّلطنه، بصیرالسّلطنه، سیف‌السّلطان، حاجب‌السّلطان، حسام‌السّلطنه و مؤتمن حضور که شرف حضور دارند، مشغول صحبت

شده و مشیرالملک، حاجی محتشم‌السّلطنه، دبیرحضور و ممتازالدّوله شرفیاب شده عرایض و مطالبی را که داشتند، ملاحظه فرمودیم. نیم ساعت از ظهر گذشته به محلّ ناهارخوری رسیده؛ بعد از ناهار، طِرن راه افتاده و ما دو ساعت استراحت کردیم. بعد از خواب، دکتر شنیدر روزنامه انگلیسی را به فرانسه ترجمه و عرض نموده ما به فارسی ترجمه می‌کردیم.

بعد در طِرن قدری گردش کرده به اطاق نیرالدّوله [۷۹] که رسیدیم، چون هنوز مبتلا به درد پا است، از او احوالپرسی کردیم. ناصرالملک هم شرف حضور داشت. به منزل حاجی‌ناصرالسّلطنه که رسیدیم، فرمودیم جامه‌دان او را باز نموده سی چهل منات[۱] از آن بیرون آورده در برابر نظر خودش مابین ملتزمین تقسیم کردیم.

بعد به اطاقهای خودمان آمده؛ جناب اشرف صدراعظم و ژنرال نیکولائیف با مشیرالملک شرفیاب شده؛ نشان امیرتومانی با حمایل آن را به ژنرال مرحمت فرمودیم؛ به سایر مهماندارها هم انگشتر الماس و فیروزه و انفیه‌دان مرصّع و امثال آنها دادیم.

امروز وقت ناهار در اسطاسیون بابرنینکایا دو نفر مسلمان قازانی[۲] اشعار ذیل را با ظرف شیرینی تقدیم کردند:

ای سلیمان حشمت و جمشیدجم — منعم اهل جهان، صاحب نعم
مُورسان ران ملخ در حضرتت — از قبول او کَرم فرما کَرم
ظلّ حقّی و خداوند زمان — فتح و نصرت در رکابت همرهان
مُصطفی عُون و علی یارت شود — زین سفر منصور باشی کامران

۱. پول نقره‌ای روسی معادل یکصد کوپک. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

۲. قازان یا غازان نام شهر و مرکز ایالتی است در روسیه واقع در جنوب‌شرقی سن‌پطرزبورگ. در قرن ۱۶ م. به دستور تزار روسیه مسلمانان قازانی مورد هجوم و حمله قرار گرفتند و مساجدشان به آتش کشیده شد ولی این امر مانع از ادامهٔ زندگی ایشان در این ناحیه نگردید. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

یک ساعت به غروب مانده، چای خوردیم. نیم ساعت از شب گذشته شام خواهیم خورد و حالا که غروب است با حاجی امین‌الدّوله و آقا سیّد حسین‌آقا و جمعی از عمله‌جات خلوت مشغول صحبت هستیم. شب را راحت خوابیدیم. امشب کشیک شمس‌الملک و مُصدّق‌الملک و سیّد محمّدخان بود.

## سه‌شنبه نهم ربیع‌الثّانی ــ از روسیّه به اطریش

[۸۰] امروز وارد خاک اطریش می‌شویم. نزدیک ناهار، مهماندارهای روسیّه در طِرن شرفیاب شده؛ کمال مرحمت را به ایشان مبذول داشتیم و چون به سرحد رسیدیم، از طِرن روسیّه پیاده شده قدری در گار مکث کرده با مهماندرهای روس خداحافظی نَمودیم. مشیرالملک هم ازین نقطه برمی‌گردد و مفخّم‌الدّوله از وین آمده شرفیاب شد. مفخم‌السّلطان برادرش هم که در هندوستان وزیر مقیم است، با قهرمان‌خان ژنرال آجودان اینجا آمده و حاضر است. تلگرافی از شعاع‌السّلطنه رسیده بود، اعلم‌الدّوله به عرض رسانید. باری، سوار طِرن اطریش شدیم که مثل طِرن روس طِرن امپراطوری است. دو تلگرام برای امپراطور اطریش[۱] فرستادیم: یکی در باب ورود به مُلک او یکی دیگر تسلیت در موقع فوت آرشیدوک ژُزف[۲]. ناهار را در طِرن صرف نمودیم و قدری که طِرن حرکت کرده و به کلّی از خاک روسیّه خارج شد، رَسیدیم به سرحد اطریش؛ در آَنجا مَکث نموده مهماندارهای اطریش به ریاست یک نفر از شاهزاده‌های محترم [که][۳] پیرمرد است، شرفیاب شدند. قصدمان این است که به شهر لامبرگ[۴] برویم و دو

۱. François-Joseph از خاندان Habsbourg-Lorraine نام امپراطور اطریش است که از ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۶ میلادی حکمرانی کرد.

۲. Joseph de Habsbourg-Lorraine شاهزادهٔ اطریشی (۱۹۰۵-۱۸۳۳ م.) که یک روز قبل از ورود مظفرالدّین شاه به اطریش درگذشت.

۳. اصل: محترم و

۴. Lemberg تلفّظ فرانسوی نام این شهر است که سابقاً در قلمرو امپراطوری اطریش- مجارستان واقع بود. امروزه این ناحیه بین لهستان و اوکراین تقسیم شده است.

سه روز در آنجا مانده بعد برویم به وین. در موقع تبـدیل طـرن عـرض خـداحافظی و خوش‌آمد و ترتیبات معمولی از سلام نظامی و دفیلهٔ سرباز و موزیک و غیره از طـرفین به عمل آمده؛ طِرن در خاک گالیسی حرکت می‌کنـد. گالیـسی[1] آن قطعـه از سـه قطعـهٔ پُلنی[2] است که به تصرّف دولت اطریش درآمده است. در یکی از اسطاسیون‌ها هنگـامی که در طرن با صدراعظم [۸۱] و وزیردربار صحبت مـی‌داشـتیم، خاطرمـان آمـد کـه در همین نقطه زنی از طبقهٔ بالا به تماشای موکب ما با دوربین نگاه نمـوده و هنگـامی کـه طِرن ایستاده بود از ملاحظهٔ ما خود را فراموش کرده دوربین از دستش افتاد؛ تفصیل آن در سفرنامه سابقه است.

هفت ساعت از ظهر گذشته وارد گار لامبرگ شدیم. پیاده شده آمدیم به مهمانخانـه. در طول تمام خیابانها و معابر، سرباز و سوار ایستاده در هر نقطه موزیک نگاه داشته، در رئوس خیابانهای طرفی همه جا باطریهای[3] توپ عرضه داشتند و ورود ما را بـه شـلّیک توپ پذیرفته؛ جمعیّت تماشاچی لا تعدّ و لا تحصی. کالسکه‌هائی که همراهان سـوارند تقریباً سی چهل دستگاه است. لامبرگ شهر کوچک قشنگی است که صـد و شـصت و پنج هزار جمعیّت دارد.

این مهمانخانه که ما منزل نموده‌ایم موسوم به هتل ژِرُوژ[4] اسـت. خیلـی هتـل عـالی بسیار خوبی است. لَدی‌الورود[5] حمّام رفتیم، بعد شام خورده خیلـی راحـت خوابیـدیم. حکیم‌الملک، ناصرالممالک [و] ابراهیم‌خان در کشیک حاضر بودند.

---

۱. Galicie ناحیه‌ایست که امروزه بین لهستان و اوکراین تقسیم شده.

۲. Pologne تلفّظ فرانسوی نام کشور لهستان

۳. Batterie واژهٔ فرانسوی که یکی از معانی آن «آتشبار» است.

4. Hôtel George

۵. یعنی «به محض ورود»

## چهارشنبه دهم ربیع‌الثّانی ــ در شهر لامبرگ

صبح از خواب برخاسته الحمدلله احوالمان خیلی خوب است؛ نماز و دعا خوانده پس از زیارتنامه، صرف چای نموده لباس پوشیدیم. آقاها را فرستادیم به حمّام. بعد، صدراعظم شرفیاب شد. جواهری را خواسته بودیم، آمد. از او یک بند ساعت و یک چاقوی کوچک خریدیم؛ [۸۲] بند ساعت را به صدراعظم مرحمت فرمودیم و چاقو را در جیب خودمان گذاشتیم. بعد با صدراعظم رفتیم طبقهٔ پائین به تماشای هتل؛ رفتیم به طالاری که ملتزمین در آنجا شام و ناهار می‌خورند. خیلی مجلّل و قشنگ بود. آمدیم بالا چند کاغذ به طهران و خراسان و شیراز نوشتیم. جواب تلگرافهائی که به امپراطور اطریش کرده بودیم رسید؛ اعلم‌الدّوله ترجمه کرد، خواندیم. ناهار خورده بعد از ناهار خوابیدیم. از خواب برخاسته نماز خوانده؛ بعد از نماز سوار شدیم. آقاها، صدراعظم، وزیردربار، امیرآخور، حاجی امین‌الدّوله، ناصرالملک، محتشم‌السّلطنه، دبیر حضور، ممتازالدّوله، سیف‌السّلطان، ناصرهمایون، احتساب‌الملک، حکیم‌الملک، دکتر شنیدر، دکترِ لندلی، مؤتمن حضور، ابراهیم‌خان و سقّاباشی با دو نفر از مهماندارها و اعلم‌الدّوله همراه بودند. رفتیم بیرون شهر در پارک بسیار خرّمی که محل گردش است ولی این گردشگاهها و قهوه‌خانه‌ها نسبت به آنچه در کارلسباد است هیچ اهمیّتی نداشته؛ معذلک برای تفرّج بسیار خوب و در آنجا جمعیّت زیادی بود. همان پارک ریگ یا پارک شِن یا تپّهٔ فرانسوا ژزُف[1] است. در آنجا پیاده شده؛ عکاسی در آنجا بود که دو سه مرتبه عکس ما را انداخت. در محلّ چای‌خوری نشستیم یک پیاله چای صرف نموده؛ بعد برخاسته سوار شده آمدیم. حاکم شهر هم با زنش در هنگام مراجعت ملتزم بودند.

در منزل، رفتیم به اطاق صدراعظم؛ در آنجا از روی بالکُن جمعیت تماشاچی را تماشا [۸۳] نموده؛ قریب چهار پنج هزار نفر ازدحام کرده؛ دو سه عکس از آنها

1. François-Joseph

انداختیم و بعد به اطاقهای خودمان آمدیم. شمس‌الملک شرفیاب شده سه پیشتو و سیصد عدد فشنگ خریده بود، تحویل آبدارخانه شد. حالا نزدیک غروب است؛ اجزای خلوت: حاجی امین‌الدّوله، سیف‌السّلطان، آقا سیّد حسین‌آقا، امین‌حضرت [و] عیسی‌خان حاضرند و در اطاق مشغول صحبت. اعلم‌الدّوله مشغول ثبت اسبابهای ابتیاعی و نوشتن روزنامه است. پنجره باز و در برابر نظر ما جمعیّت مردم که در خیابانها ایستاده‌اند، گسترده شده؛ صدای کالسکه‌ها مثل صدای آبشار بی‌انقطاع است.

شب، بعد از نماز شام و بعد از شام، صدراعظم و سایرین آمدند صحبت کردیم. آخر شب، قدری در بالکُن ایستادم هوای بسیار خوبی بود؛ آقا سیّد حسین‌آقا و بصیرالسّلطنه و عیسی‌خان و سقّاباشی بودند؛ قدری صحبت داشتیم؛ بعد آمدیم در اطاق وضو گرفته دعاهای وقت خوابیدن و یس خوانده خوابیدیم. امشب کشیک ناصرهمایون، مُصدّق‌الملک و غلام‌خان است. وزیردربار و اعلم‌الدّوله هم وقت خوابیدن آمدند.

## پنجشنبه یازدهم ربیع‌الثّانی ـ اتراق[1] در شهر لامبرگ

صبح از خواب برخاسته چند گیلاس[2] آب کارلسباد خوردیم. جناب اشرف صدراعظم، موثق‌الدّوله، نیرالدّوله، علاءالملک [و] حاجی ناصرالسّلطنه شرفیاب شده؛ وزیردربار، وزیرافخم، حاجب‌السّلطان، بصیرالسّلطنه، حاجی امین‌الدّوله [۸۴] [و] ناصرالملک هم شرف حضور داشتند[3]. تا نزدیک ناهار مشغول صحبت و خواندن یک دو تلگرام و عریضه شده، گاهی نیز به روی بالکُن آمده، جمعیّت مردم را که در برابر

۱. اصل: اطراق
۲. واژه‌ای انگلیسی به معنی لیوان آبخوری
۳. اصل: داشت

هتل ما همه وقت ازدحام نموده‌اند، تماشا کرده؛ طرموای[۱] اسبی و الکطریک، کالسکه‌ها، پلیس‌های سواره متّصل در حرکت و آمد و شد؛ یک دسته دخترهای مکتبی که صف آنها انتها ناپذیر بود، از برابر نظر گذشته. بعد از ناهار، استراحت کردیم و چون دکتر شنیدر عرض کرده بود که چند روز است هیچ پیاده حرکت نفرموده و این معنی مخصوصاً اسباب اغتشاش هضم غذا می‌شود، لهذا قصدمان بر آن شد که عصر تاحدّی با کالسکه رفته و محلّی برای پیاده‌روی انتخاب شود؛ این بود که سوار شده؛ صدراعظم، وزیردربار، دکتر شنیدر، احتساب‌الملک، علاءالملک، بصیرالسّلطنه، حاجب‌السّلطان، حسام‌السّلطنه، مصدّق‌الملک و شهبازخان ملتزم رکاب بوده؛ اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه با ناصرالملک و حاجی امین‌الدّوله هم شرف التزام داشته؛ رفتیم بیرون شهر؛ در بیرون شهر، پارک بسیار قشنگی است غیر از آنکه دیروز دیدیم. در آنجا پیاده شده قدری قدم زدیم. خیابان قشنگی بود که شبیه آن را فقط در شهر رُم دیده بودیم؛ ولی در آنجا دیواره‌های طرفین از درخت شمشاد و در اینجا از درخت نارون است. طول خیابان را اعلم‌الدّوله قدم زده سیصد قدم بود و چون قدمهای او بالنسّبه چندان کوچک نیست لهذا تقریباً دویست الی دویست و پنجاه ذرع می‌شد. در طرفین [۸۵] چنانچه فرمودیم از درختهای نارون کوچک که ارتفاع آنها تقریباً دو ذرع است دو دیوار صاف ساخته شده است که ابداً هیچ سرشاخه و برگی از محاذات یکدیگر خارج نشده؛ در پای درختها از طرفین دو سه ذرع چمن در تمام طول خیابان کاشته شده و در وسط، شوسه بسیار صافی است که در کمال خوبی می‌توان آنجا پیاده گردش کرد. آن خیابان و یک قطعه‌ای از کنار پارک را پیاده پیموده، بعد سوار شده تا طرف دیگر پارک که در آنجا کافه، کنُسِر و موزیک نظامیست، رفتیم. پیاده شده رفتیم سر میزی نشسته؛ حاکم

۱. Tramway واژهٔ انگلیسی که به نوعی دلیجان (اسبی یا برقی) با ریل برای مسافتهای درون شهری اطلاق می‌شود.

شهر هم که در التزام رکاب ما می‌آمد، در سر میز دیگر از دور نشسته؛ او را نزد خود احضار کرده با جناب اشرف صدراعظم و آقاها در سر میز خودمان نشانیده؛ دکتر شنیدر هم عرض کرد امروز جمعیّت در این نقطه کم و فی‌الحقیقه تعطیل است به عکس دیروز که او آمده بود و گویا عیدی بوده، ازدحام بسیار زیادی در آنجا دیده بود. یک پیاله چای در آنجا خورده شد. احتساب‌الملک و سایرین عرض کردند در برابر نظر ما نزدیک پانوراما است. گفتیم برویم آنجا. پس از آنکه موزیگانچی‌ها موزیک بسیار خوبی زده مخصوصاً بعضی از آهنگهای اُپرای فترا[1] [را] زدند، از جای برخاسته رفتیم به طرف پانوراما؛ با جمعیّت خودمان و حاکم وارد شده تماشا کردیم.

پانوراما یک بنای بسیار بزرگی است مُدوّر که از خارج، منظر آن خیلی شبیه به کُماجدانی است که مُنعکساً به روی زمین گذاشته باشند. [۸۶] از درب این بنا وارد شده دالان باریک تاریک منحنی طولانی را طی کرده به پای پلّه‌کان رسیده، از ده دوازده پلّه بالا رفته؛ در بالا، صفحهٔ مدوّری است که سی چهل نفر می‌توانند در سطح آن ایستاده یا به روی صندلی نشسته؛ آن وقت، دوره، پرده نقاشی مُستدیر بسیار وسیعی است که در بالای آن مانند کلاه بسیار بزرگ، سقف مدوّری از چلوار کشیده شده؛ ترتیب این بنا از روی علم مناظر و مرایا طوری است که اشتباه بَصر و خطای نظر طوری آن پرده مدوّر را در نظر مجسّم می‌کند که انسان گمان نموده یعنی می‌بیند در وسط صحرائی واقع شده و از اطراف تا منتها حدّ بصر مجالس و دورنماها در سطح افق گسترده شده. این پانوراما متعلّق به جنگ روسها و پولونی‌هاست. در یک طرف مثلاً دستهٔ سوارها و سرباز به اندازهٔ طبیعی دیده می‌شود که به قشون دشمن حمله برده توپهای آتش‌بار از هر طرف مشغول به گلوله‌ریزی؛ مجروحین اُفتان و خیزان؛ مقتولین در خون خود غلطان؛ در طرف دیگر، قشون منهزم پا به فرار نهاده، ابدان مجروحین و اجساد مقتولین

---

۱. Opéra Fedora اپرائی است در سه پرده از Umberto Giordano ایتالیائی که در ۱۸۹۸ م. برای اوّلین بار به روی صحنه رفته است.

خود را برداشته حمل و نقل نموده؛ خانه‌های دهقانی درحال احتراق یا ویران و خراب؛ زنی در سر نعش مقتول، گریه‌کنان؛ اسبهای توپخانه شیهه‌کشان دیده شده؛ مختصراً هر چیزی را که انسان در میدان جنگ می‌بیند، در آنجا به نظر درآورده. ما در سفر اوّل خودمان در اکسپُوزسیون پاریس پانورامای ماداگاسکار را دیده بودیم ولی این پانوراما نیز خیلی تماشا داشت به طوری که [۸۷] بعد از مراجعت هر کدام از نوکرها را که در این گردش ملتزم نبوده و می‌دیدیم، فوراً روانه به آن محلّ نموده؛ سیف‌السّلطان و عیسی‌خان و بعد، مؤتمن‌حضور را به آنجا فرستاده؛ پس از مراجعت، ایشان هم کمال تشکّر را داشته که ازین تماشا محروم نماندند.

باری، حالا یک ساعت به غروب مانده است و به ساعت طهران که از روی تقویم و حساب میزان کرده‌ایم، یک ساعت و نیم از شب در طهران می‌گذرد. در اطاق خود نشسته پنجره رو به میدان، باز؛ جمعیّت در برابر نظر مثل همه وقت و امین‌حضرت در حضور است. شب، بعد از شام و نماز، جناب آقا سیّد حسین‌آقا روضهٔ بسیار خوبی خوانده از خداوند توفیق درک مراتب فدویّت نسبت به آستان حضرت خامس آل عباء علیه آلاف التحیه والثناء و محفوظ ماندن از شرّ شیطان و وساوس الخنّاس را نموده؛ خداوند عاقبت انسان را خیر کناد. بعد از ذکر مصیبت، با بصیرالسّلطنه، شهبازخان، مؤتمن‌حضور، احتساب‌الملک، ناصرهمایون و حاجب‌السّلطان کمی مشغول صحبت شده و خوابیدیم. اجزای کشیک شب: مؤتمن حضور و ناصرالممالک و سیّد محمّدخان است. وزیردربار هم همه جا و همه وقت ملتزم و مواظب خدمات و از خدمتگزاریهای او کمال خوشوقتی و آسودگی حاصل است؛ خداوند این نوکر را برای ما نگاه دارد. ارفع‌الدّوله از روزی که به طرف شهر لامبرگ آمده‌ایم، مبتلا به درد چشم شدیدی شده و در این دو سه روز هیچ از منزل بیرون نیامده بود. اعلم‌الدّوله [۸۸] همه روز از حالات او به عرض رسانده و احوالپرسی می‌فرمودیم؛ امروز به کلّی خوب شده نزدیک غروب شرفیاب شد.

## جمعه دوازدهم ربیع‌الثّانی ــ حرکت از شهر لامبرگ به طرف وین

امروز صبح عازم هستیم و یک شب در طِرن خوابیده انشاءالله فردا شب به وین خواهیم رسید. صبح از خواب برخاسته نماز و دعا و زیارتنامه‌ها را خواندیم؛ امین‌حضرت و بصیرالسّلطنه هم حضور داشتند؛ صرف چای نموده؛ باران از دیشب می‌بارد. پنجره را باز کرده، جمعیّت مرد و زن چتر بر سر خیلی ازدحام نموده‌اند؛ ما با عصائی که در دستمان است به یکی از پنجره‌های خانهٔ مقابل که ادارهٔ کمپانی بزرگی است، بعضی اشارات به کار برده؛ بصیرالسّلطنه عرض کرد: «اعلم‌الدّوله می‌گوید این تلگراف عصائی گویا تازه اختراع شده و تا امروز ندیده و نشنیده بودیم.» جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار و امیرآخور و غیرهم شرفیاب شده؛ پس از نیم ساعت، پرنس مهماندار آمده در اطاق انتظار با صدراعظم و ارفع‌الدّوله نشسته؛ نزدیک زمان حرکت، ما از اطاق دیگر آمده از پرنس احوالپرسی نموده روانه شدیم و از منزل به گار راه‌آهن آمده سوار شدیم. این طِرن همان طرن امپراطوری است که از قدیم با آن آشنائیم.

باری، دو ساعت و نیم به ظهر مانده حرکت نموده روانه شدیم. طرن همه جا از میان جنگلهای دستی و مزارع و بساتین[۱] گذشته، آبادی پشت آبادی دیده [۸۹] شده؛ هوا نَم‌دار و منظر، سبزه‌زار است. ناهار در طِرن صرف شد. بعد از ناهار، کمی استراحت کردیم. طرف عصر، اعلم‌الدّوله عرض کرد وزیردربار مبتلاء به صداع[۲] معمولی خود شده است که ماهی یک دو دفعه عارض و اسباب اذیّت او می‌شود. محض اظهار مرحمت، به واگن او که با ارفع‌الدّوله غالباً یکجا منزل دارند، رفته صد تومان تقدیم قدم نمود. از آنجا به منزل صدراعظم آمده و قدری نشسته صحبت داشتیم. شام را بعد از نماز در اطاق خودمان با آقاها صرف نموده؛ حالا بعد از شام است؛ در سالن واگن

---

۱. جمع بستان به معنی باغ

۲. به معنی سردرد

نشسته‌ایم. نیرالدّوله، ناصـرالملک، امیرآخـور، حـاجی امـین‌الدّولـه، مهنـدس‌الممالـک، حـسام‌الـسّلطنه، موثـق‌الملـک، سـیف‌الـسّلطان، بصیرالـسّلطنه، خـازن‌الـسّلطان [و] احتساب‌الملک شرف حضور دارند. بعضی از پنجره‌های واگن باز و بعضی بـسته؛ هـوا در نهایت اعتدال؛ صدای قلی‌خان فضای اطاق را پُر کرده و به اطراف پراکنده؛ مرادخان آهنگهای زیر و بَم خویش را مطابق آواز او نموده؛ صدای چرخهای طرن مثـل بهتـرین ضربها به گوش رسیده؛ حرکات بسیار ملایمی در ازدهـام[1] مـسافرین بـه واسـطهٔ تکـان راه‌آهن احداث شده؛ حضّار خاکپای مبارک در حالت وجـد و سـرور؛ اسـباب تـرنّم و خوشی فراهم و از خداوند متعال سلامتی وجود خـود و بقـای ایـن خـدمتگزاران را از آستان اقدس سالهای دراز مسئلت نموده؛ به طـرف ویـن مـی‌رویـم. شـب را در طِـرن استراحت کردیم.

## [۹۰] شنبه سیزدهم ربیع‌الثّانی ــ ورود به وین

صبح علی‌المعمول، نماز، دعا، زیارتنامه، چای؛ پس از آن، در طـرن، جنـاب اشـرف صدراعظم با ناصرالملک و علاءالملک و محتشم‌الـسّلطنه و دبیرحـضور و ممتازالدّولـه شرفیاب شده قدری صحبت داشته؛ بعد از آن، وزیردربار، ارفع‌الدّوله و سـایرین آمـده؛ با نیرّالدّوله و وزیرافخم قدری صحبت داشته؛ ناهار در طرن صرف شده؛ بعـد از ناهـار، استراحت کردیم. اعلم‌الدّوله روزنامه می‌خواند. بعد از آن، برخاسته؛ طـرن از مواضـعی عبور می‌کند که چغندرزار در آنجا فراوان و چندین کارخانهٔ قندسـازی دیـده شـده؛ در یکی از ایستگاههای راه‌آهن، سه نفر دختر دیده شد کـه تـرجیح هریـک بـر دیگـری از جمله کارهای آسان نبود. با عیسی‌خان صحبت از آنها داشته؛ هفت از ظهـر گذشـته بـه وین رسیدیم. قبل از ورود به شهر از روی رودخانهٔ دانوب که پل مفصّلی دارد گذشـته،

---

۱. اصل: اذدهام

در گار وقتی که طرن ایستاد، امپراطور و آرشیدوکها و صاحب‌منصبان و رؤسا که در حضور امپراطور بودند، ایستاده؛ پیاده شدیم. یمین‌الدّوله و عضدالسّلطنه با پسر امین‌السّلطان، پسر مرحوم امین‌الملک، پسرهای وزیرافخم و سایر شاگردهای ایرانی که در وین تحصیل می‌کنند، با تبعهٔ خودمان و اجزای سفارت حاضر بوده؛ مفخّم‌الدّوله وزیرمختار اطریش در رکابست. با جناب صدراعظم و وزیردربار و ملتزمین دیگر که اغلب لباس رسمی [۹۱] پوشیده‌اند، به ملاقات امپراطور شتافته ولی امپراطور سبقت جُسته خود را تا پلّه‌کان واگن رسانیده مراسم دیدار به عمل آمد. صدراعظم را معرّفی کردیم؛ وزیردربار را می‌شناخت. چون به واسطهٔ فوت آرشیدوک ژزف چنانچه ذکر نمودیم عزا دارند، لهذا تشریفات فوق‌العاده را متروک داشته و به حسب میل خودمان غدغن[۱] شده بود که موزیک نزنند. به زدن طبل سلام اکتفا نموده، از برابر سربازها و رؤسای نظامی گذشتیم و سان دیده، امپراطور هر کسی را که اهمیّت داشت معرّفی کرده؛ پس از آن، از درب دیگر گار خارج و با امپراطور در کالسکه نشسته؛ سایرین نیز در کالسکه‌های درباری که عدّهٔ آنها قریب چهل دستگاه است، نشسته رو به عمارت امپراطوری که موسوم به هف کورگ[۲] است، روانه شدیم. در تمام طول معابر و خیابانها، جمعیّت بی‌شمار پشت سر هم صف کشیده ولی موزیک و سوار و سرباز و غیره موقوف و فقط در نقاط لازمه پلیسهای پیاده و سواره ایستاده‌اند. آمدیم تا به عمارت؛ در آنجا آرشیدوشسها[۳] و سایر شاهزاده خانمها حاضر بودند؛ با امپراطور به ملاقات ایشان

---

۱. کلمه‌ای که گاه آن را به صورت «قدغن» نیز می‌نویسند؛ در عصر قاجار به معنی «دستور» و «تأکید» و امروزه به معنای «ممنوع» می‌باشد.

۲. منظور کاخهای Hofburg بزرگترین مجموعهٔ معماری سلطنتی در وین است که شروع ساختمان آنها به سال ۱۲۲۰ م. بازمی‌گردد. این مجموعه در طول چند قرن توسعه و گسترش یافته و از ابتدای قرن بیستم به صورت محلّ اقامت ریاست جمهوری اطریش درآمده است.

۳. Archiduchesse به معنی «شاهزاده خانم» عنوانی است که برای دختران خاندان سلطنتی اطریش به کار می‌رفته است.

شتافته، دست داده تعارف کردیم؛ و خود امپراطور اطاقهائی را که باید در آنجا منزل کنیم، به ما نشان داده به قدری اظهار دوستی و مهربانی کرد که حد نداشت. در سفر اوّل فرنگستان هم که به طور رسمی اینجا آمده بودیم، اعلیحضرت امپراطور کمال مودّت را نشان داده و از همان وقت با این پادشاه [۹۲] مهربان طوری عقد محبّت و دوستی داریم که هیچ شائبهٔ ظاهرسازی و غرض در آن راه نداشته باطناً با یکدیگر رایگان هستیم[۱].

امشب را با امپراطور شام صرف نموده؛ شاهزاده‌های خودمان و وزراء و شاهزاده‌های بزرگ اطریش با شاهزاده خانمها نیز حضور داشتند. بعد از شام، آرشیدوشس الیزابت[۲] کمی صحبت داشته؛ پس از آن، به اطاق ناهار خود آمده خوابیدیم. هوا امشب گرم است. امپراطور برای تشییع جنازه ارشیدوک رژف به بوداپست[۳] می‌رود و بعد از یک دو روز برمی‌گردد. ما هم موثق‌الدّوله را مأمور کردیم که در آن تشریفات نمایندهٔ ما بوده به بوداپست برود. مفخم‌السّلطان برادر مفخم‌الدّوله را هم همراه او روانه کردیم.

## یکشنبه چهاردهم ربیع‌الثّانی ــ اقامت در وین

امروز قبل از ظهر سفرا و وزرای مختار دول متحابّه که در وین هستند، به حضور می‌آیند؛ این بود که یک ساعت و نیم به ظهر مانده جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، ارفع‌الدّوله، اعلم‌الدّوله و دکتر شنیدر و محتشم‌السّلطنه هم با لباس رسمی حاضر شده،

---

۱. رایگان بودن با کسی یعنی چیزی از او دریغ نداشتن و فرقی میان خواسته و مال و منال خود و او ننهادن. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

۲. منظور Archiduchesse Élisabeth-Marie de Habsbourg-Lorraine (۱۹۶۳-۱۸۸۳ م.) نوهٔ امپراطور اطریش است. این دختر که فرزند ولیعهد اطریش بود بسیار مورد محبّت و توجّه پدربزرگ خود قرار داشت.

۳. Budapest امروزه پایتخت کشور مجارستان است.

ما هم تمام رسمی پوشیده؛ صدراعظم در اطاق جلو ایستاده و ما سفرا را یکی بعد از دیگری در اطاق دویّم پذیرفته؛ شش نفر بودند؛ با هریک به فراخور حال صحبت داشتیم. مفخم‌الدّوله وزیرمختار خودمان سفرا را یکایک به حضور می‌آورد. پس از آن آمدیم به اطاق جلو که تمام ورزای [**۹۳**] مختار و شارژدافرها[۱] نیز در آنجا به هیئت اجتماعی ایستاده؛ یکان‌یکان را احوالپرسی فرمودیم. چهار ساعت به غروب مانده سوار شدیم که چند جا یعنی منزل گراندوک[۲] و گراندوشسها[۳] کارت بگذاریم. صدراعظم هم با مفخّم‌الدّوله علیحده[۴] رفته بود که منزل وزراء و غیرهم کارت بگذارد. پرنس مهماندار، وزیردربار، ارفع‌الدّوله، اعلم‌الدّوله، مؤتمن‌حضور [و] مصدّق‌الملک در رکاب ما بودند. پس از انجام این کار رفتیم به پرات[۵] که جنگل تفرجگاه است؛ خیلی جای مصفّا و گردشگاه بسیار خوبی است. جمعیّت مرد و زن زیاد و در اکثر نقاط، خیابانهای مفصّل در میان این جنگل احداث و قهوه‌خانه‌های مزیّن ساخته شده است. نزدیک غروب مراجعت به منزل نمودیم. در هنگام مراجعت، ناصرالملک را دیدیم که در کالسکه نشسته به گردش می‌رود. امشب را با تمام ملتزمین و مهماندارها و غیرهم در سفارتخانهٔ خودمان شام خواهیم خورد. جمعیّت تماشاچی در طرفین خیابانها پشت سرهم حاضر ایستاده؛ کالسکه‌های ما به حرکت درآمده رسیدیم به سفارتخانه که اطاقهای بسیار مزیّن داشته؛ مفخم‌الدّوله آنچه لازمهٔ پذیرائی شاهانه بود فراهم کرد؛ از خدمات او همه وقت کمال رضایت را داشته الحق از نوکرهای کارآمد و بسیار

---

۱. Chargé d’affaires واژهٔ فرانسوی معادل «کاردار» سفارت.

۲. Grand-duc عنوانی است اشرافی معادل «شاهزاده» که در کشورهای سلطنتی اروپائی تعابیر و کاربردهای متفاوتی می‌تواند داشته باشد.

۳. Grande-duchesse معادل «شاهزاده خانم» که در کشورهای سلطنتی اروپائی تعابیر و کاربردهای متفاوتی می‌تواند داشته باشد.

۴. اصل: علیهده

5. Porat

خدمتگزار است. شام خوبی در آنجا صرف نموده؛ بعد از شام، آمدیم منزل. امشب کشیک شمس‌الملک و سیّد محمّدخان است. وقت خوابیدن، [۹۴] وزیردربار و اعلم‌الدّوله هم حاضر و تا صبح مثل همه شب در کشیک خدمتگزار بودند.

## دوشنبه پانزدهم ربیع‌الثّانی ــ اقامت در وین

صبح بعد از مراسم یومیّه، جناب اشرف صدراعظم شرفیاب شده چند تلگراف از نظر ما گذرانیده؛ یک دو تلگراف هم رسید که اعلم‌الدّوله ترجمه کرد. نزدیک ناهار وقتی که وزیردربار و وزیرافخم و سایرین هم شرف حضور داشتند، اعلم‌الدّوله قدری روزنامه خوانده؛ در سر ناهار شاهزاده‌ها یعنی اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه، عضدالسّلطنه [و] یمین‌الدّوله شرف خدمت داشته؛ بعد از ناهار، قدری استراحت کردیم. مؤتمن‌حضور با شهبازخان حاضر بوده؛ اعلم‌الدّوله روزنامه می‌خواند. بعد از چند دقیقه استراحت، برخاستیم و نماز خوانده سوار شده رفتیم به شمبرون[1] که ییلاق نزدیک به شهر است. ابتدا در آنجا به اکسپوزسیون گیاه‌شناسی رفتیم. صدراعظم، وزیردربار، ارفع‌الدّوله، اعلم‌الدّوله مفخم‌الدّوله و مهندس‌الممالک با امین‌حضرت و شاهزاده‌ها در رکاب بوده؛ دکتر شنیدر هم از عقب رسید. مهماندارها هم ملتزم هستند. بعد، قدری در خیابانهای شمبرون سوار کالسکه گردش نموده یک دو شیشه عکس به دست خودمان برداشته. در سفر اوّل، شب در شمبرون مَدعوّ امپراطور بوده آتشبازی مفصّل نمودند و روز آنجا را ندیده بودیم؛ توصیف [۹۵] آن را خیلی شنیده؛ این بود که خیلی مایل بودیم آنجا را ببینیم. فی‌الحقیقه آنچه امروز دیده شد به مرّات بهتر از آنچه بود که شنیده تصوّر می‌فرمودیم. از آنجا رفتیم به باغ حیوانات: سه زرّافه، سه فیل، پنج شش شیر [و]

---

۱. منظور Schönbrunn عمارتی است در حوالی وین در اطریش و امروزه یکی از پرجاذبه‌ترین اماکن توریستی این کشور است.

خرسهای گوناگون [و] طیور [و] وحوش [و] مواشی اهلی و غیراهلی و اقسام شکارها دیده شد؛ فیلی بود که به او می‌گفتند معلّق بزن فوراً سر خود را به زمین گذارده پاها را بلند می‌کرد. خیلی خیلی مضحک بود. به گرمخانهٔ این باغ رفته نخلهای بلند دیده؛ نزدیک غروب آمدیم منزل. پُرخورخوکُس که اوّلین کحّال معروف این نواحی است، شرفیاب شده، چشم ما را امتحان کرده؛ الحمدلله هیچ باکی نداشت و همان قسمی که اعلم‌الدّوله تاکنون در باب سلامتی و صحّت چشم اطمینان داده است، اسباب خاطرجمعی ما شده. پس از شام، استراحت کردیم. اجزای کشیک: حکیم‌الملک، ناصرالممالک [و] ابراهیم خان حاضر شده؛ وزیردربار آمده دعاهای وقت خفتن را خوانده؛ اعلم‌الدّوله سفرنامهٔ این سه چهار روزه را که از بی‌فرصتی ننوشته و به تعویق انداخته بود، نشسته تماماً نوشت.

## سه‌شنبه شانزدهم ربیع‌الثّانی ـ حرکت از وین به قصد کُنطرکسویل[۱]

صبح از خواب برخاسته؛ هوا گرفته و باران آمده؛ ازین بابت قدری خود را کِسل احساس نموده؛ در ساعت ده یعنی دو ساعت به ظهر مانده می‌بایستی به گار رفته سوار راه‌آهن شویم. ولی شاهزادهٔ مهماندار قبل از [۹۶] وقت آمده گفت اعلیحضرت امپراطور محض آنکه مجبور نباشیم فاصلهٔ مابین منزل و گار را با سرعت فوق‌العاده سیر کنیم، یک ربع زودتر خواهند آمد تا با هم برویم. در ساعت هشت و نیم تمام ملتزمین را فرستادیم از پیش در گار رفته فقط جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، ارفع‌الدّوله و اعلم‌الدّوله با ما ماندند. آقاها، مفخم‌الدّوله و دکتر شنیدر هم بودند. در ساعت معهوده اعلیحضرت امپراطور آمده قدری در اطاق عمارت با ایشان صحبت داشته از مراتب پذیرائی ایشان که فی‌الحقیقه دلالت بر منتها درجهٔ مودّت و خصوصیّت شخص

۱. Contrexéville شهری در شمال شرق فرانسه، معروف برای چشمه‌های آب معدنی که در آنجا وجود دارد.

امپراطور داشت، [تشکّر] نموده؛ افسوس می‌خورد که چرا در این موقع عـزادار شـده و بیش از آنچه در پذیرائی کوشش شده مراسم وَجد و سرور به عمـل نیامـده؛ و مـا بـاز اظهار امتنان نموده راه افتاده آمدیم پائین سوار کالسکه‌ها شده؛ ما با امپراطور علی‌الرّسـم در یک کالسکه نشسته آمدیم به گار؛ در آنجا مراسم خداحافظی معمول شـده امپراطـور را وداع کردیم. عضدالسّلطنه و یمین‌الدّوله هم مانده و قرار شد که بعد در کُنطرکـسویل شرفیاب شوند.

باری، سوار شده طرن راه افتاد. هنوز گرفتگی هوا بـاقی ولـی یـک دو سـاعت کـه گذشت، هم هوا صاف و روشن و هم حالت ما خوب شده؛ ناهار در طرن صـرف شـد. پس از ناهار، قدری استراحت کردیم. شهبازخان حـضور داشـته؛ اعلـم‌الدّولـه روزنامـه می‌خواند. بعد از یک ساعت که برخاستیم پیشخدمتها را احضار فرموده؛ حسام‌الـسّلطنه، [۹۷] بصیرالسّلطنه، سیف‌السّلطان و سایرین شرفیاب و مشغول صـحبت شـدیم. طـرف عصر، در یکی از ایستگاههای راه‌آهن که طرن چهل دقیقه مَکث می‌نمود، پیاده شدیم تا چند قدمی پیاده حرکت کرده از خستگی اقامت در راه‌آهن که گاهی زیاد اسباب اذیّـت است، بیرون بیائیم. صدراعظم، وزیردربـار [و] ارفـع‌الدّولـه هـم پیـاده شـده؛ شـاهزاده مُوثّق‌الدّوله، نیرّالدّوله، حاجی امین‌الدّوله، ناصرالملک، مهندس‌الممالک، محتشم‌السّلطنه، دبیر حضور، ممتازالدّوله، عکاسباشی و سایرین هم بودند. پس از گردش، دوباره روانـه شده آمدیم در طرن. نزدیک غروب است. مشغول صرف شام شدیم. اعلم‌الدّوله روزنامه می‌نویسد و آقاها با ما غذا می‌خورند. عیسی‌خان و سایرین حاضرند؛ صحبت می‌کننـد. امشب کشیک ناصـرهمایون، مُـصدّق‌الملـک و غـلام‌خـان بـود. اگرچـه در اوّل کمـی بی‌خوابی سرمان افتاد، ولی بعد استراحت نموده تا صبح خوابیدیم.

## چهارشنبه هفدهم ربیع‌الثّانی ــ در راه‌آهن

### خروج از خاک اطریش و ورود در مملکت سوئیس و بعد به فرانسه

امروز صبح پس از نماز و دعا و صرف چای، قدری خود را کِسل احساس نموده؛ با اعلم‌الدّوله در باب کسالتهای خودمان فرمایشها فرموده او با قسّمهای غلاّظ وشدّاد عرض نموده که ابداً این احساسات و کسالتهای جزئیّه اهمیّتی نداشته چندان محلّ اعتنا و تشویش نبوده، اغلب مربوط به تغییرات [۹۸] هوا و امثال آنهاست. این بود که اطمینان خاطر برای ما حاصل شده؛ جناب اشرف صدراعظم هم صدق عرایض اعلم‌الدّوله را تأکید نموده؛ بعد از یک دو ساعت بحمدالله حالمان خوب شد. امروز از چندین طونِل گذشتیم که یکی از آنها بیست و یک دقیقه و مابقی که ده دوازده طونِل بودند، مدّت حرکت راه‌آهن در هر کدام یک تا چهار پنج دقیقه بود. بصیرالسّلطنه در طونِل ما را خوب مشغول صحبتهای شیرین خود داشته به طوری که ظلمت و گرفتگی هوای طونل اسباب صدمه و اذیّتی نشده؛ درحقیقت از خدمات بصیرالسّلطنه در این سفر کمال رضایت را داریم. مؤتمن‌حضور و عیسی‌خان چون سفر اوّلشان است، این نقاط بسیار مصفّا را چون می‌بینند تعجّب کرده؛ ما با آنکه در سفر اوّل خودمان مثل آنها بودیم، به ایشان خندیده؛ جنگلها، آبشارها، رودخانه‌ها، کوههای سبز و خرّم قلل پوشیده از برف، همه جا در برابر نظر گسترده شده؛ آبادی پشت آبادیست. چهار ساعت از ظهر گذشته، به سرحد سوئیس رسیده؛ در آنجا از طِرن اطریش پیاده شده با مهماندارها و وزیرمختار اطریش در طهران که به مصاحبت مهماندارها ملتزم است، خداحافظی نموده؛ مفخّم‌الدّوله وزیرمختار خودمان که از خدمات او راضی هستیم، مرخّص شده؛ به طرن فرانسه که کرایه کرده‌ایم آمدیم. این طرن را ممتازالسّلطنه آورده است؛ خیلی طرن خوبی است. حالا که تقریباً یک ساعت به غروب مانده است، [۹۹] طرن ما از کنار

دریاچه و شهر زوریک[1] عبـور نمـوده. موثّـق‌الملـک، امـین‌حـضرت، بصیرالـسّلطنه [و] حسام‌السّلطنه در سالن ما مشغول تماشای دریاچه و آبادیها و اعلم‌الدّوله مشغول نوشتن روزنامه است. حالت ما هم بسیار خوبست و انشاءالله فردا به سلامتی وارد کنطرکسویل خواهیم شد. شب را شام در طرن صرف نمودیم و تا نصف شب بیدار بودیم. از آن بـه بعد هم باز تقریباً دو ساعت خوابمان نبرد. از بس طرنهای مختلفه در اسطاسیون‌هائی که فی‌الجمله مکث می‌کردیم، عبور نمـوده، صـداهای گونـاگون مـانع از اسـتراحت بـود. بالاخره نزدیک سحر خوابمان برده؛ پیشخدمتهای کشیک: مؤتمن‌حضور، ناصـرالممالک [و] مرادخان بودند.

## پنجشنبه هیجدهم ربیع‌الثانی ــ اوّل سرطان[2]: ورود به کنطرکسویل

صبح طوری بیدار شدیم که ابداً احدی در طرن بیدار نشده؛ تقریبـاً یـک دو سـاعت بیشتر نخوابیـده‌ایـم. جنـاب اشـرف صـدراعظم، وزیردربـار، موثّـق‌الدّولـه، نیّرالدّولـه، علاءالملک، ناصرالملک، حاجی امین‌الدّوله و سـایرین در سـالن طـرن شـرفیاب شـده؛ نزدیک به کنطرکسویل که رسیدیم، بعضی جاها را که خوب می‌شناسیم به ایشان نـشان داده؛ ارفع‌الدّوله که در اوّل دفعه به کنطرکسویل می‌آید، صحبت داشته؛ در ایـن بـین‌هـا رئیس پلیسهای مستحفظ سلطنتی یعنی مسیو پااُولی[3] شرفیاب شده ترتیب پلیسهای خود را که همه وقت با لباسهای [۱۰۰] متعارفی و ناشناس همراه مـا خواهنـد[4] بـود، عـرض نموده. پااولی کسی است که هر کدام از سلاطین را که به خاک فرانسه می‌آیند، مواظبت نموده خدمات او بسیار مشکل و پُرمسئولیّت ولی همه وقـت خـوب انجـام‌پـذیر شـده

۱. Zürich که به صورت زوریخ نیز تلفّظ می‌شود، پرجمعیت‌ترین شهر کشور سوئیس است.

۲. برج چهارم از تقویم مغولی برابر با تیرماه.

۳. Xavier Paoli مهماندار فرانسوی مظفرالدّین شاه در هر سه سفرش به فرانسه.

۴. اصل: خواهد

است. تقریباً دو ساعت به ظهر مانده وارد کنطرکسویل شدیم. از همان اطاقهای راه‌آهن نزدیک ورود، دو هتل دیدیم که تازه در کنطرکسویل ساخته شده است: یکی نزدیک به محلّی که سوارهای نظامی مشق مهارت می‌کنند؛ یکی دیگر در محلّ تیراندازی به کبوتر. ولی چون این دو مهمانخانه از محلّ آب خوردن قدری دور واقع شده و بایستی با کالسکه به آنجا آمد، لهذا ما قبل از وقت، همان هتل دِسُوورِن[1] را که محلّ قدیمی خودمان است، برای اقامت انتخاب نموده. در گار، سرباز و موزیک و لوازم تشریفات فراهم بوده؛ وقتی که طرن ایستاد، حاکم اِپی‌نال[2] که کُنطرکسویل هم جزء حکومت اوست، با مُسیو دوفرانس[3] وزیرمختار فرانسه در طهران و سایر عمّال و صاحب‌منصبان منصبی با دکتر دُبو[4] حکیم آب شرفیاب شده؛ به هر یک اظهار مرحمتی فراخور حال نموده و پیاده شده با صدراعظم و وزیردربار و موثق‌الدّوله سوار کالسکه شده؛ سایر ملتزمین نیز سوار شده، آمدیم به منزل. این عمارت خودمان همان است که دو سفر سابق بود؛ بعضی تعمیرات شده و در مبلهای آن بعضی تجدیدات نموده‌اند. نوکرها هم هر کدام در اطاقهای خود جای [۱۰۱] گرفته؛ پس از ناهار، کمی استراحت کردیم. بعد برخاسته حمّام رفتیم و طرف عصر در پارک، قدری گردش نموده از مگازنها[5] بعضی اسبابها خریدیم. امروز خودمان را کشیدیم: ۷۵ کیلو بودیم یعنی تقریباً ۲۵ من تبریز. درضمنی که اغلب ملتزمین خود را می‌کِشند، یک نفر از فرنگیها آدم بسیار حجیمی را که در آن نزدیکی بود، کشان کشان آورده به روی ترازو گذارد. این حرکت اسباب خندهٔ عموم شده؛ وزن اَو صد و سی کیلو بود که به وزن ایرانی تقریباً چهل و سه من

---

۱. Hôtel de la Souveraine این هتل امروزه با همین نام به نشانی شمارهٔ ۲۱۵ خیابان «شاه ایران» (Shah de Perse) در کنطرکسویل همچنان پذیرای مسافرین است.

۲. Épinal مرکز استانداری ناحیهٔ لورن در فرانسه در این شهر واقع شده است.

۳. Albert Defrance وزیر مختار فرانسه در تهران از ۳ ژوئیه ۱۹۰۳ تا ۲۶ سپتامبر ۱۹۰۴ (۷ ربیع‌الثّانی ۱۳۲۱ تا ۱۶ رجب ۱۳۲۲)

4. Dr. Debou

۵. Magasin واژهٔ فرانسوی به معنی مغازه

تبریز می‌شود. شب، پس از شام، آقا سیّد حسین‌آقـا را احـضار فرمـوده، روضـهٔ بـسیار خوبی خواند. احتساب‌الملـک و خـازن‌الـسّلطان حاضـرند. امـروز اوّل تابـستان اسـت. پارسال همچو روزی در سلطنت‌آباد بودیم و از اتفاقات آنکه در وقت خوردن ناهـار در اندرون، استخوانی به گلوی ما فرو رفته فوراً اعلم‌الدّوله که در بیرون حاضر بـود، آمـده با پَنس[1] بیرون آورد و به ازای این خدمت، انگشتری به او مرحمت کردیم. امسال[2] هـم به یاد گذشته، اظهار مرحمت فرموده انگشتری محـض شـگون و افتخـار بـه او دادیـم. کشیک امشب با بصیرالسّلطنه و سقّاباشی و شهبازخان است.

## جمعه نوزدهم ربیع‌الثّانی ــ اقامت در کنطرکسویل

صبح پس از نماز و دعا و صرف چای، نوکرها شرفیاب شدند. هـوای اینجـا [۱۰۲] خیلی خوب است؛ ییلاق است. قبل از ظهر، دکتر دبُو که طبیب آب کنطرکسویل است، آمده حالت ما را به دقّت دید. نسبت به پنج سال و سه سال قبـل کـه مـا را دیـده بـود، خیلی بهتر یافته عرض می‌کرد بعد ازیـن سـفر طـولانی هـیچ گمـان نمـی‌کـردم مـزاج همایونی به این قوّت و اعتدال باشد. قلب را در کمال سـلامت یافتـه، صـدق عـرایض اعلم‌الدّوله را تأکید نموده؛ خوشوقت شده شکر خداوند متعال را بجای آوردیم. قبـل از ظهر، پائین رفته قدری در پارک و جلوی مگازنها گردش کرده بعضی اسـبابها خریـدیم. ظهر ناهار صرف نموده قدری استراحت کردیم. پس از آن، سه ساعت به غروب مانـده سوار شده با جناب اشرف صدراعظم و آقاها و وزیردربار و جمعی از نوکرها رفتیم بـه ویطل[3]. در آنجا چای صرف نموده و قدری در ماگازنها گردش کرده به عکاسـخانه کـه از قدیم می‌شناسیم رفته در آنجا چند صفحه عکس انداخته؛ این عکّاس در ترتیبات کار

۱. Pince واژهٔ فرانسوی به معنی انبر یا موچین.

۲. اصل: امثال

۳. Vittel شهری که شهرتش به دلیل آبهای معدنیست و در نزدیکی کنطرکسویل در ناحیهٔ لورن فرانسه واقع شده است.

خود و اوضاعی که به شخص در هنگام عکس برداشتن مـی‌دهـد، بـه قـدری مُـضحک است که حد ندارد.

بعد مجدّداً سوار کالسکه‌ها شده یک دسته سوارنظام فرانسه با ممتازالسّلطنه و مـسیو پااولی همه وقت در رکاب هستند. غروب در منزل، نماز خوانـده پـس از آن رفتـیم بـه تماشاخانه. در طِه‌آطر[1] مثل سالهای قبل، لُژ[2] مخصوص برای مـا درسـت کـرده؛ آقاهـا، جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، ارفع‌الدّوله، اعلم‌الدّوله و ممتازالـسّلطنه وزیرمختـار در لُژ ما بودند؛ بعضی از نوکرهای دیگر نیز ازقبیل احتساب‌الملک و حـسام‌الـسّلطنه در [۱۰۳] پائین، صـندلی گرفتـه نشـسته بودنـد. دو پـرده بـازی را کـه حکایـت طـلاق و طلاق‌کشی زن و شوهر و مرافعهٔ ایشان در دیوانخانه بود، تماشا کرده؛ در میان دو پـرده، شخصی بعضی حقّه‌بازیها تماشا داده؛ بعد از پردهٔ دویّم، برخاستیم و منـزل آمـده؛ شـام صرف نموده؛ تقریباً نصف شب بود که خوابیدیم. پیشخدمتهای کشیک: حاجب‌السّلطان و ناصرالممالک و خاصّه خان بودند. اعلم‌الدّوله را سه ساعت بعد از نصف شب احضار فرمودیم؛ قدری بی‌خواب شده بودیم. بعد از آمـدن او، نمـاز صـبح خوانـده و راحـت خوابیدیم.

## شنبه بیستم ربیع‌الثّانی ـ اقامت در کنطرکسویل

امروز شروع به خوردن آب کردیم. صبح بعد از نماز و دعا، چند دسـتخط تلگرافـی به طهران و شیراز به ولیعهد و شعاع‌السّلطنه و سالار اسعد و محقّق‌السّلطنه نموده؛ بعـد، پائین رفتیم. الحمدلله احوالمان خیلی خوبست و امیدواریم که انشاءالله در این سفر به ما خیلی خوش خواهد گذشت. دیشب وقتی که نزدیک سـحر کمـی بـی‌خـواب شـده و

---

۱. Théâtre واژهٔ فرانسوی معادل «تماشاخانه»

۲. Loge جایگاه ویژه در سالن تئاتر یا سینما

سرمان گیج رفت، نمی‌دانیم به چه سبب بوده است؛ اعلم‌الدّوله عرض کرد خواب واگُن و حرکت راه‌آهن را دیده‌اید. از قضا همین‌طور هم بود زیرا که وقتی که بیدار شده بودیم، ناصرالممالک نقل می‌کند که گفته بودیم آیا حرکت می‌کنیم یا طرن ایستاده است.

صبح دو نصف گیلاس آب به فاصلهٔ بیست دقیقه خورده و بعد از هر شربتی پیاده حرکت نموده؛ بعد آمدیم [۱۰۴] بالا در اطاق خودمان مشغول نوشتن بعضی دستخطها و کارت پسطالها شدیم. تقریباً دو ساعت بلا انقطاع چیز نوشتیم. در این بین وقتی که جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار با بصیرالسّلطنه، احتساب‌الملک، عیسی‌خان، مؤتمن‌حضور، حاجب‌السّلطان و اعلم‌الدّوله در حضور بودند، امین‌السّلطان اتابیک اعظم سابق که مدّتی است در فرنگستان است، آمده به حضور مشرّف شد. چند روز قبل، از پاریس به آبهای معدنی رفته و حالا محض تشرّف به خاکپای مبارک مخصوصاً اینجا آمده او را دیدیم. نسبت به سابق قدری لاغر شده است و عرض می‌کرد که هنگام مراجعت از الژری[1] به فرنگستان در سفر دریا خیلی به او بد گذشته و مبتلا به مرض ذات‌الجنب[2] شده؛ دو ماه مشغول معالجه بود[ه] حالا هم مبتلا به مرض مفاصل نقرسی است و به آبهای اِکزلبن[3] می‌رود. قدری از تفصیلات مسافرت خود در الژری به عرض رسانیده؛ بعد، او را مرخّص فرمودیم رفت. بعد از ناهار، کمی استراحت کردیم و عصر سوار شده به هتل کُسمُوپولیطن[4] که تازه نزدیک محلّ تیراندازی به کبوتر در

---

۱. تلفّظ فرانسوی نام الجزائر

۲. به معنی «درد پهلو»

۳. Aix-les-Bains شهریست واقع در ناحیهٔ رن–آلپ فرانسه معروف برای آبهای معدنی‌اش که سابقهٔ بهره‌برداری پزشکی از آنها به روم باستان بازمی‌گردد.

4. Hôtel Cosmopolitain

کنطرکسویل ساخته شده است، محض دیدن گراندوشس ولادیمیر[1] رفتیم. صدراعظم، وزیردربار، ارفع‌الدّوله، اعلم‌الدّوله و ممتازالسّلطنه در رکاب بودند. از او دیدنی نموده پس از آن رفتیم به تیراندازی کبوتر. آقاها با حاجی ناصرالسّلطنه و امیرآخور با چند نفر از نوکرها هم آنجا رسیدند. مشغول تیراندازی شدیم و به کرّات دو کبوتر را که با هم [۱۰۵] در هوا رها می‌کردند، زدیم. صدراعظم هم چند تیر انداخت. امیرآخور هم به شرح ایضاً. حاجی ناصرالسّلطنه هم تیری انداخته ازقضا خورد. از آنجا آمدیم منزل قدری در پارک گردش کردیم و بعد به اطاقهای خودمان آمده نماز خوانده رفتیم به طِه‌آطر. جناب اشرف صدراعظم، موثّق‌الدّوله، نیّرالدّوله و ممتازالسّلطنه در لُـژ خودمان بودند. آقاها و اعلم‌الدّوله هم شرف حضور داشته هشت نه نفر دیگر از نوکرها صندلی گرفته. گراندوشس ولادیمیر هم امشب و هم دیشب در طِه‌آطر بود. بازیگرهای مخصوص از پاریس آمده‌اند. یک قسم رقص زن و مرد به طرز عصر لوی چهاردهم[2] می‌کردند که قشنگ بود با ساز و آوازهای گوناگون ولی بهتر از اون خنده‌دارتر از همه آن بود که شخصی تقلید درآورده از صدای بچّه گرفته تا کاکا سیاه، از شیر و خوک و راه‌آهن و فنوگراف همه را یک به یک طوری تقلید درآورده و صداهای عجیب و غریب که کمال شباهت را به طبیعت و واقع داشته بلکه بهتر از اصل بود، درآورده؛ از مشاهدهٔ کاکا سیاه، یکی از ملتزمین را در مدّ نظر درآوردیم. دختری هم در میان بازیگرها بود شبیه به یکنفر از عمله‌جات خلوت خودمان. پس از مراجعت، شام صرف نموده الحال بعد از شام است. بصیرالسّلطنه و یک نفر دیگر در

۱. Grande-Duchesse Wladimir متولد ۱۸۵۴ م. در ۲۰ سالگی به ازدواج ولادیمیر آلکساندرویچ یکی از پسران تزار روسیه درآمد. این خانم غالباً به کنطرکسویل می‌رفته و حتی بعد از انقلاب اکتبر روسیه ساکن این شهر شده و در همین جا به سال ۱۹۲۰ فوت کرده است.

۲. Louis XIV پادشاه فرانسه از ۱۶۴۳ تا ۱۷۱۵ م. دورهٔ حکومت او یکی از مهمترین ادوار تاریخ کشور فرانسه از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به حساب می‌آید.

حضور؛ پشخدمتهای کشیک امشب امیرآخور، مصدّق‌الملک و سیّد محمّدخان هستند[1].

## [۱۰۶] یکشنبه بیست و یکم ربیع‌الثّانی ــ اقامت در کنطرکسویل

صبح برخاسته بحمدالله حالتمان بسیار خوبست. پس از نماز و دعا و زیارتنامه، خازن‌السّلطان شرفیاب شده لباس پوشیدیم و برای خوردن آب رفتیم پائین. پس از خوردن آب و گردشهای لازمه، اعلم‌الدّوله را احضار فرموده رفتیم حمّام. جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، موثق‌الدّوله، مهندس‌الممالک و سایر شاهزاده‌ها هم در گردش و پیاده‌روی در پارک شرف ملازمت داشته. پس از ناهار قدری استراحت کردیم و قبل از ناهار، موثّق‌الملک جواهرفروشی را به حضور آورده چیزی خریده نشد؛ به قدری جواهرات خود را گران عرض می‌کرد که گاهی یک بر ده[2] هم بیشتر به نظر آمده؛ حتّی محض آنکه سنگهای خود را به قیمتهای گزاف جلوه‌گر کند، جواهری را که ما به او نشان می‌دادیم، زیاده از قیمت واقعی گفته؛ انگشتر الماس زردی را که در دست داشتیم و به رنگ چای در استکان است، به او نشان دادیم؛ دوازده هزار فرانک قیمت کرد درصورتی که خودمان دو هزار فرانک خریده بودیم. وقتی که فرمودیم سرداری الماس ما را برای تماشا آوردند، از مشاهده آن مبهوت مانده عرض کرد قیمت نمودن آن امکان ندارد.

باری، بعد از ناهار، قدری استراحت کرده بعد برخاسته چند دستخط تلگرافی [۱۰۷] به مشهد و طهران برای خازن اقدس و معتمدالحرم و حاجب‌الدّوله و صدیق‌همایون امضاء نموده؛ عصر، در ویطل مهمان امیرآخور هستیم به چای؛ لهذا چهار ساعت از ظهر

---

۱. اصل: است

۲. یعنی ده برابر

گذشته رفتیم به ویطل. در آنجا، دیولافوا[1] که از پاریس او را خواسته بودیم، آمد و شرفیاب شد. دکتر دبو حکیم کنطرکسویل هم با او از کنطرکسویل آمده. پرفُسر دیولافوا همین قدر ملاحظه نظری نموده فردا برای کُنسولطاسیون[2] خواهد آمد؛ عرض می‌کرد بدون هیچ اغراق و خوش‌آمد، قیافه و منظر صحّی ما را در کمال خوبی دیده از دفعات سابقه حالتمان خیلی بهتر است.

نزدیک غروب مراجعت به کنطرکسویل کردیم. در وقت رفتن، جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار و اعلم‌الدّوله در کالسکهٔ ما بودند. در وقت مراجعت، صدراعظم و وزیردربار و ناصرالملک. وقت رفتن، اعلم‌الدّوله روزنامه برای ما خوانده قدری هم ما خودمان ترجمه کردیم. غروب در پارک کمی گردش کرده آمدیم بالا. شب پس از شام، نماز خوانده چون شب دوشنبه است، آقا سیّد حسین‌آقا شرفیاب شده روضهٔ بسیار خوبی خوانده؛ حالا نزدیک نصف شب شده است. وزیردربار، حسام‌السّلطنه، آقا سیّد حسین‌آقا [و] مؤتمن‌حضور شرف حضور دارند. امروز دوربین کوچکی از پاریس برای ما آورده بودند، خریدیم. جناب اشرف صدراعظم هم در ویطل انگشتر بسیار ممتازی سه تخمه وسط [۱۰۸] زمرّد و طرفین الماس بریلیان پیشکش کرده؛ شام بسیار خوبی خوردیم. امشب کشیک حکیم‌الملک و ناصرالممالک و ابراهیم‌خان بود. وقت خوابیدن، اعلم‌الدّوله شرفیاب؛ دعاهای هنگام خفتن و یس خوانده شده راحت خوابیدیم.

## دوشنبه بیست و دویّم ربیع‌الثانی ـ اقامت در کنطرکسویل

صبح قدری دیر از خواب برخاستیم چون بحمدالله خیلی راحت خفته و بعد از نماز

۱. Professeur Paul Georges Dieulafoy پزشک فرانسوی (۱۹۱۱–۱۸۳۹ م.) متخصّص بیماریهای داخلی؛ وی برادر بزرگ مارسل دیولافوا Marcel Dieulafoy باستان‌شناس است که در ۱۸۸۶–۱۸۸۴ م. برابر با ۱۳۰۳–۱۳۰۱ ق. در شوش کاوشهای باستان‌شناسی نمود.

۲. Consultation واژهٔ فرانسوی به معنی مشاوره و معاینهٔ پزشکی

صبح باز در رختخواب مانده؛ نزدیک ساعت هفت بود که برخاسته لباس پوشیده پائین رفتیم. قدری آب خورده راه رفتیم. در این بین دکتر شنیدر و دکتر دبُو شرفیاب شده؛ دیولافوا را خواستیم. ژان پسر دکتر شنیدر او را به حضور آورده؛ به جهت کنسولطاسیون رفتیم به اطاق وزیردربار؛ دیولافوا تقریباً ما را عریان کرده به دقّت سراپا و تمام اعضای ما را امتحان نموده، عرض کرد: اوّلاً، قلب به کلّی سالم و در حالت طبیعی است؛ ابداً نه بزرگ شده و نه اتّساعی[۱] در تجاویف[۲] آن روی داده، اصوات آن به کلّی منتظم و طبیعی و دسام‌های[۳] آن سالم است. ثانیاً، در اورطی[۴] و شرائین ابداً سختی یا اختلالی روی نداده به کلّی سالمند. ثالثاً، کبد و طحال هم سالمند. رابعاً، آلبومینی که با ادرار دفع می‌شود، مربوط به وَرَم یا مرض کلیه نیست بلکه فقط یک نوع آلبومینی[۵] است که بالطّبیعه دفع شده ضرری ندارد؛ فقط به واسطهٔ خستگیهای مفرط و سرماخوردگی فوق‌العاده نباید آن را زیاد نمود. خامساً، [۱۰۹] فقط چیزی که کاملاً طبیعی نیست، معده است که قدری اتّساع بهمرسانده و تولید نفخ زیاد می‌کند و سرگیجهٔ ما یحتمل خیلی مربوط به حالت معده باشد. باری، دستورالعمل در باب خوردن آب کنطرکسویل و رفتن به ویشی[۶] داده شده؛ صورت مجلس را اطبّا نوشته و همگی امضاء نموده؛ به اعلم‌الدّوله سپردیم.

بعد، دیولافوا جناب اشرف صدراعظم و وزیرافخم و ناصرالملک را دیده پس از ناهار مرخص شده می‌رود. عصر، چهار ساعت بعد از ظهر سوار شدیم. جناب اشرف صدراعظم، سیف‌السّلطان و اعلم‌الدّوله در کالسکهٔ ما بودند. وزیردربار امروز به ویطل

---

۱. به معنی فراخی یا گشادگی. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)
۲. جمع تجویف که نزد اطبّاء به معنی فضای خالی است که درون یک عضو باشد. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)
۳. منظور دریچه‌های قلب است.
۴. Aorte مهمترین شاهرگ بدن که خون را از بطن چپ قلب گرفته به سایر اعضای بدن می‌رساند.
۵. Albumine در انتقال برخی هورمونها و مواد در خون نقش مهمی دارد.
۶. Vichy شهری واقع در مرکز فرانسه معروف برای چشمه‌های آب معدنی‌اش.

رفته است که در آنجا تدارک مهمانی فردا را ببیند. فردا ما بـا تمـام ملتـزمین مهمـان او هستیم و انـشاءالله بـه سـلامتی خـواهیم رفـت. نزدیـک غـروب از گـردش برگـشتیم. حشمت‌الدّوله از پاریس آمده بود، شرفیاب شـد؛ حـالتش بـسیار خوبـست. در پـاریس شکم او را شکافته کیسه‌ای را که وصل به کَبدش بـود، بیـرون آورده‌انـد. مـزیّن‌الدّولـه همراه اوست. آرشاک خان آجودان همایون امروز از پاریس آمده شرفیاب شد.

باری، به شعاع‌السّلطنه و نزهت‌السّلطنه تلگراف فرموده از سـلامتی حـشمت‌الدّولـه خبر دادیم. اوّل شب، به تماشاخانه رفتیم. بازی طه‌آطر چندان دلربا نبود؛ فقط یک پـرده را گوش نموده آمـدیم منـزل. نیرالدّولـه، وزیـرافخم، حـسام‌الـسّلطنه، ممتازالـسّلطنه و اعلم‌الدّوله در لژ خودمان بودنـد. پـس از شـام اسـت؛ حالتمـان بـسیار [۱۱۰] خـوش؛ جمعیّتی که شرف حضور دارند خواص خلوت ازقبیـل: بصیرالـسّلطنه، حـسام‌الـسّلطنه، احتساب‌الملک و ناصرهمایون؛ صدای آواز قلی‌خـان و سـاز مرادخـان بلنـد اسـت. مـا سرگرم صحبت و حالتمان بسیار خوب است.

## سه‌شنبه بیست و سیّم ربیع‌الثّانی ــ اقامت در کنطرکسویل

امروز ناهار در ویطل مهمان وزیردرباریم. صبح پس از نماز و دعا و زیارتنامه، لباس پوشیده برای خوردن آب پائین رفتیم. درضمنی که آب خورده و گردش می‌کـردیم، دو نفر زن چند قبضه تفنگ و پیشتو برای فروش آورده فقط یک رولور[۱] کوچـک بـا چنـد فشنگ خریدیم. خازن‌السّلطان را برای ساختن بعضی از انگشترهای خودمان و اصـلاح تفنگی که سابقاً از لُپاژ خریده‌ایم، به پاریس مرخّص کـردیم. آقـا سـیّد حـسین‌آقـا هـم محض معالجهٔ چشم، اذن گرفته و رفت. دبیرحضور و عکاسباشی هم مرخص شـده بـه پاریس می‌روند.

---

۱. Révolver واژهٔ فرانسوی معادل «ششلول»، یک نوع اسلحهٔ کمریست.

پس از اتمام آب، بالا آمدیم. ممتازالسّلطنه سه چهار نفر از صاحب‌منصبهای فرانسه را که متعلّق به همان فوج سواره نظامی[۱] است که برای محافظت و التزام رکاب ما در سواری معیّن شده‌اند، به حضور آورده شرفیاب و معرّفی شدند. بعد، جناب اشرف صدراعظم را خواسته به اتّفاق ملتزمین رفتیم به ویطل. در آنجا وزیردربار تدارک بسیار مفصّلی دیده بود. ناهار خوبی خوردیم؛ چلوکباب و قیمه‌پلاو و قیمه‌بادمجان هم جزء خوراکهای بسیار خوب دیگر [۱۱۱] بوده؛ خیلی به ما خوش گذشت. ارفع‌الدّوله هم تقدیمی خوبی گذاشته بود. بعد از ناهار کمی استراحت کردیم. بعد برخاسته نماز خوانده رفتیم به کارخانه‌ای که در آنجا آب ویطل را در بطریها پُر می‌کنند. خیلی تماشائی بود. چندین دستگاه بود که تمام با تسمه‌های مکانیکی به حرکت درآمده؛ در یک دستگاه، بطریها شُسته می‌شوند؛ در دستگاه دیگر، از آب ممتلی؛ و در جای دیگر، چوب پنبه به سر آنها محکم شده؛ در محلّ دیگر، ورقهٔ قلعی در سر آنها گذارده شده؛ قشنگ‌تر از همه، دستگاه آخریست که بیش از همه جا آنجا مکث فرموده و امعان نظر کردیم. دستگاهیست که بطریهای پُر از آب و سربسته به آنجا رسیده کاغذ چاپ شده که باید در روی بطری بچسبد و کاغذ کوچکتری که نزدیک به گلوی بطری چسبیده می‌شود با اسبابهای مخصوص که شبیه به پنجهٔ انسانی است، گرفته شده و به روی بطری گذارده می‌شود. بطریها یکی بعد از دیگری به واسطهٔ میله‌ای که مانند دست انسانی آنها را حرکت می‌دهد، به جلو رانده شده و کاغذهای چسبناک مزبوره به روی آنها واقع و چسبیده شده؛ قدری که از آن نقطه خارج و جلوتر آمدند، به واسطهٔ یک نوع مَنگنهٔ چرمی حلقه شکل، چسبیدگی آنها محکم‌تر شده و از آنجا برداشته می‌شوند و مرتّباً در صندوقهای خانه خانه‌دار گذارده و حمل می‌شوند. رئیس کارخانه عرض کرد که سالی شش میلیون یعنی دوازده کرور بطری ازین آب تهیّه و [به] تمام نقاط

۱. اصل: سوار و نظامی

عالم فرستاده می‌شود. بعد، سوار شده آمدیم به کنطرکسویل. [۱۱۲] سر شب، در پارک، تماشا[خا]نهٔ مخصوص تابستانی در وسط باغ برای ما تهیّه نموده، چراغـان و آتـشبازی بود. ازجمله تماشاهای امشب، یک نفر آشپز بسیار مضحک و یک نفر زن آشـپز و یـک پسرکی بود که با تمام انواع و اقسام اسباب آشپزخانه، انواع و اقسام سازها و آوازها زده حتّی با هویج و تُرب و تُماتهای[1] مصنوعی که محتوی اقسام زنگهای زیر و بم بودنـد و به سر و پا و دست و کمر بسته و نصب نموده بودند، آهنگهای قشنگ و حرکات بسیار مضحک نموده؛ خیلی تماشا داشت. پس از ختم این تماشاها به منزل آمده شـام صـرف نموده؛ حالا آخر شب است. شـبی اسـت بـسیار خـوش. وزیربقایـا، احتـساب‌الملـک، ناصرهمایون [و] مؤتمن‌حضور در حضور؛ اعلم‌الدّولـه مـشغول نوشـتن روزنامـه و مـا سرگرم صحبت هستیم؛ صحبتی که اسباب سـرگرمی اسـت. هرچنـد امـروز در ویطـل موضوع تماشا و مطرح نظر بسیار متعدّد بود، ولی شاعر گفته است:

خیال در همه عالـم برفت و باز آمـد  بجز حضور تو خوشتر ندید جائی را

## چهارشنبه بیست و چهارم ربیع‌الثّانی ــ اقامت در کنطرکسویل

صبح بسیار زود از خواب برخاستیم. اعلم‌الدّوله را احضار فرموده رفتیم حمّام. بعـد از آن، شروع به آب خوردن و گـردش کـردن نمـوده ضـمناً در بعـضی مگازنهـا رفتـه چیزهای مختلفه خریدیم و به محلّ تیراندازی رفتـه چنـد تیـر خـوب انداختـه؛ جنـاب اشرف صدراعظم و وزیردربار هم در حضور بودند. [۱۱۳] نزدیک ناهـار آمـدیم بـالا و پس از ناهار قدری استراحت کـرده؛ احتـساب‌الملـک حاضـر بـود. جـواهری معـروف موسوم به حُدس آمده جواهرهای خیلی گـران آورده بـود؛ چیـزی نخریـدیم و قبـل از وقت به ملاحظهٔ مخصوصی که تجربتاً داشته بودیم، به او فرمودیم که جواهرهای خـود

---

۱. Tomate گوجه‌فرنگی

را به دقّت بشمارد تا پس از بیرون رفتن جای ادّعائی برای کم شدن و گُم شدن دروغین جواهرهای خود نداشته باشد. بعدازظهر، بارانهای شدیده آمده؛ درضمن، رَعد و برقهای بسیار مفصّل و صداهای عجیب و غریب در آسمان پیچیده؛ واقعاً صدای رَعد و غرّش آن مهیب بود. عصر باز پائین رفتیم و گردش کردیم. یَقه و سردست فراموش شده بود؛ وقتی که در بین گردش بودیم، اعلم‌الدّوله و احتساب‌الملک عرض کردند؛ فوراً به مگازنی رفته همانجا یَقه و سردست خریده و زده بیرون آمدیم. حالا بعد از شام در اطاق خودمان نشسته؛ حسام‌السّلطنه، بصیرالسّلطنه، احتساب‌الملک، ناصرهمایون و برادرش سیاوش‌خان که تازه از شهر لین[۱] آمده است، شرف حضور دارند. ناصرالممالک نزدیک ما نشسته است؛ مطابق عرض بصیرالسّلطنه و تصدیق اعلم‌الدّوله، صندلی ما تغییر محل می‌دهد. باری، شب را راحت خوابیدیم. پیشخدمتهای کشیک: بصیرالسّلطنه، سقّاباشی و شهبازخان بودند.

## پنجشنبه بیست و پنجم ربیع‌الثّانی ــ اقامت در کنطرکسویل

صبح بعد از نماز و دعا چون شب را خیلی دیر خوابیده بودیم، مجدداً قدری [۱۱۴] استراحت کرده پس از آن برخاسته لباس پوشیده رفتیم پائین مشغول آب خوردن شدیم. معلوم شد جناب اشرف صدراعظم خیلی پیش از ما رفته و مشغول خوردن آب شده است. احتساب‌الملک را هم دیدیم؛ عرض کرد که صبح بسیار زود یعنی ساعت شش آمده و آب خورده است. تا نزدیک ناهار، گردش کردیم. صدراعظم مرخّص شد که برود بالا مشغول کاغذنویسی بشود. اعلم‌الدّوله، بصیرالسّلطنه، دکتر شنیدر و حسام‌السّلطنه در خدمت ما بودند تا نزدیک ناهار. بعد آمدیم بالا ناهار خورده قدری استراحت کردیم. عصر سوار شده رفتیم به گردش. وزیردربار، حاجی امین‌الدّوله و

۱. Lyon لیون شهریست در جنوب‌شرقی فرانسه.

اعلم‌الدّوله در کالسکهٔ ما بودند. رفتیم به دهی کـه تقریبـاً تـا کنطرکـسویل یـک فرسـخ فاصله دارد بلکه یک فرسخ و نیم. قدری که رفتیم رسیدیم به جنگلی که بـسیار قـشنگ بود. از جنگل که بیرون رفتیم، رسیدیم به محلّ گشاده و بازی که تماماً زراعـت شـده و سبز و خرّم است. مخصوصاً به یک محل بسیار باصفائی رسیدیم که فـوراً بـه یـاد پـنج سال قبل افتـاده در سـفر اوّل وقتـی بـه اینجـا آمـدیم، امـین‌الـسّلطان کـه در آن وقـت صدراعظم بود، با وزیردربار حالیّه و وزیردربار مرحـوم در خـدمت مـا بودنـد و در آن سال در این نقطه پیرزنی بود مشغول به گاوچرانی؛ او را صدا نموده؛ امین‌الـسّلطان از او پرسید چقدر مالیات به دولت می‌دهی؟ گفـت خیلـی کـم خیلـی کـم زیـرا کـه هرچـه می‌دهیم دولت تمام را خرج خود ما کرده و به مصرف ما می‌رساند. امروز هم وقتی کـه به این نقطه [۱۱۵] رسیدیم فوراً متذکّر این مسئله شدیم و مذاکره کردیم.

باری، نزدیک غروب از گردش برگشتیم. در آن دهی که رفتـه بـودیم، عیـد محلّـی می‌خواهند ترتیب بدهند. اسبهای چوبی که اغلب بچه‌ها سوار شده بـا آهنـگ مُوزیـک دایره‌وار می‌چرخند، حاضر کرده بودند؛ عکس آن را برداشتیم.

امروز بعدازظهر هم از شهر نانسی[1] یک دسته موزیک نظامی آمـده مـشقهای بـسیار قشنگ زده و درضمن گاهی نیز مـی‌خواندنـد. ناصـرهمایون را محـض تحـسین پـائین فرستادیم. باری، حالا بعد از شام است. بصیرالسّلطنه، احتساب‌الملک [و] حسام‌الـسّلطنه حاضر و مشغول صحبت هستیم. اعلم‌الدّوله مأمور نوشتن فرمایشهای ما در این سفرنامه است. پیشخدمتهای کشیک: حاجب‌السّلطان، ناصرالممالک و خاصّه‌خان‌اند.

## جمعه بیست و ششم ربیع‌الثّانی ــ اقامت در کنطرکسویل

صبح از خواب برخاسته؛ امروز احساس می‌کنیم که حالمان خوب نیست. هـوا هـم

---

۱. Nancy شهری در شمال‌شرقی فرانسه واقع در ناحیهٔ لورن.

مغشوش و گرفته؛ گاهگاهی باران می‌بارد. پس از خوردن آب، کسالت حالتمان روبه اشتداد گذارده بطوری که امروز که گراندوشس رُوسی مهمان ماست، چندین بار قصد کردیم این دعوت را موقوف فرموده ولی چون برخلاف دعوت و مهمان‌نوازی رفتار نمودن خوب نیست، این بود که با وجود کسالت، نامه‌ای نزدیک ناهار فرستادیم. گراندوشس آمد با دو نفر از دام دُنُرها[1] و یک پیشخدمت درباری. غیر ازین چهار نفر، آقاها [۱۱۶] یعنی اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه و حشمت‌الدّوله هم در سر میز ما بودند. جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، ارفع‌الدّوله، ناصرالممالک، علاءالملک و ممتازالسّلطنه هم شرف حضور داشته؛ اعلم‌الدّوله در پشت سر ما، سر میز برای ترجمه ایستاده بود. به طوری حالتمان نامُساعد بود که با جدّ و جهد مجلس را گرم نموده و صحبت می‌داشتیم. از اتّفاقات آنکه در اوایل غذا، لازم شد برویم بیرون و هیچ چاره‌ای باقی نمانده؛ اعلم‌الدّوله به زبانی خوش از گراندوشس معذرت خواسته با او به اطاق دیگر رفتیم. ظرف رُوشوئی فرنگی به دستمان افتاد.

باری، مراجعت نموده ناهار را به خوشی ختم کرده؛ بعد از ناهار، قدری با مهمانها صحبت داشته؛ بعد، مرخّص شدند و پس از آن خواستیم قدری استراحت کنیم. هوا طوری بهم خورده و طوری مغشوش بود که کمتر این نوع اختلاف هوا دیده و این قسم صداهای وحشتناک رَعد و غرّش آسمان را شنیده بودیم. از قراری که ذکر کردند، چندین نقطه را امروز برق زده؛ واقعاً اسباب وحشت عمومی بود. پائین به اطاق وزیردربار رفتیم و تا نزدیک غروب در کسالت خود باقی؛ غروب را کمی بیرون آمده و مجدداً به منزل رفته؛ شب پس از شام، باز به اطاق وزیردربار رفته؛ پیشخدمتهای کشیک: شمس‌الملک، ناصرالملک، شهبازخان و اغلب عمله‌جات خلوت نیز شرف خدمت داشته؛ شب را راحت خوابیدیم.

---

۱. Dame d'honneur معادل فارسی آن «ندیمه» است. در دربار روسیه، «ندیمه» از طبقهٔ اشراف برای همراهی زنان خانوادهٔ سلطنتی انتخاب می‌شده است.

## [۱۱۷] شنبه بیست و هفتم ربیع‌الثّانی ــ اقامت در کنطرکسویل

امروز بحمدالله حالتمان خیلی خوب است و صبح که از خواب برخاستیم از کسالتهای گذشته اثری در خود ندیده؛ صبح برای خوردن آب، پائین رفتیم. دکتر دبُو شرفیاب شده عرض کرد امروز فقط دو خوراک بیشتر آب نخوریم. آب خورده گردش کرده از مغازه‌ها بعضی خریدهای کوچک کوچک نموده؛ جناب اشرف صدراعظم و نوکرها شرفیاب شده با هر یک صحبت داشته، گردش کرده؛ گرداندوشس هم به توسّط اعلم‌الدّوله هم دیشب و هم امروز از ما احوالپرسی نموده؛ پس از ناهار، استراحت کرده عصر سوار کالسکه و با جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار و آقاها و جمعی دیگر از ملتزمین، به گردش رفتیم. شب را به طِه‌آطر رفته؛ جناب اشرف صدراعظم، نیرالدّوله، حاجی امین‌الدّوله، علاءالملک، حاجب‌السّلطان، بصیرالسّلطنه، ممتازالسّلطنه و اعلم‌الدّوله در لُژِ ما بودند. بازیهای بسیار قشنگ بود ازجمله دو کلون[۱] که خیلی خنده‌دار بودند. چندین آوازه‌خوان و ساززن بوده؛ زنی که چنگ می‌زد، قدری چنگ زده؛ یکی از بازیگرهای مسخره، الاغ مصنوعی و زوجهٔ دروغین خود را آورده بازیهای بسیار مضحک نموده؛ پس از طِه‌آطر، در منزل شام خورده؛ حالا بعد از شام است. حسام‌السّلطنه، ناصرالممالک، حکیم‌الملک [و] مؤتمن‌حضور شرف حضور دارند؛ ولی هرقدر صحبت می‌دارند ما نیز [۱۱۸] صحبت داشته امّا سخن را روی با صاحبدلان است.

## یکشنبه بیست و هشتم ربیع‌الثّانی ــ اقامت در کنطرکسویل

الحمدلله امروز حالتمان بسیار خوبست. صبح پائین رفته آب خوردیم. بعد بالا آمده چای صرف نموده دوش بخار برای پا و دست و امثال آن آورده بودند. حاجی

۱. Clown واژهٔ فرانسوی به معنی دلقک.

ناصرالسّلطنه درمعرض امتحان درآمده قدری شـانه و بـازوی او را دوش دادنـد. خیلـی خوب مؤثّر است برای رفع اوجاع نقرسی و رُوماتیسمی خیلی فایـده مـی‌کنـد. جنـاب اشرف صدراعظم هم مشغول به زدن همین دوش بخارند؛ خیلی تعریف می‌کنند. قبل از ناهار، یک خانوادهٔ انگلیسی پدر و مادر و یک دختر که استدعای شرفیابی حضور کـرده بودند، آمدند. وزیردربار آنها را به حضور آورده عکس این خانواده را خواسـته بـودیم؛ فقط عکس دختر حاضر بود؛ پیشکش کردند. بعد از ناهـار، قـدری اسـتراحت کـردیم. عصر سوار شدیم. جناب اشرف صـدراعظم، وزیردربـار و اعلـم‌الدّولـه در کالـسکهٔ مـا بودند. قدری گردش نموده رفتیم به جنگلی رسیده در میان جنگل جادّهٔ سـبز و خرّمـی بود، پیاده شدیم. از صدراعظم و آقاها آنجا با اسباب جدیـدی کـه خریـده‌ایـم، عکـس برداشتیم. بعد آمدیم منزل. شب را رفتیم به تماشاخانه بازیهای خیلی قـشنگ بـود: اوّل، زنی که با چشم بسته هر چیز پنهان شده را پیدا می‌کرد. ثانیاً، دختری که در روی مفتول فلزی راه [۱۱۹] رفته و می‌رقصید و درضمن گلوله‌ها یـا بطریهـا را در هـوا انداختـه و می‌گرفت؛ خیلی مهارت داشت. ثالثاً، دو نفر مقلّـد بـا صـورت آردآلـود کـه اغلـب در تماشاخانه‌های فرنگستان اسباب خنده و سـرگرمی مـی‌شـوند. رابعـاً، مقلّـدی کـه اُلاغ مصنوعی و زن مصنوعی با کالسکهٔ کوچکی داشـته حرکـات آن اُلاغ و جفتکهـای او و آوازهائی که درمی‌آورد خیلی مُضحک بود. یکی از مقلّدها که با کمال تردستی بازیهـای گوناگون درمی‌آورد، سینی فنجان نعلبکی تمام اسباب را بـه روی چـوب بلنـد و نـوک چوب را به روی بینی گذارده؛ در این بین یک دفعه تمـام ایـن اوضـاع سـرازیر شـده؛ تماشاچیانی که در صف اوّل نشسته بودند، مخصوصاً گراندوشس روسیّه خیلی تـرس برداشته؛ ولی آن اسبابها به واسطهٔ ریسمان به هم وصل و بسته شده هـیچ کـدام نیفتـاده فقط از روی دروغ می‌بایستی اسباب واهمه و ترس بشوند. شـب بعـد از شـام، قـدری صحبت نموده خوابیدیم و اعلم‌الدّوله یک ساعت و دو ساعت بعد از نـصف شـب کـه آهسته به اطاق خواب ما سرکشی نموده بود، صبح عرض می‌کرد کـه راحـت خوابیـده بودیم.

## دوشنبه بیست و نهم ربیع‌الثّانی ـ اقامت در کنطرکسویل

بعد از نماز و دعا لباس پوشیده برای خوردن آن پائین رفتیم. آب خورده و گردش کرده؛ نوکرها اغلب شرفیاب شده؛ قبل از ناهار، بالا آمده؛ صاحب کارخانهٔ معتبری چندین صندوق و اسباب طلفون و تلگراف [۱۲۰] از برلن آورده بود؛ ازجملهٔ اسبابهای او یکی تلگراف نظامی بود که با طلفون مُنضم شده با یک سیم می‌توان دو کار کرد. دیگر، اسباب کوچکی بود که یانغی و حریق را نشان داده به محض گرم شدن زنگ زده؛ و دیگر بعضی طلفونهای تازه اختراع بودند که چند دستگاه از آنها را خریدیم. بعد از ناهار، استراحت کردیم. احتساب‌الملک، بصیرالسّلطنه [و] مؤتمن‌حضور حاضر؛ عصر سوار شده رفتیم به ویطل. در هنگام رفتن، جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار و اعلم‌الدّوله در کالسکهٔ ما بودند. اعلم‌الدّوله روزنامه می‌خواند. در برگشتن، وزیردربار برای ادای نماز مانده، جناب اشرف صدراعظم و ارفع‌الدّوله و اعلم‌الدّوله در کالسکهٔ ما بودند. در ویطل چای و میوه خوردیم؛ چند کارت پُسطال برای شعاع‌السّلطنه و معتمدالحرم و حاجب‌الدّوله و آصف‌السّلطنه و غیرهم نوشتیم. برادر صدراعظم عثمانی حضور ما شرفیاب شد. امروز و دیروز هوا خیلی گرم است. در برگشتن، قدری در پارک کنطرکسویل گردش کردیم؛ صندلی گذارده نشستیم. امروز و دیروز بعدازظهر تیراندازی کرده‌ایم. حالا بعد از شام است؛ ما با کمال خوشوقتی نشسته، بصیرالسّلطنه، حسام‌السّلطنه، ناصرهمایون [و] سیاوش‌خان حاضر؛ قلی‌خان می‌خواند:

می‌گفتم عشق و می‌ندانستم چیست    می‌گفتم یار و می‌ندانستم کیست
گر عشق این است کی توان با او بود    ور یار اینست کی توان بی‌او زیست

[۱۲۱] یکی از نوکرها عرض کرد سه ماه دیگر.

## سه‌شنبه سلخ ربیع‌الثّانی ـ اقامت در کنطرکسویل

صبح برخاسته پائین رفتیم و بدیهی است قبل از آن نماز و دعا و زیارتنامه‌ها را خوانده بودیم. پائین، آب خورده و راه رفته در بعضی مگازنها خریدهای جزئی کردیم. هوا گرم است؛ از شدّت گرما، ناهار صحیحی نتوانستیم بخوریم؛ و بعدازظهر به حدّی هوای گرم مرطوب اسباب اذیّت و سنگین بود که نتوانستیم استراحت کرده؛ عصر، عرض کردند قدری سوار بشویم و بیرونها به امکنهٔ مرتفعه برویم، شاید هوا بهتر شود؛ وقتی که سوار کالسکه شدیم، عرق از پیشانی ما می‌چکید؛ قدری با کالسکه رفتیم و تقریباً ربع فرسخ در جادّه مرتفعی پیش رفته بودیم که قطرات باران شروع نموده؛ لهذا به منزل مراجعت کردیم. نزدیک غروب هوا به طوری خوب شد که هیچکس گمان نمی‌کرد این غروب به این خوبی غروب آن بعدازظهر به آن بدی باشد. شب را رفتیم طه‌آطر. جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، وزیر افخم، سیف‌السّلطان، ارفع‌الدّوله و اعلم‌الدّوله در لُژ ما بودند. امروز عصر وزیرافخم و مُوثق‌الدّوله که در پاریس بودند، آمدند.

باری، بازیهای قشنگ بود. سینه‌موطوگراف[۱] مجالس بسیار خوبی نشان داد: اوّل، حکایت پدری که قتل دختر خویش را قصاص نموده؛ دویّم، تفصیل دزد که بالاخره گرفتار می‌شود؛ و سیّم، سرگذشت شخصی بود [۱۲۲] که می‌خواست عیال بگیرد. به طوری زنها او را دنبال کردند که از سوراخی به سوراخ دیگر گریخته؛ جنگل، کوهها، رودخانه، دریا و پرتگاهها را پیموده معذلک دست از سرش برنمی‌داشته تا بالاخره زمین خورده و یک نفر از زنها او را گرفت؛ یعنی مجبوراً زن گرفت.
دو نفر مقلّد که تقلید انگلیسها را درمی‌آورند و یکی لاینقطع می‌خندید، اسباب خنده شده؛ چند نفر دختر آلمانی بودند که مشق پیاده نظام کرده، طبل زده و می‌رقصیدند. باری، بعد از تماشاخانه آمدیم منزل شام خورده و خوابیدیم.

۱. Cinématographe دستگاه فیلمبرداری و نمایش فیلم روی پرده.

## چهارشنبه غرّه جمادی‌الاولی ــ اقامت در کنطرکسویل

وقایع امروز هم خیلی شبیه به دیروز ولی بحمدالله گرما به آن شدّت نیست و عصر که به گردش رفتیم باز باران شروع نموده، آمدیم منزل. امشب طه‌آطر نرفتیم. شام خورده؛ حالا بعد از شام، اعلم‌الدّوله مشغول روزنامه‌نویسی است. آقا سیّد حسین‌آقا و عکاسباشی که از پاریس آمده‌اند، در حضورند. شاهزاده‌ها یعنی یمین‌الدّوله و عضدالسّلطنه که دیشب از وین آمده‌اند، شرف حضور دارند. آقاها یعنی اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه هم حاضر؛ مؤتمن‌حضور مواظب بادبیزن الکطریکی است که خودمان دستورالعمل ساختن آن را داده‌ایم؛ پرّه‌های آن مجوّف است و در آن گلاب ریخته شده از سوراخهای بسیار کوچک در هوا پراکنده و اسباب معطّر شدن هوای [۱۲۳] اطاق است. ما هم گرم صحبت هستیم امّا به زبان فرانسه.

## پنجشنبه دویّم جمادی‌الاولی ــ اقامت در کنطرکسویل

امروز در ویطل مهمان ارفع‌الدّوله هستیم. صبح پس از نماز و دعا و زیارتنامه‌ها، پائین رفته آب خورده و راه رفتیم. دو ساعت به ظهر مانده، سوار شده رفتیم به ویطل. در مهمانخانهٔ بسیار خوبی موسوم به ویطل پالاس[۱] تشریفات پذیرائی ما فراهم شده؛ یک دسته اُرکِسطر[۲] موزیک سلام زده؛ تمام وزراء و شاهزاده‌ها و ملتزمین حاضر یا در رکاب بودند. پس از صرف ناهار، قدری استراحت نموده؛ یک دسته موزیک نظامی حاضر شده قدری موزیک زدند. وزیردربار و ارفع‌الدّوله پیشکشی‌های بسیار خوب گذارده؛ به اعلم‌الدّوله سپردیم که به منزل فرستاده؛ در مهمانی امروز خیلی به ما خوش

---

۱. Vittel Palace هتلی است که در سال ۱۹۰۰ م. در شهر ویطل فرانسه تأسیس شد و امروزه همچنان پذیرای مسافرین است.

۲. Orchestre واژه‌ای فرانسوی به معنای گروه نوازندگان موسیقی.

گذشت و به ارفع‌الدّوله کمال مرحمت و اظهار رضایت خاطر خود را مبذول فرموده؛ عصر آمدیم به کنطرکسویل. شب در پارک آتشبازی و چراغان و بازی است؛ طِه‌آطر تابستانی تشکیل داده، جمعیّت تماشاچی بسیار زیاد و ما نیم ساعت از شب رفته به تماشا رفتیم. بازیهای گوناگون بود از رقص و تقلید و غیره ولی عجیب‌تر و خوشمزه‌تر از همه مقلدّی بود که با لباس بسیار مزیّن وارد شده لاینقطع از جیبها و سوراخهای نامحصور لباس خویش چوب‌پرهای پیاپی و دستمالهای متوالی برای خشک نمودن پیشانی و پاک کردن اسبابها [۱۲۴] بیرون آورده، ماهوت پاک‌کن بسیار زیاد بیرون کشیده؛ یکی از نوکرها، چوب‌پرها [را] شمرده عرض کرد چهل و دو چوب‌پر است؛ وقتی که تشنه شده بود، فوراً گیلاس بزرگی از یک سوراخ لباس بیرون آورده پس از پاک نمودن از نزدیک پاشنه پا که فشار می‌داد آن را از شیر پر کرده نانهای قندی و بسکماجهای[۱] متعدّده از جیبهای خود بیرون کشیده صرف نمود. مختصراً، تمام اسبابهای او را که در سطح تماشاخانه افتاده و پس از ختم بازی در وسط فرشی که پَهن کرده بودند، جمع و بلند کرده بردند، به اندازهٔ یک جانخانی[۲] بسیار بزرگ می‌شد. باری، شام را در منزل صرف نموده خوابیدیم.

## جمعه سیّم جمادی‌الاولی ــ اقامت در کنطرکسویل

امروز گرانددوشس روسی ناهار از ما وعده گرفته بود. چون از دیروز قدری خسته بودیم، عذر خواسته نرفتیم و قرار شد فردا ناهار را آنجا صرف کنیم. قبل از ظهر، گردش نموده عصر هم سوار شده رفتیم به تیراندازی کبوتر.

صبح در تیراندازی پارک، چند تیر بسیار خوب انداخته چندین بار تخم مرغهای

---

۱. بسکماج نوعی نان گندم است. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

۲. جانخانی یا جانی‌خانی نوعی کیسهٔ بزرگ بافته از جنس پشم. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

دوّار و نشانه‌های متحرّکه را زده بودیم؛ ولی امروز عصر در تیراندازی به کبوتر بهتر از تیرهای صبح انداخته یعنی مکرّر اتّفاق افتاد که متوالیاً دو کبوتر را هر یک با یک لولهٔ تفنگ زدیم. نزدیک غروب، منزل آمدیم و پس از شام با موثّق‌الدّوله و وزیرافخم و وزیر بقایا مشغول صحبت شده؛ اعلم‌الدّوله [۱۲۵] هم شرف حضور دارد. دیروز حاجی احتشام‌السّلطنه از برلن و امروز نظام‌الدّوله ملکم‌خان از پاریس شرفیاب خاکپای مبارک شده‌اند.

## شنبه چهارّم جمادی‌الاولی ـ اقامت در کنطرکسویل

امروز صبح از خواب برخاستیم؛ کمی احساس به کسالت کردیم. پس از نماز و دعا، لباس پوشیده رفتیم پائین مشغول آب خوردن و گردش شدیم. قریب دو ساعت راه رفتیم و حالتمان خیلی خوب شد. درضمن، به بعضی مگازنها نیز رفته بعد آمدیم منزل، چای خورده و قدری استراحت نموده؛ ساعت یازده رفتیم به منزل آرشیدوشس؛ در منزل آرشیدوسش، جناب اشرف صدراعظم، آقاها یعنی اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه، شاهزاده‌ها یعنی یمین‌الدّوله و عضدالسّلطنه، وزیردربار، ارفع‌الدّوله، ناصرالملک، علاءالملک، ممتازالسّلطنه و اعلم‌الدّوله بودند. قدری نشسته صحبت داشتیم. پس از آن، سر ناهار رفته ناهار خوردیم. بعد از ناهار، به قدر یک ساعتی نشسته صحبت کردیم و چند صفحه عکس انداخته؛ عکّاسباشی ما هم حاضر شده عکس انداخت. بعد از آن آمدیم منزل قدری استراحت کردیم. ساعت چهار و نیم از ظهر گذشته رفتیم به تیراندازی کبوتر. صدراعظم کار داشت، ملتزم رکاب نبود. سایرین ازقبیل وزیردربار و نیرالدّوله و مسیو دوفرانس وزیرمختار فرانسه و اغلب نوکرها بودند. تیراندازی بسیار خوبی کردیم و مکرّر دو کبوتر را هریک با یک لوله زدیم. بعد آمدیم منزل قدری [۱۲۶] در جلوی عمارت نشسته؛ میرزا ملکم‌خان شرفیاب شده صحبت داشتیم و چای خوردیم. بعد آمدیم بالا؛ اعلم‌الدّوله بعضی اسبابها را که خریده بودیم،

سیاهه کرده؛ و نماز خواندیم. بعد، نوکرها رفتند به شام. سفارش فرمودیم که اعلم‌الدّوله و ناصرالممالک و چند نفر دیگر زودتر بیایند. حالا شام میل کرده‌ایم. نوکرها آمده‌اند؛ بصیرالسّلطنه نیامده است؛ گویا کمی راه می‌رود. احتساب‌الملک هم رفته بود به نانسی، حالا که آمده است اینقدر ادّعای جهان‌گردی در این چند ساعت می‌کند که مقالاتش بالاتر از گزارشهای سیّاحان پنج قطعهٔ عالم است. وزیر بقایا، حسام‌السّلطنه [و] مؤتمن‌حضور شرف حضور دارند. سیف‌السّلطان امروز هرچه تیر انداخت، نزد و در تیراندازی ما با ناصرالسّلطنه شریک شده با هم تفنگ انداخته؛ هرچه ما می‌زدیم او گمان می‌نمود از خود اوست.

## یکشنبه پنجم جمادی‌الاولی ــ اقامت در کُنطرکسویل

صبح برخاسته نماز و دعا خوانده رفتیم پائین برای آب خوردن. از امروز آب خوردن را کم می‌کنیم؛ فقط سه [و] نیم گیلاس آب خوردیم. جناب اشرف صدراعظم امروز بعد از ما آمدند پائین و او هم گویا یک گیلاس از آب کم کرده است. ما قدری گردش و قدری صحبت کرده، پس از تمام شدن آب، آمدیم جلوی عمارت نشسته چای صرف نمودیم. بعد آمدیم بالا چند کاغذ به طهران نوشتیم و قدری با موثّق‌الدّوله و نیرالدّوله و وزیرافخم و حاجی ناصرالسّلطنه صحبت [۱۲۷] داشته؛ بعد، ناهار خورده خوابیدیم. هوا فی‌الجمله صدائی کرده و چند قطره باران آمده قدری هم گرم شد. عکسهائی را که پریروز در منزل آرشیدوشس انداخته بودیم، برای آرشیدوشس فرستادیم. از قراری که به عرض رسید، آرشیدوشس خود با اطوموبیل و آدمهایش با راه‌آهن رفته‌اند به پاریس. بعد از بیدار شدن از خواب، نماز خوانده و لباس رسمی پوشیدیم. در ساعت چهار و نیم بعدازظهر وزیرمختار بلژیک شرفیاب شد. این وزیرمختار که در کُنطرکسویل آمده و مهمان ماست، همان است که در اطریش مأمور و در وین او را دیده بودیم. پیغامهای پادشاه بلژیک را آورده؛ ما هم جوابی که می‌بایست

داده؛ فردا ناهار این جا آمده و فردا عصر مرخّص شده می‌رود. بعد رفتیم بیرون قدری تیراندازی نموده و قدری گردش کرده در بعضی دکانها خرید نموده نزدیک غروب آمدیم بالا؛ شب، بعد از شام، آقا سیّد حسین‌آقا روضه خوانده؛ وزیردربار پیش ما بود. اعلم‌الدّوله اسبابهائی را که روز خریده بودیم، سیاهه نموده به خازن‌السّلطان تحویل داده حالا او مشغول روزنامه نوشتن و ما مشغول صحبتیم.

## دوشنبه ششم جمادی‌الاولی ــ اقامت در کنطرکسویل

صبح پس از نماز و دعا و خواندن زیارتنامه‌ها، خاصّه‌خان را احضار نموده؛ پس از اصلاح، لباس پوشیده رفتیم پائین مشغول خوردن آب و گردش شدیم. جناب اشرف صدراعظم پیش از ما پائین آمده و شروع به خوردن آب [۱۲۸] کرده؛ گردش‌کنان به بعضی مگازنها رفته قدری خرید کردیم. درضمن با وزیردربار صحبت داشته؛ وزیردربار مرخّصی گرفت که با شمس‌الملک و شهبازخان امروز برود به شهر نانسی؛ مرخص فرمودیم. نزدیک ناهار آمدیم بالا؛ جناب اشرف صدراعظم مهمان دارند یعنی با سفیر بلژیک که آمده است، ناهار می‌خورند. ما بعد از ناهار، قدری استراحت نموده بعد برخاسته نماز خوانده رفتیم پائین در پارک؛ به محلّ تیراندازی رفته چند تیر بسیار خوب انداختیم. بعد سوار شدیم رفتیم به یکی از دهات موسوم به شاطو دوماندر[۱]؛ جناب اشرف صدراعظم، سیف‌السّلطان و اعلم‌الدّوله در کالسکهٔ ما بودند. دکتر شنیدر با ممتازالسّلطنه و عیسی‌خان و مصدّق‌الملک و دو ابراهیم‌خان ملتزم رکاب بودند. مُسیو دو فرانس وزیرمختار فرانسه با زن و دخترش با مادام شنیدر و دخترش با یک نفر طبیب کنطرکسویل و دخترش در آنجا حاضر بودند. کدخدای آن ده را به حضور آورده

---

۱. Château de Mandres کاخ- قلعه‌ایست در ناحیهٔ Mandres-sur-Vair واقع در شمال‌شرق فرانسه در منطقهٔ لورن.

معرّفی کردند. محض تماشای[1] بچّه‌های مکتبی آنجا رفتـه بـودیم. قریـب دویـست نفـر دخترهای شش هفت ساله بودند که محض تقویت مزاج و بهره‌مند شدن از هـوای آزاد از محلهٔ یازدهم پاریس به این نقطه فرستاده شده‌اند؛ سه هفتـه مـی‌ماننـد، بعـد عـوض می‌شوند. این بچّه‌ها در حیاط ایستاده مثل یک فوج؛ وقتی که کالسکه‌های ما وارد شـد، هُوراها کشیدند. مُعلّمهٔ آنها به عین مثل یک نفر سرکرده در بالای سکّو ایستاده با دست و زبان و سُوت سُوتکی[2] که [۱۲۹] داشت، فرمانها داده آن فوج را بـه حرکـت درآورده مشقهای گوناگون به آنها می‌داد که اغلب برای تقویت مـزاج و مخـصوصاً بـرای قـوّت دادن سینه، خوبند. چند شیشه عکس از آنها برداشتیم. بعد در پـارک گـردش کـرده بـه محلّی که چای برای ما حاضر کرده بودند، رفتیم چای صرف نموده و عکّاس ریش بلند چند صفحه عکس آنجا از ما و ملتزمین و یکدسته از دخترها برداشته؛ کدخدا کتـابی را که اغلب سلاطین و بزرگان در آنجا اسم خود را ثبت می‌کنند، آورده امضاء کردیم و باز رو به ساختمانهای این اداره آورده، در هنگام عزیمت، اعلم‌الدّوله را با رئـیس ایـن اداره فرستادیم رفت بالا. در قصر، جای خواب بچه‌ها را دیده آمده عرض کرد که چهار پـنج طالار است؛ در هر کدام پنجاه تختخواب کوچک گذاشته‌اند، بسیار مرتّب نمره‌دار؛ و در گوشهٔ هر طالار، تختخواب ناظمه است که شب در آنجا می‌خوابد و کشیک دارد. اطاق دیگر، محلّ دسـت و رُوشـوئی اسـت؛ در روی سـکّویی طـولانی از دو طـرف اطـاق، ظرفهای متعدّد روشوئی قطار گذارده کیسه و حوله و صـابون و اسـتکان دنـدان‌شـوئی علیحده علیحده دست به دست نهاده؛ یک طـالار بـرای اطفـالی اسـت کـه فـی‌الجملـه کسالت بهمرسانده و بنای کوچک دیگری در خارج این ابنیه برای آنست که اگر احیانـاً بچّه‌ها مبتلا به مرضی بشوند که باید از سایرین جدا بمانند، آنجا می‌روند.

---

۱. اصل: تماشاهای

۲. اصل: صُوت صُوتکی

باری، فرمودیم فردا بچّه‌ها عید بگیرند و نان قندی برای ایشان [۱۳۰] خریده شود. انعام مرحمت فرمودیم و به رئیسهٔ این بنا نشان علمی مرحمت کرده در وقت سوار شدن به کالسکه، اعلم‌الدّوله فرمایشهای ما را ترجمه نموده به رؤسای حاضر گفتیم: «این بچّه‌ها انشاءالله ترقّی کرده، ترقّی آنها باعث ترقّی دولت فرانسه که در اعلی درجهٔ ترقّی است، خواهد بود.» غروب آمدیم منزل. حالا بعد از شام است. وزیردربار که از نانسی مراجعت کرده، امشب شرفیاب شده، یک عصاء و یک شیرینی‌خوری برای تقدیم حضور سوقات آورده. امروز چندین مرتبه جای او را خالی کردیم و فرمودیم البتّه باید یک روز برود و بچّه‌های امروزی را ببیند. امشب خودمان هم سر شام مهمان داشتیم. چلاوکباب صرف شد. بصیرالسّلطنه، حسام‌السّلطنه، ناصرالممالک [و] ناصرهمایون شرف حضور دارند. اعلم‌الدّوله با خازن‌السّلطان و ابراهیم‌خان نشسته مشغول ثبت هستند.

## سه‌شنبه هفتم جمادی‌الاوّلی ــ اقامت در کنطرکسویل

امروز تازگی چیزی نیست؛ مثل همه روز آب خورده راه رفتیم. قبل از ناهار، قدری تیراندزای کردیم. عصر، سوار شده رفتیم به ویطل. بعدازظهر، جناب اشرف صدراعظم مهندسی را که برای بستن سَدّ اهواز است، با نقشه و کارهای خود به حضور آورد. انشاءالله این سدّ را خواهیم بست. دو کرور لیرهٔ انگلیسی مخارج بستن این سَدّ است و فعلاً آن مقدار زمینی که زراعت می‌شود، قطع نظر از تمام مخارج و مصارف و حصص رعایا، یک کرور تومان دخل خواهد داشت و نهصد همچو [۱۳۱] قطعه زمین است. در ویطل قدری گردش کرده بعضی چیزها خریدیم و بعد چای صرف نموده سوار شده آمدیم. در وقت مراجعت، در یک نقطه از جنگل که خیلی مصفّا بود، چند صفحه عکس برداشتیم.

وقتی که منزل آمدیم، صدق‌السّلطنه از ویشی آمده بود؛ شرفیاب شد. اوّل شب، پس از نماز رفتیم به طه‌آطر و در مراجعت، شام خورده حالتمان بحمدالله خوب است.

## چهارشنبه هشتم جمادی‌الاولی ــ اقامت در کنطرکسویل

صبح پس از نماز و دعا، زیارتنامه‌ها را خوانده لباس پوشیده رفتیم پائین آب خورده گردش کرده به مگازنها رفته بعضی چیزها خریدیم؛ بعد بالا آمدیم؛ چای صرف نمودیم؛ دکتر شنیدر و دکتر دبُو شرفیاب شدند.

امروز عصر در محلّی که موسوم به پلاس دوکاروزل[1] است، نظامیها می‌آیند و عید بزرگی برای تشریفات ما تشکیل شده؛ از دیروز و دیشب جمعیت صاحب منصب و سوار و پیاده و دسته‌جات متعدّده و موزیک از شهرهای نزدیک و دهات اطراف با راه‌آهن یا با کالسکه‌ها آمده جمعیّت کنطرکسویل مثل آنست که دو سه برابر زیاد شده باشد.

لهذا بعد از ناهار و کمی استراحت، تقریباً چهار ساعت به غروب مانده سوار شده به محلّ مزبور رفتیم. جمعیّت فی‌الواقع زیاد و برای نشستن ما طاق بسیار بزرگ مزیّنی ترتیب داده جمعیّتی از محترمین و خواتین هم آنجا بودند. ما لباس نیم‌رسمی داشته، شمشیر هم حمایل کرده بودیم. از نوکرها جمعیّتی [۱۳۲] ملتزم رکاب بودند. سواره‌ها، پیاده‌ها انواع و اقسام بازیها و مشقهای نظامی نمودند و درضمن موزیکای مختلفه از هر گوشه زده می‌شد؛ مثلاً یکی از بازیها دویدن بود بلامانع و با مانع یعنی درضمن دویدن، پریدن از روی ...[2]. یکی دیگر آنکه طناب کشتی بسیار محکمی را از یک طرف نه نفر و از طرف دیگر نیز به همان عدّه سربازها گرفته از طرفین کشیده امتحان قوّت بازو نموده بالاخره یک طرف مغلوب و جمعیّت مغلوبین به روی هم در روی زمین سبزه‌زار غلطیدند. عکس این ورزش نیز معمول شده یعنی تیر باریک بلند محکمی را از هر

---

۱. Place du Carrousel عموماً جایگاهی است که در آن نظامیان حرکات نمایشی اسبهای خود را به تماشا می‌گذارند.

۲. جای یک کلمه در اصل، سفید گذاشته شده است.

طرف چند نفر چسبیده زور نموده می‌خواستند دستهٔ مقابل را عقب بنشانند؛ پس از مغلوب شدن یک دسته، دستهٔ غالبین دو قسمت شده همان کار را کردند تا بالاخره منحصر به دو نفر شد که یکی از آنها مغلوب و دیگری غالب آمد و به هریک از صاحب‌منصبان و اشخاصی که در این مشقها غلبه کرده بودند، خانمها و دخترها به دست خود شریطهٔ[1] ابریشمی مختلف‌الالوانی تعارفاً داده به بازوی ایشان بسته؛ این یادگاریها را محض افتخار تذکار روزگارهای گذشته در خانوادهٔ خود حفظ کرده نگاه می‌دارند. مشق سواره به انواع و اقسام معمول شده؛ اسب‌دوانی از روی مانع بلکه فی‌الحقیقه موانع، زیرا که دو سه جا طارمی گذارده یک جا مجسمه‌های انسانی شکل زن و مرد ردیف روی نیمکتها نشسته، یک جای دیگر میز غذاخوری بسیار طولانی و مفصّلی چیده بطریها و غیره در روی آن نهاده [۱۳۳] سوارها به ترتیب از روی این موانع می‌پریدند. یک اسب قزل[2] و یک کُرند[3] بود که بالنسبه ممتاز بودند و خیلی خوب پریدند. بعد، جمعیّتی از صاحب‌منصبان با نوک قدّاره درحین تاخت، دائره‌های متعدّده کاغذی را برداشته؛ در آخر وحله، مشق جنگ کرده سوار و پیاده حرکتهای نظامی و آتش‌کرده؛ بعضی سوارهای مصنوعی نیز بودند که اسب آنها را در میان جمعیّت برداشته و مثل فراریان گذرانده سوارهای غیرمصنوعی متّصل آنها را با قدّاره زده و دنبال می‌کردند. مجروحین مصنوعی را که به روی زمین گسترده بودند، سوارها برداشته و از میدان جنگ بیرون برده؛ اسبها در اطراف چوبهائی که عموداً در زمین کوفته بودند، چرخیده؛ مختصراً، بازیهای امروز بی‌تماشا نبود. پس از ختم این اعمال، به صاحب‌منصبان اظهار مرحمت نموده به اعطای نشانهای مناسبه قرین افتخارشان فرمودیم.

---

۱. به معنی بند (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

۲. اسب قرمز رنگ (به نقل از *فرهنگ* معین)

۳. اسبی که رنگش قهوه‌ای روشن باشد. (به نقل از *فرهنگ* معین)

بعد آمدیم منزل. پس از شام، شخص ویولون زنی را که موسوم به ژاُورژ سادلِژ بود، اعلم‌الدّوله به حضور آورده قدری ویولون زده. حالا با بعضی اجزای خلوت یعنی بصیرالسّلطنه، خازن‌السّلطان، حاجب‌السّلطان، حسام‌السّلطنه، احتساب‌الملک [و] ناصرهمایون نشسته مشغول صحبت هستیم. برادر ناصرهمایون، سیاوش‌خان هم شرف حضور دارند. مرادخان هم حاضر است. اسبابهائی که روز خریده بودیم، اعلم‌الدّوله ثبت و تحویل صندوقخانه داده بعد مشغول نوشتن روزنامه شد.

## [۱۳۴] پنجشنبه نهم جمادی‌الاولی ــ اقامت در کنطرکسویل

صبح پس از نماز و دعا و خواندن زیارتنامه‌ها پائین رفته آب خورده و گردش کردیم. درضمن گردش، با یک خانواده‌ای که از شهر آمین[۱] آمده بودند، آشنا شدیم؛ پدر و مادر و داماد و عروس و غیره بودند. داماد موسیو ژاُرژ مولیه، زنش مادام مولیه، پدرزن موسیو ادوار لویک، زنش مادام لویک با اجزای دیگر ازین خانواده که تماماً به حضور مشرّف و معرّفی شدند، خیلی خانوادهٔ نجیب خوبی بودند.

باری، قدری هم در مگازنها گردش کرده و بعضی چیزها خریده بعد آمدیم بالا. پس از ناهار، کمی استراحت کرده؛ عصر، سوار شده رفتیم به شاطو دوماندر؛ وزیردربار، ارفع‌الدّوله، حاجی امین‌الدّوله [و] دکتر شنیدر شرف التزام رکاب داشته؛ آقاها هم بودند. قبل از سوار شدن، مدیر روزنامهٔ فیگارو مُوسیو کامله در پارک شرفیاب و به توسّط دکتر شنیدر معرّفی شده؛ اعلم‌الدّوله در ابتدا مراتب مرحمت ما را به او ترجمه نموده ولی ما دنبال صحبت را خودمان گرفته و به فرانسه مدّتی با مدیر مزبور صحبت داشته اظهار مرحمت فرمودیم.

باری، سوار شده رفتیم به شاطودوماندر و از آنجا به محل شاگردهائی که شرح آنها

---

۱. Amiens شهری در شمال فرانسه واقع در منطقهٔ پیکاردی.

را سابقاً نوشته‌ایم رفته؛ اطفال مثل همان مرتبه مشقهای خود را نموده؛ آقاها، وزیردربار و ارفع‌الدّوله که در آن بار نبودند، حالا تماشا کرده نان قندی برای این بچه‌ها که دویست نفرند، مرحمت کرده بودیم آوردند به هر کدام یک دانه [۱۳۵] دادند. بعد سوار شده آمدیم و قبل از شام، کمی در پارک گردش کرده، حالا بعد از شام است. وزیر بقایا، حسام‌السّلطنه، حاجب‌السّلطان و بصیرالسّلطنه سیف‌السّلطان و ناصرالممالک حاضرند.

## جمعه دهم جمادی‌الاولی ـ اقامت در کنطرکسویل

امروز فقط یک گیلاس آب باید بخوریم. صبح برخاسته پس از ادای فرایض پائین رفته آب خورده و گردش کردیم. جناب اشرف صدراعظم قبل از ما پائین آمده بود و چون فردا از کنطرکسویل عازم به پاریس خواهیم شد، لهذا امروز اعلم‌الدّوله دوره افتاده به هر مگازن و دکّانی سر زده، تمام حق و حسابهای مردم را پرداخته به طوری که دیگر ابداً احدی یک دینار از حقوقش باقی نماند. ما گردش‌کنان به بصیرالسّلطنه فرمودیم باید رفت در مگازن بزرگی که در اینجا موسوم به بازار است؛ اغلب ایّام آنجا سری می‌زدیم؛ رفتیم و قصدمان آن بود که با فروشنده[ها] خداحافظی نموده ولی نمی‌دانیم چه شده بود: در یک نفر فروشنده خبر حرکت ما اثر مخصوصی کرده آثار غم و اندوه در وجنات حالش هویدا؛ بالعکس، پیرزنی که همه کس از او متنفّر است، خود را به جلو انداخته لاینقطع حرف زده پرگوئی می‌نمود. در این بین، اعلم‌الدّوله شرفیاب شده و عرض کرد که گردش کفایت نموده مبادا بیش ازین اسباب خستگی شده، بهتر آنست منزل رفته صرف چای کنیم. لهذا بالا آمده چای صرف نمودیم و پس از ناهار [۱۳۶] قدری استراحت کردیم. امروز صبح در یکی از مگازنها یک قسم گلاب‌پاش مخصوصی خریدیم که علی‌الظاهر اسباب نشان دادن دورنماست و آن را در برابر چشم تماشاچی نگاهداشته می‌گویند نگاه کُن؛ درضمنی که او سعی در تماشا دارد، دفعتاً به واسطهٔ اثر

پیچ مخصوصی، فوّارهٔ بسیار باریک آب به توی چشم ناظر پریده خیلی اسباب خنده و مضحکه است. با این اسبابها قدری شاهزاده ناصرالممالک و بعد بصیرالسّلطنه را درمعرض امتحان درآورده خیلی خندیدیم.

عصر هم سوار شده قدری در جاده‌های جنگل گردش کرده؛ جناب اشرف صدراعظم را برای ملاقات و مقصدی به ویطل فرستاده بودیم؛ لهذا او ملتزم رکاب نبوده در جنگل قدری با کالسکه رفتیم؛ بعد کمی پیاده شده؛ امروز به محلّ اجتماعات و آبادیها نمی‌رویم چون روز ۱۴ ژولیه است که فرانسه‌ها عید ملّت می‌گیرند. در جنگل، ارفع‌الدّوله و سیف‌السّلطان هم دورنمای کوچک را دیده و مَزهٔ پـرّش آب را در چشم چشیدند؛ به قدری اسباب خنده شده که حد نداشت. آقاها نیز ملتزم رکاب بودند. وزیردربار قبل از ما چون نماز نخوانده بود، با موسیو پااولی مرخص شده آمدند منزل. ما هم از عقب رسیدیم. شب را درست خوابمان نبرد و فردا صبح انشاءالله باید با راه‌آهن برویم به پاریس.

## شنبه یازدهم جمادی‌الاولی ـ [حرکت به طرف پاریس]

اقامت در کنطرکسویل تمام است و امروز به طرف پاریس حرکت می‌کنیم. [۱۳۷] چون شب را راحت نخوابیده بلکه هیچ نخوابیده بودیم، لهذا امروز صبح احساس به کسالت کرده در ساعت هفت از نصف شب گذشته باید سوار راه‌آهن بشویم و مسافت مابین کنطرکسویل و پاریس را که غالباً شش ساعت راه‌آهن است، ما در دوازده ساعت طی می‌کنیم و نزدیک غروب وارد پاریس خواهیم شد. معذلک، وقتی که در طرن نشسته و با کنطرکسویل خداحافظی کردیم، ساعتی چهل کیلومطر طی مسافت نموده؛ این سرعت و بیخوابی شب اسباب آن شد که کمی سرمان گیج رفته قدری حالتمان بهم خورده؛ اعلم‌الدّوله و سایرین حاضر بودند؛ آب سرد به سرمان زدند و کمی حالت عصبانی برای ما روی داده فی‌الجمله کسل هستیم. در راه‌آهن پرسیدیم عرض کردند

حاجی امین‌الدّوله و ناصرالملک به راه آهن نرسیدند و عقب مانده‌اند؛ چند ساعت بعد با طرن سریع خواهند آمد. نزدیک عصر در بین راه در یک اسطاسیون، طرن آنها که سریع بود آمد و گذشت و به سرعتی گذشته که فقط منظر اشخاص ایرانی را دیده؛ تمیز داده نمی‌شد که چه کسانند. حاجی امین‌الدّوله دستمالی حرکت داده؛ قبل از ما به پاریس رسیدند.

باری، در طرن هوا خیلی گرم بود؛ علاوه بر این، دُود و بخار راه‌آهن اسباب اذیّت بود. ناهار نتوانستیم درست صرف نموده؛ بعد از ناهار، محض مشغولیت، سیاوش‌خان و مرادخان و قلی‌خان شرفیاب شده فی‌الحقیقه اسباب انصراف خیال و حالتمان خوب شده و وقتی که نزدیک غروب [۱۳۸] به پاریس رسیدیم، حالمان به کلّی خوبست[1]. در گار از جانب رئیس جمهوری مأمور مخصوص محض پذیرائی مقدم ما حاضر شده؛ رئیس پلیس و مأمورین وزارتخانه‌ها بوده؛ از ایرانیهای خودمان جمعی شرف حضور داشته ازجمله دکتر جلیل‌خان مؤیّدالحکماء برادر اعلم‌الدّوله که چند روز قبل هم در کنطرکسویل شرفیاب شده یک دو روزی اقامت و بعد به پاریس مراجعت نمود.

باری، سوار کالسکه‌های دولتی شده با جمعیّت و گارد آمدیم تا پالاس هتل[2] که در خیابان شان‌الیزه[3] واقع است. در سه سال قبل هم در همین هتل منزل کرده تمام اطاقهای آن را می‌شناسیم. ملتزمین هرکدام در جای خود قرار گرفته؛ شب را چون به واسطهٔ حرکت راه‌آهن روز و نخوابیدن شب قبل خیلی خسته بودیم، راحت خوابیدیم.

## یکشنبه دوازدهم ـ اقامت در پاریس

امروز یکشنبه است و اغلب دکاکین در پاریس بسته و تعطیل است. صبح را از

---

۱. کذا فی الاصل

2. Palace Hôtel

۳. Champs-Élysées معروفترین و شاید زیباترین خیابان در پاریس.

خواب برخاسته پس از نماز و دعا، زیارتنامه‌ها را خوانده لباس پوشیدیم. جناب اشرف صدراعظم و سایرین شرفیاب شدند. هوا گرفته و گرم است ولی بعدازظهر شروع به باد و باران نموده طوفان بسیار شدیدی در هوا شده و این طوفان طوری سخت بود که بعضی آن را در روزنامجات درج کرده؛ بعضی جاها را صدمه زده بود. پس از انقضای طوفان و باران، هوا بسیار خوب شده؛ چهار ساعت بعد ازظهر سوار شده رفتیم به طرف جنگل؛ در آنجا گردش [۱۳۹] کرده اطراف دریاچه‌ها را دور زده بالاخره در کافه روایال[1] رفتیم. اعلم‌الدّوله که در منزل خواب مانده بود، از عقب رسید. به جناب اشرف صدراعظم که اینجاها را الحال در اوّلین دفعه می‌بیند، تماشا داده؛ در کافه روایال صرف چای و میوه نموده؛ بعد سوار شده؛ جمعیّت ژاندارم که ملتزم رکابند قریب شصت هفتاد نفر می‌شوند؛ در اطراف کالسکه‌های ما سواره آمده؛ پلیس‌های دوچرخه‌سوار همراهند. اوّل شب منزل آمده؛ بعد از ادای فرایض، شام خورده ولی شب را راحت نخوابیدیم؛ بی‌خوابی سرمان افتاد و در سه ساعت بعد از نصف شب بود که وزیردربار و اعلم‌الدّوله را احضار کردیم. کشیک بصیرالسّلطنه و مصدّق‌الملک و سیّد محمدخان بود. به اعلم‌الدّوله فرمودیم حالا ما درست دانستیم که عرض می‌کنی شبها را نمی‌خوابیم یعنی چه.

باری، نزدیک صبح قدری خوابمان برده و چند ساعتی خواب[2] راحت کردیم. امروز قبل از ظهر دیولافوا هم شرفیاب شده باز حالت ما را به دقّت دیده کاملاً خاطر ما را از سلامتی خودمان مطمئن کرده؛ شکر خداوند متعال را بجای آوردیم.

1. Café Royal

۲. اصل: خوب

## دوشنبه سیزدهم ـ اقامت در پاریس

صبح، جناب اشرف صدراعظم و سایر نوکرها شرفیاب شده؛ نظرآقا یمین‌السّلطنه با پسرهایش و نریمان‌خان [و] قوام‌السّلطنه هم به حضور مشرّف شده؛ آرشاک‌خان آجودان همایون هم اینجا و هم در کنطرکسویل به تقبیل آستان نایل شده؛ [۱۴۰] یمین‌السّلطنه مبتلا به فلج شده به عسرت حرکت می‌کند؛ قدری بنای گله‌گذاری را گذارد که دستخط تلگرافی ما اسباب مرض او شده؛ ما خیلی اظهار مرحمت به همگی فرمودیم. پسرهای لقمان‌الممالک هم که در پاریس تحصیل می‌کنند، شرفیاب شده؛ اعلم‌الدّوله مراتب مواظبت ایشان را در تحصیلات خود به عرض رسانید. پس از آن، قدری اسباب ازقبیل جواهر و ساعت و اسباب عکّاسی برای فروش آوردند؛ از ساعتها یکی را انتخاب فرموده خریدیم و انگشتری را که سابقاً خریده بودیم، دادیم حلقهٔ آن را عوض کرده نقره کنند. چند دستگاه هم اسباب عکاسی بسیار اعلی و یک دستگاه جهان‌نما و مقداری لوازمات این اسبابها را خریدیم. بعد از ناهار خواستیم استراحت کنیم، خوابمان نبرد. چهار ساعت از ظهر گذشته سوار شده رفتیم منزل موسیو لُوبه[1] رئیس جمهوری. جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، موثّق‌الدّوله، نیرالدّوله، دکتر شنیدر، ممتازالسّلطنه، دکتر لندلی و اعلم‌الدّوله ملتزم رکاب بودند. موسیو لُوبه را مثل سابق دیدیم؛ چندان تغییری نکرده خیلی پیرمرد خوش صحبت و بسیار آدم نجیب و ملایمی است. زن او را هم احضار کردیم، شرفیاب شد؛ خانم او نسبتاً قدری شکسته شده. این خانواده خیلی مهربان و نجیب و بسیار خوبند. بعد از ملاقات ایشان آمدیم منزل. پس از ده دقیقه، رئیس جمهوری با ملتزمین خود آمد منزل ما قدری صحبت داشتیم و بعد از رفتن او سوار شده رفتیم گردش. جناب [۱۴۱] اشرف صدراعظم را

---

۱. Émile Loubet رئیس جمهور فرانسه از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۶ م.

خواستیم همراه ببریم، عرض کرد بعضی کاغذهاست که باید روانه داشته لهذا اذن دادیم در منزل بماند. رفتیم به پارک مُنسو[۱] که ازجمله پارکهای بسیار مزیّن پاریس است. باغچه‌های گُل همه رنگ، چمنهای بسیار مفصّل، درختهای خیلی قشنگ و قشنگ‌تر از همه جمعیّت تماشاچیان و تفرّج‌کنندگان بودند که به قول شیخ سعدی که گفت: «آنجا پریرویان نغزند». ولی با آنکه امتیازشان بسیار عمده بود، از طرف ما احدی را پا نلغزیده قصد مراجعت به منزل فرمودیم. ولی قبل از آن به بُوا[۲] رفته و پاویلون آرمه نون‌ویل[۳] رفته عصرانه صرف نموده؛ در مراجعت با وزیردربار و سیف‌السّلطان و اعلم‌الدّوله که در کالسکهٔ ما بودند، قدری صحبتهای عارفانه داشته نزدیک غروب منزل رسیده؛ الحال شام صرف نموده؛ ناصرالممالک کلیّات سعدی را ورق زده، حسام‌السّلطنه صحبت نموده و اعلم‌الدّوله می‌نویسد. الحمدلله حالتمان بسیار خوب است. حسام‌السّلطنه بجز صحبت استاد مارطین چیز دیگری گویا امشب از حفظ نکرده است که عرض کند.

## سه‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاولی ـ اقامت در پاریس

امروز صبح برخاسته الحمدلله حالتمان خیلی خوب است و دیشب را خیلی راحت خوابیدیم. صبح، بعد از نماز و دعا و چای، جمع کثیری از فروشنده‌های مختلفه ازقبیل ساعت فروش، اسباب الکطریک فروش [و] تفنگ فروش آمده [۱۴۲] چند دستگاه ساعت و دیگهای متعدّد بسیار قشنگ و مفید خریده؛ ممتازالسّلطنه نجّاری را به حضور آورده و دستورالعمل ساختن اثاث‌البیت یک اطاق ناهارخوری را به او داده؛ دکتر شنیدر طبیب مخصوص گوش و بینی را که از شاگردهای بسیار ممتاز دیولافواست، به حضور آورده بینی ما را با آئینهٔ مخصوص در اطاق تاریک دیده عرض کرد فی‌الجمله وَرَمی در

۱. Parc Monceau از پارکهای معروف پاریس.
۲. Bois واژهٔ فرانسه به معنی جنگل.
۳. Pavillon d’Armenonville واقع در منطقهٔ شانزدهم پاریس محل برگزاری پذیرائیهای با شکوه است.

غشاء مخاطی نتیجه آنفلوانزا باقی است که به اندک تدبیر علاجی، زود رفع خواهد شد. بعد به اتفاق اعلم‌الدّوله جناب اشرف صدراعظم را دیده؛ امروز ناهار مهمان موسیو لُوبه رئیس جمهوری هستیم. نزدیک ظهر، جناب اشرف صدراعظم و نوکرهائی که آنجا مهمانند حاضر و شرفیاب شده؛ یک ربع از ظهر گذشته، سوار شده؛ موسیو لوبه و خانم او با جمعیّت مدعوّین منتظر مقدم ما بودند. خیلی خوب از ما پذیرائی کردند. مهمانی بسیار خوبی بود امّا به طور غیررسمی؛ معذلک در حیاط عمارت، دور تا دور سرباز و نظام ایستاده موزیک و سلام زده و در سر ناهار هم یک دسته موزیگانچی لاینقطع زده؛ بعد از ناهار، با رئیس جمهوری و خانمش صحبت داشته؛ رئیس‌الوزراء موسیو روویه[۱] و عیالش با سایر وزراء و اعیان نیز حضور داشته، تماماً معرّفی شده بودند. پس از صرف قهوه برخاسته آمدیم منزل. خواستیم قدری استراحت کنیم، خوابمان نبرد. برخاسته در بالکُن نشسته مشغول نوشتن بعضی دستخطها شده؛ یک دستخط تلگرافی [۱۴۳] هم به شعاع‌السّلطنه نوشتیم. چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته سوار شده رفتیم به موزهٔ گرون[۲]. در هنگام رفتن که جناب اشرف صدراعظم و سایرین ملتزم بودند، درخیابان روایال[۳] رسیدیم. جلوی مگازنی که در آنجا چراغهای الکطریک می‌فروشند، یک نوع چهلچراغی دیدیم که دور می‌زد؛ از بس خوشمان آمد فوراً محض آنکه مبادا آن محل را گُم کنیم، آدرس آنجا را در روی سردست پیراهن خودمان نوشتیم. باری، از آن محل گذشته و خیابانهای بزرگ را پیموده رسیدیم به موزهٔ گرون. در این موزه، مجسّمه‌های مومی گذارده شده؛ مجالس متعدّده و تفصیلاتی است که برای شرح آن یک کتاب نوشته شده است. طوری ساخته‌اند که ابداً با اشخاص زنده تفاوت نداشته

۱. Maurice Rouvier نخست‌وزیر فرانسه در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۵ م. متوفی به سال ۱۹۱۱ م.

۲. Musée Grévin واقع در محلهٔ نهم پاریس، مجسمهٔ برخی از شخصیتهای مهم سیاسی، فرهنگی و هنری فرانسه و دیگر کشورهای جهان را به نمایش می‌گذارد.

3. Avenue Royale

گاهی انسان به طوری فریب می‌خورد که حد ندارد. مثلاً بسا اتفاق می‌افتد که تماشاچیانِ بی‌حرکت را انسان، مجسّمه پنداشته و بعضی از مجسّمه‌ها را به جای تماشاچیانی که خسته و بی‌حرکت شده‌اند، می‌پندارد. مجلس مُردن ناپلئون در جزیرهٔ هلین[1] و نگاه نمودن ژنرال انگلیسی که مستحفظ او بود، اسباب عبرت شده، به وزیردربار فرمودیم وضع دنیا را ازین رو خوب می‌توان قیاس کرد. بعد، همه جا گردش نموده شبیه ژنرال اسطوسل[2] سرکردهٔ روس را که در پُرت آرطور محصور شده، جنگ و بالاخره تخلیه نمود، در آنجا دیدیم. در هنگام برآمدن آفتاب، طوری پرتوی خورشید، میدان پوشیده از کشتگان را روشن کرده بود، که ابداً [۱۴۴] تفاوتی با ماوقع نداشته خیلی تماشائی بود. بعد آمدیم منزل و پس از صرف شام، حالا وزیردربار، حسام‌السّلطنه، ناصرالممالک و بصیرالسّلطنه در حضور مشغول صحبت و اعلم‌الدّوله مأمور به نوشتن این سفرنامه است.

## چهارشنبه پانزدهم جمادی‌الاولی ــ اقامت در پاریس

صبح پس از نماز و دعا و زیارتنامه‌ها، لباس پوشیده؛ شب را درست نخوابیده بودیم؛ کشیکِ شمس‌الملک هم بود. در ساعت هشت یعنی چهار ساعت به ظهر مانده سوار شده رفتیم به باغِ وحوش و نباتات یعنی فی‌الحقیقه موالیه ثلثه اگرچه این باغ را ژاردن دِپلانت[3] یعنی باغ نباتات می‌نامند، ولی حیوانات و نباتات و معادن در آنجا گذارده و دیده شده، از روی آنها درس خوانده و تماشا می‌کنند. با این دفعه، سه دفعه تاکنون این باغ را تماشا کرده‌ایم؛ همان حیواناتی بود که سابقاً دیده بودیم شاید بعضی

۱. جزیرهٔ سنت هلن (Sainte-Hélène) واقع در اقیانوس اطلس.
۲. Général Anatoly Stössel ژنرال روسی که به عنوان عامل شکست روسها در Port-Arthur و سقوط این شهر بندری به دست ژاپن در ژانویهٔ ۱۹۰۵ شناخته شده است.
۳. Jardin des plantes واقع در محلهٔ پنجم پاریس.

طیور زیاد شده باشند؛ خیلی گردش کردیم. فیل بسیار بزرگی آنجا بود از فیل خودمان هم خیلی بزرگتر بود؛ ارتفاع او تقریباً دو برابر قامت انسان می‌شد؛ صداهای عجیب و غریب می‌کرد؛ قدری نان به او دادند؛ سر دو تا پا بلند شده دستها را به روی نَرده می‌گذاشت. چند صفحه عکس از او برداشتیم. صدراعظم هم [که] مبتلا به درد کمر است، آمد و فقط همان موزهٔ حیوانات را تماشا کرد؛ حیوانات زنده را دیگر ندید. در موزهٔ حیوانات، جمعی از ملتزمین که دوازده سیزده نفر بودند، در زیر فک [**۱۴۵**] باز آن[1] ایستاده باز جا باقی بود. سیف‌السّلطان و حسام‌السّلطنه و بصیرالسّلطنه از آنجا مرخص شده رفتند. بعد آمدیم منزل ناهار خورده بعضی اسبابهای الکطریک و غیره آورده بودند، بعضی خریدها نموده و بعضی سفارشها دادیم. لُپاژ هم قدری تفنگ آورده بود؛ ملاحظه کرده پنج قبضه تفنگ هم خریدیم. پنج شش ساعت هم خریده شد. عصر، سوار شده رفتیم به کافهٔ رُوایال؛ پس از صرف چای و عصرانه از آنجا رفتیم به تیراندازی کبوتر؛ چند تیر بسیار خوب انداختیم. دو دفعه دو کبوتر را با هم زدیم و تک‌تک چندین کبوتر را زدیم. بعد آمدیم منزل؛ شب را پس از شام، عکاسباشی یک دستگاه سینوموطوگراف آورده بود؛ پرده‌های قشنگ نشان داده شد ازجمله جنگهای روس و ژاپن و امثال آنها؛ شب را راحت خوابیدیم.

## پنجشنبه شانزدهم جمادی‌الاولی ــ اقامت در پاریس

صبح برخاسته رفتیم حمّام. حالتمان هم بحمدالله خوبست. قبل از ظهر، موسیو کوری[2] شرفیاب شده و رادیوم آورده بود که ملاحظه کنیم. در یکی از اطاقهای تحتانی مهمانخانه که خیلی تاریک بود، رادیوم را به ما نشان داده و امتحانات عدیده نموده؛

---

۱. احتمالاً یک سطر افتاده است.

۲. Pierre Curie فیزیکدان معروف فرانسوی (۱۹۰۶-۱۸۵۹ م.)

ازجمله خواص رادیوم آنست که ما چشمها را بهم گذارده و دست در روی چشمها محکم کرده معذلک وقتی که رادیوم را نزدیک دست می‌آورد چشمهای ما احساس به روشنی نموده در ظلمت کامله نزدیک بـه الماس کـه بـشود تـلألا آن را [۱۴۶] ظـاهر ساخته و حال آنکه در شیشه یا الماس بدل این اثر را نـدارد. بـاری، پـس از امتحانـات عدیده آمدیم بالا و موسیو کوری مجدداً شرفیاب شده خواستیم نشان یا انگشتری بـاو مرحمت کرده باشیم؛ اعلم‌الدّوله عرض کرد که تاکنون از هیچ دولت قبول نشان نکـرده و چیزی نمی‌خواهد فقط مبلغی وجه‌الاعانه برای انجمن معرفت پُرتِستان فرستاده شـود. بعد از ناهار قدری استراحت کـرده؛ جـواهر و اسـبابهای مختلفـه و تفنـگ و چیزهـای الکطریک آوردند؛ قدری انتخاب و سفارش فرموده؛ عصر سوار شده رفتـیم بـه وزارت خارجه؛ مفصلاً تمام دوایر این وزارتخانه را گردش کرده موسیو رویه و زنش در اطـاق تشریفات پذیرائی نموده صرف چای نمودیم. به کتابخانه و دفترخانـه‌هـای ایـن وزارت رفته ازجمله چیزهائی که در کتابخانه ضبط کـرده بودنـد صُـورت ارفـع‌الدّولـه بـود در کنفرانس لاهه و عکـس اعلـم‌الدّولـه در کُنفـرانس پـاریس. پـس از آن آمـدیم منـزل و بلافاصله باز سوار شده رفتیم به بوادوبولنی[۱] آنجا به پاویلون دارمه‌نویل؛ عصرانه صـرف شده اوّل شب آمدیم منزل. پس از نماز، سوار شده با جناب اشرف صـدراعظم و سـایر ملتزمین رفتیم به رصدخانه؛ رصدخانه را در هیچیک ازین سفرها ندیده بودیم؛ این بـود که دیدن آن لزوم داشته؛ دوربین بسیار بزرگی در یک محل ازین بنا دیده شد کـه طـول آن دوازده سیزده ذرع و قطر آن بیش از یک ذرع بود؛ [۱۴۷] تمام این دوربین با پایـه و اطاق و جمعیّت ما که در اطاق بودیم حرکت کرده به زیر آسمان یا به زیر سقف آمـده؛ در محل دیگر، برای رصد کردن ستارگان بایستی عمارت بـسیار مرتفعـی را کـه دارای پلّه‌کان تنگ پیچاپیچ بود بالا رفته تقریباً صد پلّه بیشتر بالا رفتیم؛ در آنجا ستاره را تماشا

---

۱. Bois de Boulogne جنگلی است با مساحت تقریبی ۸۴۶ هکتار واقع در حومهٔ غربی پاریس.

نموده؛ امّا چون محل تاریک، پلّه باریک و جمعیّت زیاد و وقت شام ما هم شده بود، لهذا زیاد نمانده آمدیم منزل شام خورده بعد از شام سینوموطوگراف آورده بودند تماشا کرده؛ شب را راحت خوابیدیم.

## جمعه هفدهم جمادی‌الاولی ــ اقامت در پاریس

صبح رفتیم حمّام. بعد اعلم‌الدّوله مشغول نوشتن روزنامه شد که دو سه روز بود عقب افتاده بود. صدق‌السّلطنه، امین‌حضرت و سیف‌السّلطان هم حاضرند؛ تفنگ تماشا می‌کنیم. امروز چندان حالتمان خوب نیست و مثل یک نوع حالت نوبه مخصوصی پیدا شده است که ابداً نمی‌گذارد برخاسته و سردماغ باشیم حتّی عصر هم سوار شدیم به جنگل رفته از بین راه برگشتیم. شب، وقت خوابیدن ریوند خورده شد که انشاءالله فردا آب کارلسباد بخوریم.

## شنبه هیجدهم جمادی‌الاولی ــ اقامت در پاریس

صبح برخاسته، اعلم‌الدّوله شرفیاب شد. آب کارلسباد خوردیم و بحمدالله حالتمان خیلی خوب شد. قبل از ظهر، جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار [۱۴۸] [و] ارفع‌الدّوله شرفیاب شده؛ علاءالسّلطنه و پسرش با برادر اعلم‌الدّوله[و] میرزا محمودخان که آتاشهٔ[۱] سفارت است و از لندن دو سه روز است آمده‌اند، شرفیاب شدند. قبل از ظهر بعضی اسبابها آورده بودند، انتخاب نموده و قدری خریدیم ازقبیل: پارچه و پتو و امثال آنها. بعد ازظهر هم اسباب زینت الکطریک اطاق حاضر کرده بودند، پسندیدیم و قرار شد برای فرح‌آباد بخریم. به اعلم‌الدّوله و ممتازالسّلطنه وزیرمختار خودمان در پاریس که از نوکرهای بسیار خوبست و کمال رضایت را از خدمات او داریم، فرمودیم عمل آنها را

---

۱. Attaché واژهٔ فرانسوی به معنی «وابسته»، یکی از رده‌های دیپلماتیک است.

تمام کرده بخرند. عصر سوار شده رفتیم به باکارا[1].

باکارا محلّی است که بلوار آلات را در آنجا عرضه داشته. آقاها، جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، امیرآخور، علاءالملک، ممتازالسّلطنه و اعلم‌الدّوله در رکاب بودند. در آنجا چند چهلچراغ و بعضی اسبابهای بلور انتخاب شده و به حاجی امین دارالضرب که شرف حضور داشت، سفارش دادیم که به همراهی موثّق‌الملک و خازن‌السّلطان آنها را خریده و بار بسته برای ما به طهران بفرستند. اسبابهای خیلی نفیس بود در آنجا؛ چند صفحه عکس هم برداشته شد. جناب اشرف صدراعظم یک چهلچراغ الکطریک خریده به ما پیشکش نمود. بعد سوار شده آمدیم منزل الحمدلله امروز حالمان بسیار خوبست و اگرچه ناهار را به بی‌میلی صرف نموده بودیم ولی شام را از روی اشتها خورده؛ [۱۴۹] حالا بعد از شام است؛ حسام‌السّلطنه و عمله‌جات خلوت حاضرند. عکاسباشی با شخصی که سینوموطوگراف آورده است مشغول حاضر نمودن و تماشا دادن. امروز بعضی تلگرافها و کاغذها هم رسیده بود. وزیرافخم و حاجب‌السّلطان به حضور آورده همه را خوانده و جواب داده؛ رئیس جمهوری عریضهٔ تشکر از قالی ممتازی که برای عیالش فرستاده بودیم نوشته و از جانب دولت فرانسه به جناب اشرف صدراعظم نشان درجهٔ اول لِژیون دُنُر[2] داده شده؛ اذن دادیم که قبول کند.

## یکشنبه نوزدهم جمادی‌الاولی ـ اقامت در پاریس

صبح برخاسته پس از ادای فریضه و خواندن دعا و زیارتنامه‌ها، لباس پوشیده و صرف چای کرده؛ نوکرها شرفیاب شدند. اعلم‌الدّوله قدری روزنامه خوانده؛ جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، مُوثق‌الدّوله و سایرین شرفیاب شده؛ ممتازالسّلطنه نیز که

1. Baccarat

۲. Légion d'honneur بالاترین نشان افتخار فرانسه که در سال ۱۸۰۲ م. توسط ناپلئون بناپارت بنیان گذاشته شد. این نشان در مواردی به افراد غیرفرانسوی نیز اهداء می‌شود.

بعضی فرمایشها با او داشتیم حاضر بود. شاگردهای مدرسه وَنسِن[1] را به حضور آوردند. اعلم‌الدّوله پسرهای ادیب‌السّلطنه را معرّفی نمود. نزدیک ناهار باز مثل دیروز قدری حالتمان بهم خورده به عین مثل نوبه است که اسباب اذیّت شده؛ دکتر شنیدر شرفیاب و قرار بر آن شد که امشب وقت خوابیدن قدری گنه‌گنه[2] بخوریم. ناهار چندان اشتهائی نداشتیم. بعد از ناهار قدری استراحت کردیم و ما را [۱۵۰] مُشت و مال دادند؛ حالتمان خوب شد و عصر سوار شده رفتیم به بوادوبلنی گردش مفصّلی کردیم. در کافه رُوایّال رفته صرف چای و عصرانه نمودیم. آمدیم منزل و شام را از روی اشتها میل نموده؛ حالا بعد از شام، مُوثّق‌الملک، ممتازالسّلطنه، آقا سیّد حسین‌آقا صحبت می‌کنند؛ غلام‌خان ایستاده؛ دکتر شنیدر در فکر فرو رفته؛ حسام‌السّلطنه قلم تراشیده اعلم‌الدّوله روزنامه می‌نویسد؛ عکاسباشی هم شرفیاب شده در باب اسباب عکّاسی که خریده‌ایم با مُوثق‌الملک گفتگو می‌کنند و ما فرمایش نموده در باب ارسال آنها به ایران دستورالعمل می‌دهیم. ناصرهمایون حاضر و سیّد محمّدخان حالا شرفیاب شد.

## دوشنبه بیستم جمادی‌الاولی ــ اقامت در پاریس

امروز بحمدالله حالتمان خوبست و چنانچه خودمان حدس زده‌ایم کسالت این دو روزه یک قسم نوبه عصبانی بوده که علاج آن خوردن گنه‌گنه است و چون دیشب وقت خوابیدن، اعلم‌الدّوله به ما گنه‌گنه داده است، انشاءالله امروز حالتمان تغییری پیدا نمی‌کند. قبل از ظهر، سوار شده رفتیم به بوادوبُلنی نزدیک میدان اسب‌دوانی بزرگ موسوم به لنگ‌شان[3] پیاده شدیم و چند صفحه عکس خوب از آبشار و غیره برداشتیم.

---

1. École Vincent

۲. داروئی که از پوست درختی به همین نام تهیه می‌شود. این درخت در آمریکای جنوبی می‌روید و بعد از کشف آمریکا، اسپانیائیها با خاصیّت پوست این درخت برای درمان تب آشنا شدند. با انگلیسیها کاشت این درخت در هند و با هلندیها در جاوه رواج پیدا کرد.

3. Longchamp

بعد، سوار شده آمدیم منزل ناهار خورده قدری استراحت کردیم. پنج ساعت از ظهر گذشته مجدداً [۱۵۱] سوار شده رفتیم به جنگل. ابتدا در پاویولن آرمه نون ویل صرف عصرانه و چای فرموده بعد با کالسکه مسافات بسیار زیادی را در جنگل پیموده از میدان لنگ‌شان گذشته و از میدان اسب دوانی اطویل[1] نیز عبور فرمودیم نزدیک غروب آمدیم منزل. پس از صرف شام، حالا که تقریباً یک ساعت به نصف شب مانده است، مرادخان و قلی‌خان حاضرند؛ سیاوش‌خان هم شرف حضور دارد؛ احتساب‌الملک و مُؤتمن حضور صحبت می‌کنند ولی طرف صحبت ما این دو نفر نیستند و اگر هم علی‌الظاهر این دو نفر باشند باز سخن را روی با صاحبدلان است. آقا سیّد حسین‌آقا هم پیش اعلم‌الدّوله نشسته است. اعلم‌الدّوله روزنامه می‌نویسد و آقا سیّد حسین‌آقا در این ضمن با او حرف می‌زند. جناب اشرف صدراعظم امروز مشغول آن بود که با یک کمپانی مخصوص قرار مخصوصی بگذارد و همین قسم ترتیبات دیگر در باب طرن رنار[2]. امروز در جنگل، صبح جناب اشرف صدراعظم همراه بود ولی عصر فقط وزیردربار و ناصرالسّلطنه و اعلم‌الدّوله و ممتازالسّلطنه بودند. در آنجا شمس‌الملک و عیسی‌خان هم شرفیاب شدند. امشب شام، وزیردربار و ارفع‌الدّوله مهمان بودند. مُوثّق‌الملک و اعلم‌الدّوله را هم مرخص فرمودیم به مهمانی منزل حاجی میرزا محمّد فیروزه فروش بروند که از ایشان و از شاهزاده موثق‌الدّوله و نیرالدّوله و وزیرافخم [۱۵۲] و مهندس‌الممالک و ممتازالسّلطنه و محتشم‌السّلطنه و حکیم‌الملک و امین‌دارالضرب وعده گرفته بود. بعد از شام مراجعت کردند.

## سه‌شنبه بیست و یکم جمادی‌الاولی ـ اقامت در پاریس

صبح از خواب برخاسته به مراسم همه روزه رفتار شده دو ساعت به ظهر مانده

1. Hauteville
2. Renar

رفتیم به مگازنهای لوور[۱]. جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار و بعضی از نوکرها همراه بودند. در دو طبقهٔ آن گردش کرده بعضی اسبابها خریدیم و نزدیک ظهر به منزل رجعت نموده. اعلم‌الدّوله را در لوور گذاشتیم که خریدهای ما را رسیدگی نماید؛ ابراهیم‌خان هم با او ماند. پس از ناهار قدری استراحت کرده عصر سوار شده رفتیم به ژاردن داکلیماطاسیون[۲]. صدراعظم چون در منزل بعضی کارها داشت که می‌باید گفتگو و تمام نماید، همراه نبود. جای او را در باغ مزبور مکرّراً خالی کردیم. واقعاً قطع نظر از تماشاهای معمولیّه، چیز تازه‌ای در آنجا دیده شد که خالی از اهمیّت نبود: اوّلاً یک فیل و دو گُوره‌خر وحشی آفریقا، دو سگ بزرگ و یک سگ کوچک را طوری تربیت کرده و بازی می‌دادند که اسباب تعجّب بود؛ مثلاً گوره خرها از توی حلقه پریده و گذشته؛ فیل به انواع و اقسام راه رفته و با سایر حیوانات مزبوره مجالس مجسّمه مانند عجیب و غریب ساخته؛ ثانیاً در قفس آهنی بزرگی که وسعت آن به اندازهٔ یک طالار بسیار بزرگ [**۱۵۳**] بلکه یک حیاط بود، هفت قلاده شیر بی‌قلاده و آزاد، شیرهای نر و مادّه، دو زنجیر خرس سفید بی‌زنجیر، دو کفتار و چهار پنج سگ و یک خرس کوچک بسیار مضحک را که اغلب به روی دو پا راه می‌رفت، رها کرده در وسط آنها شخصی بازیگر که جوانی بود به سّن سی سال میدان آمده این حیوانات را به انواع و اقسام احکامات داده حرکات و مشقها از آنها به ظهور رسانده با این شیرها [**طوری**] رفتار می‌کرد که شیرها مثل موش در مقابل گربه سر به اطاعت فرود آورده گاهی آنها را در روی زمین نزد هم خوابانده و خود به روی آنها غلطیده گاهی شیر را بدوش بلند نموده انواع و اقسام کُشتی‌ها با آنها گرفته و بازی داده؛ مختصراً خیلی باتماشا بود. بعد رفتیم به قهوه‌خانه که در همین باغ واقع است؛ در طبقه بالای آن رفته صرف چای نموده بعد

۱. Magasins du Louvre مغازه‌های اطراف موزهٔ لوور که غالباً آثار هنری و عتیقه می‌فروشند.
۲. Jardin d’Acclimatation باغ حیات وحش به مساحت ۱۵ هکتار در حومهٔ پاریس.

آمدیم به طالاری که در آنجا مهمانی عروسی بود؛ عروس و داماد شرفیاب حضور شـده به آنها اظهار تبریک نموده چند اشرفی و پنجهزاری محـض شـگون بـه آنهـا داده شـد. جمعیت مرد و زن مدعوّین که همه تا حدّی سرخوش هم بودند، رقصیده؛ بعـد آمـدیم به محلّی که میمونها بودنـد رفتـه؛ جـائی کـه مُجـسّمهٔ اسـب و چنـد زورق و بعـضی دورنماها گذارده بودند، تماشا کرده؛ در اطاق میمونها، قفـس حیـوان بـسیار کثیفـی کـه معروف به مورچه‌خوار است بود.

باری، آمدیم منزل؛ اوّل شب، آقا سیّد حسین‌آقا روضهٔ خوانـده شـام را در سـفارت [۱۵۴] خودمان مهمان هستیم. تقریباً یک ساعت از شب گذشته سوار شده رفتیم. تمـام ملتزمین حاضر؛ تبعهٔ دولت نیز در آنجا به تقبیل آستان مبارک نایل شده خطابه‌ای عرض کرده در بیرون سفارت تا مبلغی از طـرفین سـردر را چراغـان مفـصّل نمـوده دالانهـای روشن و پلّه‌کانهای مزیّن را بالا رفته در اطاقهای بسیار قشنگ وارد شدیم. ممتازالسّلطنه بعضی از تبعه را که تاکنون شرفیاب نشده بودند، معرّفی نموده؛ یک ظرف چینی سِـور[۱] که بسیار ممتاز بود تقدیم نموده؛ شام و موزیک بسیار ممتاز و فی‌الحقیقه ممتازالـسّلطنه همه چیزش ممتاز است. خیلی خوش گذشت. از خدمات ممتازالسّلطنه کمال رضـایت را داریم. یک ساعت به نصف شب مانده از سفارت بیرون آمده، جمعیت مـردم هـم در وقت ورود و هم در هنگام خروج بسیار زیاد و فریادهای شعف‌آمیز از تمام سینه‌ها بلند شده مثل همه وقت جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار و اعلـم‌الدّولـه در کالـسکه مـا بودند. آمدیم منزل و شب را راحت خوابیدیم.

## چهارشنبه بیست و دویّم جمادی‌الاولی ــ اقامت در پاریس

صبح پس از نماز و دعا، صرف چای نموده؛ درضمن، اعلم‌الدّوله روزنامـه خوانـده؛

---

۱. Sèvres نام محلّی در حومهٔ غربی پاریس که ظروف چینی تولید آن شهرت جهانی دارد.

بصیرالسّلطنه، صدق‌السّلطنه، امین‌حضرت [و] مُوثّق‌الملک حاضر بودند. جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار با ارفع‌الدّوله و سایرین هم [۱۵۵] شرفیاب شده؛ نزدیک ناهار سوار شده رفتیم به بوادوبولُنی؛ پس از گردش بسیار، در کافهٔ دوکاسکاد[۱] پیاده شده به طبقهٔ دویّم رفته؛ بعد آمدیم پائین خربزه‌های خوب حاضر کرده بودند، نخوردیم. سوار شده آمدیم منزل. پس از ناهار، قدری استراحت نموده عصر مجدّداً به جنگل رفتیم و در پاویلون آرمنونویل صرف عصرانه نموده؛ آقاها و شاهزاده‌ها با وزیردربار، ارفع‌الدّوله، علاءالملک، حاجی ناصرالسّلطنه و اعلم‌الدّوله شرف التزام رکاب داشته؛ نزدیک غروب منزل آمده؛ حالا پس از صرف شام، عیسی‌خان و یکنفر دیگر که در روی نیمکت نشسته است، حاضر؛ ناصرهمایون و برادرش سیاوش‌خان نیز شرف حضور داشته با مرادخان و قلی‌خان؛ اعلم‌الدّوله هم حاضر است.

## پنجشنبه بیست و سیّم جمادی‌الاولی ــ اقامت در پاریس

صبح برخاسته؛ هوا خیلی گرم بود؛ چای خورده بعد قصد داشتیم برویم به آنگن[۲]. تا حرکت کردیم، دیر شد. بعد رفتیم به اطویل؛ آنجا قدری گردش کردیم. چندین گرمخانه داشت. وزیردربار، بصیرالسّلطنه [و] دکتر شنیدر همراه بودند. بصیرالسّلطنه از شدّت گرما طوری مستأصل شده بود که نمی‌دانست چه بکند؛ بالاخره سوار کالسکه شده گفتیم بیائیم به منزل. موسیو پااولی ما را از راهی آورد که تا حال ندیده بودیم. خیالش این بود ما را به جائی ببرد که ناپلئون اوّل می‌خواست آنجا را برای پسر خودش درست کند؛ حالا ملّت [۱۵۶] آن جا را گرفته و می‌خواهند جزء بوادوبُلنی بکنند. آنجا

---

۱. Café de la Grande Cascade کافه رستوران معروفی در حومهٔ پاریس که زمانی استراحتگاه ناپلئون سوّم در ایام شکار بوده است.

۲. Enghien-les-Bains محلّی است در ۱۱ کیلومتری شمال پاریس معروف برای چشمه‌های آب معدنی و سالن قمارخانه‌اش.

نرفتیم؛ آمدیم منزل؛ اعلم‌الدّوله در گردش برای ادای وجوه منزل مانده بود و بعد قصد نموده بود به ما برسد، ممکن نشد. در منزل شکایت گرما را به اعلم‌الدّوله فرموده بعد لُخت شده؛ قدری اسباب آورده بودند، ملاحظه نموده؛ ناهار خورده کمی استراحت کردیم. بعد از خواب، اعلم‌الدّوله، شاهزاده عباسقلی میرزای ناصرالممالک و ابراهیم‌خان را فرستادیم بروند قدری مرکّب و کاغذ برای ما بگیرند. خودمان رفتیم به مگازن کریسطولف که اسباب ورشو دارند. قدری اسباب ورشو خریدیم. هوا خیلی گرم بود. جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار هم ملتزم رکاب بودند. آمدیم منزل. بصیرالسّلطنه و مؤتمن حضور و آقا سیّد حسین‌آقا بودند. لانطرن ماژیک[1] و فنوگراف آورده بودند قدری تماشا کردیم. آقا سیّد حسین‌آقا هم روضه خوانده خوابیدیم.

## جمعه بیست و چهارم جمادی‌الاولی ـ اقامت در پاریس

امروز هوا گرفته است و گرم و گاهی هم قطرات باران ترشّح می‌کند. امین‌حضرت عرض کرد صبح بسیار زود باران باریده است. با جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار هم گفتگو از شدّت گرما کردیم. اگر باران شدیدی ببارد هوا خوب می‌شود و همین قسم هم شد زیرا که سه ساعت [۱۵۷] از ظهر گذشته سوار شده رفتیم به موزهٔ لوور. در بین راه باران بسیار شدیدی گرفت با رعد و برق. در موزه رفتیم به طالاری که انکشافات جدیدهٔ شهر شوش و غیره را که متعلّق به ایران است در آنجا گذارده‌اند. چیزهای عجیب در آنجا بود؛ ازجمله مُجسّمهٔ سنگی زنی که از گردن به بالا شکسته و افتاده است؛ لباس این زن که در کمال مهارت و دقّت حجّاری شده است شبیه به همین لباسی است که الآن زنهای فرنگستان می‌پوشند و تاریخ آن مجسّمه سه هزار سال قبل

۱. Lanterne magique دستگاه نمایش تصاویر غیرمتحرّک که نخستین نمونهٔ آن در ۱۶۵۰ م. در آلمان اختراع شد.

از میلاد مسیح یعنی تقریباً پنجهزار سال قبل در ایران همین البسهٔ حالیّه فرنگستان معمول بوده؛ دیگر، تخته سنگ سیاه بلندی بود به شکل ستون که در بالای [آن] شکل معبود و پادشاهی را حجّاری کرده و در چهار طرف آن با خط میخی قوانین معمولهٔ آن وقت را ثبت و ضبط کرده‌اند[1]. اعلم‌الدّوله عرض کرد تاریخ آن شش هزار سال قبل ازین است. حجّاریهای طاق بستان را که با گچ قالبگیری کرده و در دیوار آنجا نصب نموده‌اند؛ وزیردربار عرض کرد بعین شبیه و معاین اصل آنست که دیده بود. به جناب اشرف صدراعظم ظروف قدیمی و اسلحهٔ ایران را که مال پنج شش هزار سال قبل بودند نشان دادیم و مدیر موزه، سکّه‌های قدیم و گلوبندهای طلا و اَلنگوی طلا و امثال آنها را که در زیر شیشه گذارده بودند نشان داد؛ با وجود آنکه چهار پنج هزار سال از روی آنها گذشته است باز خوبی [۱۵۸] زرگری و ساخت آنها قابل ملاحظه است.

باری، آمدیم منزل؛ حالا بعد از شام است؛ حسام‌السّلطنه [و] بصیرالسّلطنه به واسطهٔ بو کردن گُل، متّصل عطسه نموده علاوه بر این عسطه از بصیرالسّلطنه بعضی حرکات دیگر دیده می‌شود که خیلی اسباب خنده است. سبب این عسطه را شاهزاده ناصرالممالک که دیروز بعضی خریدها نموده است، خوب می‌داند. ابراهیم‌خان، سیّدمحمدخان، مرادخان و قلی‌خان هم شرف حضور دارند.

## شنبه بیست و پنجم جمادی‌الاولی ـ اقامت در پاریس

دیشب خیلی به ما بد گذشت ولی چون سلامتی برقرار است به هزار زبان شکر خدا می‌کنم. تقریباً نیم ساعت به نصف شب مانده که ناگهان پس از تجدید وضو قشعریرهٔ[2]

---

۱. منظور لوح حمورابی است متعلّق به هزارهٔ دوم پیش از میلاد که در سال ۱۹۰۱ م. در شوش یافته و به موزهٔ لوور منتقل شد.

۲. به معنی سرماخوردگی همراه با لرز. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

بسیار شدیدی عارض؛ متعاقب آن، تب آمده و تب رو به اشتداد نهاده یک درجه و نیم بالا رفت. تا صبح، تب و غِلق[1] و اضطراب باقی بوده خوابمان نبرد. وزیردربار، بصیرالسّلطنه، سیّدمحمّدخان، ابراهیم‌خان و اعلم‌الدّوله تا صبح نشسته ولی بحمدالله صبح عرق آمده و تب تا یک دو ساعت به ظهر مانده بکلّی قطع شد. دُکتر شنیدر و دکتر لندلی آمده؛ نوکرها همه شرفیاب شده؛ اعلم‌الدّوله قدری ریوند و آب کارلسباد به ما داد. عصر هم گنه‌گنه خوردیم. الحمدلله حال که بعد از شام است، حالتمان خوبست. تب نیامده و انشاءالله نخواهد آمد. صدراعظم شرفیاب شد؛ عکس خودمان که مُوشّح به دستخط [۱۵۹] بود به او دادیم. حاجب السّلطان و ممتازالسّلطنه و ممتازالدّوله با محتشم‌السّلطنه شرفیاب شدند.

## یکشنبه بیست و ششم جمادی‌الاولی ــ اقامت در پاریس

صبح برخاسته حالتمان بحمداللّه خیلی خوبست. جناب اشرف صدراعظم و سایرین شرفیاب شدند. قدری با صدراعظم خلوت نموده صحبت داشتیم. عصر سوار شده رفتیم به بوادوبُلنی در کافهٔ روایّال مهمان دکتر شنیدر بودیم. پس از صرف چای و عصرانه سوار شده آمدیم منزل. شب بعد از شام، مهمان ما مهمان دارد و ما پذیرنده از هر دو. شب را خوب راحت خوابیدیم. کشیکِ امیرآخور بود. اعلم‌الدّوله دعاهای وقت خوابیدن را خوانده خوابمان برد. بصیرالسّلطنه هم حاضر بود.

## دوشنبه بیست و هفتم جمادی‌الاولی ــ اقامت در پاریس

صبح قصد داشتیم برویم به آنگن باز اتّفاقاً نشسته قدری کسل شدم؛ بعد رفتیم به بوادُوبُلنی؛ آنجا با وزیردربار و اعلم‌الدّوله قدری راه رفتیم و علّت کسالت غالباً راه

۱. در *لغتنامهٔ* دهخدا «قلق» به معنای «بی‌آرامی» و «تشنّج» آمده است.

نرفتن است زیرا که بعد حالمان خیلی خوب شد. بعد آمدیم بـه منـزل. در منـزل ناهـار صرف نموده و کمی استراحت کردیم. موسـیو گروبـه[1] شـرفیاب شـد قـدری صـحبت کردیم. وزیردربار، وزیرافخم، ارفع‌الدّوله، علاءالسّلطنه و سایرین هـم شـرفیاب شـدند. بعد سوار شدیم [۱۶۰] رفتیم به بوادوبُولُنی و از آنجا به ا طویـل. وزیردربـار و حـاجی ناصرالـسّلطنه و اعلـم‌الدّولـه در کالـسکهٔ مـا بودنـد. آقاهـا و شـاهزاده‌هـا هـم بودنـد. ممتازالسّلطنه با جناب اشرف صدراعظم رفته بود. به جای او ممتازالدّوله ملتـزم رکـاب بود. در اطویل رفتیم به باغی که گرمخانه‌های[2] شهر پاریس در آن است. این باغ متعلّـق به ادارهٔ بلدی شهر است. تمام گلها و نباتات باغهای عمومی را از آنجا مـی‌آورنـد. نـود گرمخانهٔ بسیار بزرگ و سه هزار شاسی[3] در آنجاست. صد نفر باغبان دارد. به رئـیس آن سیصد و ده هزار فرانک مواجب داده می‌شود. دو میلیون و نیم فرانک مخارج ایـن بـاغ شده است و در سال، چهارصد و بیست و پنج هزار فرانک خرج آنها می‌شود. زمین آن مال شهر است. خیلی گردش و تماشا کردیم. وقت بیرون آمدن، به تمـام باغبانهـا انعـام مرحمت شد. آمدیم منزل. امروز حسام‌السّلطنه را عمـل یـدی کردنـد. دیـروز او را بـه محلی که در اطویل دکتر جلیـل‌خـان بـرادر اعلـم‌الدّولـه معـیّن کـرده بـود، فرسـتادیم. معین‌خلوت را هم با او عمل می‌کنند. بعضی از عمله‌جات خلوت ازقبیل ناصـرالممالک و آقا سیّد حسین‌آقا و بصیرالسّلطنه و مـصدّق‌الملـک رفتـه بودنـد و پـس از مراجعـت حکایت کردند که عمل خیلی خوب انجام گرفته؛ علاوه بـر اسـتعداد فتقـی، دو مـرض دیگر هم که یکی دوالی بیضه و دیگری قیل‌الماء[4] باشد، داشته است. او را بیهوش کرده

---

۱. در مورد این فرد اطلاعاتی یافته نشد. شاید کاتب اشتباه کرده و منظور «رویه» باشد کـه نخـست‌وزیـر فرانـسه است.

۲. منظور «گلخانه» است.

۳. Châssis واژه فرانسوی به معنی جعبه‌ای که در آن گُل گذارند.

۴. به معنی باد فتق (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

و عمل را در کمال خوبی [۱۶۱] درضمن نیم ساعت معمول داشته؛ دکتر جلیل‌خان هم می‌گفتند دست بالا کرده خیلی خوب مواظبت داشته است. ده دوازده روز باید آنجا بماند. باری، حالا بعد از شام است؛ سیّد محمّدخان آب برای وضو آورده؛ بصیرالسّلطنه صحبت داشته؛ خازن‌السّلطان سیاهه می‌خواند.

## سه‌شنبه بیست و هشتم جمادی‌الاولی ــ اقامت در پاریس

صبح وقتی که از خواب برخاستیم وزیر بقایا شرف حضور داشته؛ دکتر شنیدر و اعلم‌الدّوله شرفیاب شده اذن خواسته که به عیادت حسام‌السّلطنه رفته از آنجا به دواخانهٔ مرکزی پاریس؛ بعد از مراجعت، اعلم‌الدّوله تفصیل طرز ساختن کپسولها را به عرض رسانید.

باری، صبح پس از نماز و دعا صرف چای نموده دو ساعت به ظهر مانده سوار شده رفتیم به بُوادوبلنی در آنجا پیاده شده قدری پیاده حرکت کردیم. بعد سوار شده رفتیم به محلی که می‌گفتند در آنجا تماشاخانه‌ای بوده است متعلّق به زن ناپلئون. نزدیک ظهر آمدیم منزل. بعد از ناهار قدری استراحت کرده عصر مجدّداً سوار شده به جنگل و از آنجا رفتیم به ژاردن داکلیماطاسیون. قدری تماشای گلها و نباتات را نموده قدری هم تماشای حیوانات را کردیم. بعد رفتیم در عمارت این باغ، صرف چای و عصرانه نموده و پائین آمده مجدداً قدری پیاده حرکت نموده؛ بصیرالسّلطنه بچه دُرنائی را نشان داده؛ [۱۶۲] مدیر باغ عرض کرد که سی سال بود دُرناها در اینجا تخم می‌کردند ولی بچه درنمی‌آید و اینبار، اوّل دفعه است که بعد از سی سال این بچّه دُرنا دیده می‌شود. موشهای زیادی دیده شد که در آب شنا کرده می‌گذشتند. سه اسب کوچک را مجدّداً تماشا کردیم؛ این سه اسب که سابقاً یعنی چند روز قبل نیز دیده بودیم به بزرگی گوسفندند و خیلی قشنگ هستند. یکی اسب است پنجسال و نیم دارد؛ دو تای دیگر مادیان هرکدام تقریباً چهار سال؛ اعلم‌الدّوله تحقیق کرد این اسبها نژاد مخصوصی

نیستند که بتوانند زاد و ولد نموده و به همین قرار زیاد شوند؛ بلکه یک قسم اسبهای صغیرالخلقتند که از اسبهای کوچک متعارفی اتّفاقاً بوجود آمده؛ مدیر باغ یک سال است آنها را خریده قیمت هرکدام هزار فرانک است.

باری، نزدیک غروب آمدیم منزل. حالا بعد از شام است. خازن‌السّلطان آمد اسبابهای ابتیاعی را ابراهیم‌خان به او تحویل داده، اعلم‌الدّوله ثبت نمود. بصیرالسّلطنه و احتساب‌الملک که چند روز بود چشمش درد می‌کرد حاضرند. ناصرهمایون با برادرش سیاوش‌خان حاضرند و ما به زبان فرانسه گرم صحبتیم.

## چهارشنبه بیست و نهم جمادی‌الاولی ــ اقامت در پاریس

امروز در بوادوبلنی مهمان موسیو دوفرانس وزیرمختار فرانسه هستیم. صبح بالنسبه از همه روز زودتر برخاسته پس از نماز و دعا، صرف [۱۶۳] چای نموده؛ اعلم‌الدّوله را احضار فرموده؛ زیارتنامه را خوانده؛ بعد لباس پوشیده؛ جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، نیرالدّوله، وزیرافخم، موثّق‌الملک، امین‌حضرت و سایر نوکرها شرفیاب شدند. موثّق‌الدّوله برای تعیین منازل سه روز است به اسطاند رفته است. ما هم انشاءالله فردا خواهیم رفت. باری، صبح چند دستخط به طهران برای آصف‌السّلطنه و حاجب‌الدّوله و صدق‌الدّوله نوشته در پاکت معتمدالحرم گذارده روانه کردیم. دستخط احوالپرسی هم به حسام‌السّلطنه که در شفاخانه است مرقوم فرموده فرستادیم. نزدیک ظهر سوار شده رفتیم به مهمانی. جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار و اعلم‌الدّوله در کالسکهٔ ما بودند. شاهزاده‌ها و آقاها و تمام وزراء و سایرین نیز ملتزم رکاب به پاویلون آرمنونویل رسیده؛ در آنجا وزیرمختار مقدم ما را پذیرفته، عیالش نیز با عیال دکتر شنیدر آنجا بود. دکتر لندلی سه چهار روز است به اسطاند رفته است. باری، در پاویلون دارمنونویل ناهار صرف نموده؛ ملتزمین در طالار دیگر ناهار می‌خورند. چند نفر از فرانسه‌ها نیز با آنها مدعو بودند. ناهار ما که تمام شد، اعلم‌الدّوله را صدا کردیم و از بالا

مشغول جمعیّتی که در پائین در مهمانخانه نشسته ناهار می‌خوردند شدیم. یک مرد و زن بودند: مَرد لاغر و زرد رنگ، زن جوان و چندان زشت هم [۱۶۴] نبود امّا از شدت لاغری مثل عنکبوت. زن با دستهای باریک خود به همراهی آن مرد آنقدر غذا خوردند که اسباب تعجب شد. مثلاً ازجمله غذاها یک دوری سیب‌زمینی را مرد یکی بعد از دیگری بلعیده؛ اعلم‌الدّوله عرض کرد سبب لاغری آنها پُرخوری است. زن و شوهر نبودند. کرفس تازه را مثل سالاد صرف می‌نمودند.

باری، بعد سوار شده آمدیم منزل قدری راحت شده اسبابهائی را که از کریسطوفُل خریده بودیم یعنی اسبابهای ورشو را آوردند. بعد از ثبت و سیاهه، در ساعت چهار بعدازظهر دو نفر از جرّاحهای معروف فرانسه یکی پِرژِه[1] یکی طیری[2] شرفیاب شدند؛ در اطاق اعلم‌الدّوله ما را دیدند و مطمئن شدیم که بحمدالله بواسیر نداریم بلکه فقط دانه‌های بواسیر است که بودن آنها بملاحظه خونی که طبیعت گاهگاهی لدی‌اللزوم از آنجا دفع می‌کند بسیار خوب است. عصر چون اغلب نوکرها مشغول تدارک سفر فردا هستند، بیرون نرفتیم. شب، جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، ارفع‌الدّوله و سایرین مهمان حاجی نظام‌الدّوله هستند. اعلم‌الدّوله را نگاه داشتیم. حالا بعد از شام است؛ بصیرالسّلطنه [و] ناصرهمایون شرف حضور دارند. سیاوش‌خان، مرادخان و قلی‌خان حاضر؛ ما هم از بالای عمارت و از پنجره مشغول به آن هستیم که برای فقرای کوچه پول انداخته؛ حالتمان الحمدلله خیلی [۱۶۵] خوب است.

## پنجشنبه غرّه جمادی‌الثّانیه ـ حرکت از پاریس به اسطاند

دو ساعت و نیم به ظهر مانده سوار شده از پالاس هتل حرکت نموده به گار سن

---

1. Perget
2. Thiery

لازار[1] آمدیم و سوار راه‌آهن شده رو به اُسطاند حرکت کردیم. صبح اعلم‌الدّوله را خواسته به او فرمودیم قدری خود را کِسل احساس می‌کنیم. عرض کرد این محض آنست که امروز می‌خواهیم با راه‌آهن حرکت کنیم و فی‌الحقیقه همین طور هم بود؛ در ابتدای حرکت کمی حالتمان منقلب شد ولی بحمدالله طولی نکشیده بعکس سایر اوقات به کلّی حالمان خوب شد. در یکی از اسطاسیون‌ها[2] که راه‌آهن ایستاد، موسیو پااولی و کسانی که مرخص می‌شدند آمده خداحافظی نمودیم. ناهار را در همان طرن صرف نمودیم. نزدیک غروب وارد اسطاند شدیم. در سرحد فرانسه و بلژیک واگن مخصوص پادشاهی و ژنرال مهماندار با چند نفر صاحب‌منصب آمده؛ نصیرالدّوله وزیرمختار خودمان با حسن‌خان مستشار سفارت شرفیاب شدند. در اُسطاند پذیرائی مفصّلی از ما نمودند؛ تمام خیابانها را بیدق زده، کالسکه‌های درباری بسیار متعدّد، سوارهای نیزه‌دار، پلیس و سرباز زیاد با موزیک مقدم ما را پذیرفته؛ آمدیم تا منزل که پالاس هتل است. نماز را در طرن خوانده بودیم. در مهمانخانه که پیاده شدیم آن زنی را [۱۶۶] دیدیم که عاشق یک موزیگانچی هتل است؛ قدری شکسته شده است. شب بعد از شام، زودتر از همه شب و خیلی راحت خوابیدیم.

## جمعه دویّم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در اسطاند

صبح از خواب برخاسته؛ حالتمان بحمدالله بسیار خوبست؛ آب و هوای اسطاند خیلی مساعد و برای صحّت مزاج ما خوبست؛ همه چیز ما بهتر شده است؛ حتی اشتهامان نیز از دیشب به امروز خیلی تغییر کرده و خوب شده است. صبح پس از نماز و دعا، زیارتنامه‌ها را خوانده چای صرف نموده در بالکن قدری راه رفتیم و تماشای

---

۱. Gare Saint-Lazare یکی از ایستگاههای مرکزی راه‌آهن در پاریس که سابقهٔ ساخت آن به سال ۱۸۳۷ م. برمی‌گردد.

۲. Station واژهٔ فرانسوی به معنی ایستگاه.

دریا را می‌کردیم. اطاقهائی که در طول بالکن واقع است نصف آنها را اطریشی‌ها گرفته‌اند؛ نصف هم مال ماست. این منزل که حالا داریم نقطه مقابل منزلی است که در سفر اوّل داشتیم و این منزل در سفر اوّل مال آن دختر انگلیسی بود که با ناصرهمایون به منزل او آمده چای صرف نموده و تفصیل آن را در سفرنامهٔ آن سال نوشته‌ایم.

باری، پائین رفته پیاده در کنار دریا حرکت نموده به طرف بالا رفتیم. جناب اشرف صدراعظم همراه بود. اعلم‌الدّوله به واسطهٔ سردی هوا و نداشتن پالتو از التزام در این گردش استعفا داده مرخص فرمودیم که در منزل بماند. بعدازظهر، یک ثوب پالتو به او مرحمت فرمودیم و رفتیم به همان قهوه‌خانه که در سفرهای سابق آنجا می‌رفتیم[1]. موثق‌الدّوله هم آنجا [۱۶۷] آمد. چون راه دور است، برگشتن را ممکن نبود پیاده آمد، پس از صرف چای کالسکه خواستیم و چون کالسکه‌های خودمان نرسید، کالسکهٔ صدق‌السّلطنه و حاجی نظام‌الدّوله را که تازه آنجا وارد شده بودند، سوار شده آمدیم منزل. پس از صرف ناهار، در منزل قدری استراحت نموده؛ عصر باز پائین رفته در اطاق بیلیار[2] قدری تماشای بازی پیرمرد انگلیسی را که گویا کَر بود، نموده؛ کالسکه‌ها حاضر شده؛ سوار شده قدری در خیابانهای اطراف حرکت نموده؛ بعد به میان شهر و آبادی رفته از خیابانها گذشته به یک مگازن ظرف فروشی رفته قدری خرید نمودیم. بعد سوار شده در کنار دریا حرکت نموده تا بالاخره به قهوه‌خانهٔ معمولی رفته پس از صرف چای و عصرانه سوار شده آمدیم منزل. حالا بعد از شام است؛ سیف‌السّلطان، احتساب‌الملک، مُؤتمن حضور و ناصرهمایون با سیاوش‌خان شرف حضور دارند. ما گاهی با یکی از ایشان به فارسی و گاه با دیگری به فرانسه صحبت داشته؛ بعضی اسباب جواهر خریده بودیم؛ اعلم‌الدّوله ثبت نموده و حالا روزنامه را می‌نویسد.

---

۱. اصل: می‌رویم

۲. اصل: بیلار

## شنبه سیّم جمادی‌الثّانیه ـ اقامت در اُسطاند

الحمدلله حالتمان امروز خیلی خوبست صبح پس از نماز و دعا، اعلم‌الدّوله شرفیاب شده زیارتنامه‌هامان را خواندیم. امین‌حضرت هم حاضر بود. [۱۶۸] بعد از آن رفتیم بـه اطاق ناهارخوری برای صرف چای؛ وزیردربـار، موثّـق‌الدّولـه، نیّرالدّولـه، وزیـرافخم و علاءالملک هم شرفیاب شدند. خبر کردند وزیر امور خارجهٔ بلژیک شرفیاب مـی‌شـود؛ لباس نیمرسمی پوشیدیم. جنـاب اشـرف صـدراعظم او را بـه حـضور آورد؛ از جانـب پادشاه بلژیک احوالپرسی کرد. ما این وزیر را می‌شناختیم؛ سابقاً هم دیده بودیم؛ ما هـم از پادشاه احوالپرسی کردیم؛ پادشاه رفته است برای خوردن آب. بعد از مـرخّص شـدن او، پائین آمده قدری در کنار دریا گردش کرده؛ پس از آن پیاده رفتیم به محلّ تیراندازی کبوتر؛ جمعیّتی از گروبندان[1] در آنجا بودند که چند روزی است شرطبندی دارنـد. هـر کدام سی فرانک می‌دهند علاوه بر قیمت کبوتر و فشنگ و باید کبوتر را طـوری بزننـد که از محوّطهٔ معیّنه که پرچم کشیده‌اند، بیرون نیفتند. مبالغی بُرد و باخت می‌شـود؛ هـر کس بهتر از همه درآمد، شش هزار فرانک می‌برد و قس علیهذا. ما هم چند تیر انداختـه مکرّر دو کبوتر را با هم زده طوری که اسباب تعجّب و تحسین حضار شده بـی‌اختیـار همگی دست زده تمجید و تعریف می‌نمودند. هوا بسیار خوب است؛ گاهی هـم کمـی می‌بارد. بعد آمدیم منزل و قبل از شام چند دقیقه رفتیم پذیرائی آرشیدوشس اطریش که با دخترهایش در همین هتل منزل دارند. بعد از شام، در پائین [۱۶۹] مجلس رقص بـود قدری آنجا رفته تماشا کردیم؛ اعلم‌الدّوله عرض کرد صاحب‌منصب بلند قدی که جـزء مهماندارهای ماست میل به رقص دارد، مرخّص کردیم قدری رقصید.

---

۱. منظور کسانی که شرطبندی می‌کنند.

## یکشنبه چهارّم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در اُسطاند

صبح از خواب برخاسته نماز و دعـا خوانـده؛ بحمـدالله حالتمـان خیلـی خوبـست. قدری پائین رفته پیاده گردش کردیم؛ در جلوی هتل[1] رسیدیم به شخصی که مثل همـه ساله بادکُنَک می‌فروشد؛ قریب سی چهل بادکُنکهای بسیار نازک الاسطیکی[2] را بهم بسته یک دسته بسیار بزرگی تشکیل نموده و مهار آنها را در دسـت گرفتـه؛ مـا چـون بـه او رسیدیم تمام آنها را گرفته کلاه ابراهیم‌خان را به ریسمان آن بسته در هوا رها کـردیم و پنجاه فرانک انعام به آن فروشنده دادیم. بادکُنَکها کلاه را برداشته در هوا بلند شده و در سمت وزش باد روانه شدند؛ اگرچه خیلی بلند حرکت نمی‌کرد، ولی باز کسی بـه آنهـا دسترس نداشته رفته و در محوّطهٔ اسب‌دوانی افتاد. بچّه‌های کوچه دنبـال آن دویـده تـا وقتی که به زمین آمد آنها را قسمت نمودند؛ هر بادکُنک را یـک نفـر برداشـته بـه یـک سمت روانه شدند. کلاه ابراهیم‌خان در آن میانه می‌رفت؛ ابراهیم‌خان به گـرد آنهـا هـم نمی‌رسید.

باری، بعد رفتیم در کنار دریا قدری قدم زده؛ [۱۷۰] درضمن توی شن و ماسهٔ کنـار دریا خیلی از حیوانات کوچک دیده شد موسوم به مُول[3] که صدفی هستند بـه شـکل و اندازهٔ سوسک؛ جلد آن مثل پُوست باقلا باز شده مغز آن را می‌خورند و مـا هـم یعنـی تمام جمعیّت ما به کرّات ازآنها در جزء غذاها و سُس‌ها خورده‌اند. تفصیل ایـن غـذا را سابقاً اعلم‌الدّوله برای ما عرض کرده بود. بعد از پیاده‌روی و گـردش آمـدیم در اطـاق، بیلیار بازی کردیم. بعد، بالا به اطاقهای خودمان آمـده پـس از ناهـار قـدری اسـتراحت کردیم. دو ساعت بعد از ظهر، سوار شده رفتیم به اسب دوانی؛ جمعیّت خیلی زیاد بود؛

---

۱. اصل: هیطل

۲. Élastique واژهٔ فرانسوی معادل «لاستیکی» یا از جنس «لاستیک»

۳. Moule نوعی صدف سیاه رنگ که در فرانسه آن را طبخ کرده به عنوان یکی از غذاهای دریائی می‌خورند.

در میان جمعیّت، فاحشه‌ای بود انگلیسی که یکی از ملتزمین خیلی او را دنبال کـرده بـه اطراف او چون پروانه دور شمع می‌چرخید.

باری، چهار پنج دوره اسب دوانی را تماشا کرده؛ اغلب با جناب اشرف صـدراعظم شرط بسته و می‌بردیم. از آنجا آمدیم در شهر به آکُوارِیُم[1] رفتیم که در آنجا اقسام ماهیها و حیوانات بحری در حجرات عمودی در میان آب حرکت نموده جلوی آن یک تختـه شیشه واقع و تماشاچی‌ها از برابر آنها گذشته مثل این است که در دالان تنگ و تاریکی گردش نموده؛ ازجمله حیوانات عجیب یک نوع ماهی بود به بزرگی یک بشقاب بـسیار نازک دارای دُمی به طول دو وجب؛ در روی آن دُم، دُم دیگری به نصف طول دُم سـابق که [۱۷۱] منتهی به نیش شده؛ شخصی که مواظب این بناسـت مـی‌گفـت گزیـدن ایـن حیوان خطرناک و ازجمله چیزهائی است که در دریا خیلی بایـد از آن اجتنـاب نمـود. بدیهی است جُرأت نمی‌کرد دست را از طرف بالا داخل در این منبع آب نماید.

از آکُواریم بیرون آمده رفتیم به باغچهٔ بلدی قدری در آنجا گردیده؛ قهوه‌خانه‌ای بود که سابقاً هم یک دفعه آنجا را دیده بودیم. در توی چمن و میان درختها یک پیاله چـای صرف نموده از آنجا رفتیم به همان قهوه‌خانه‌ای که همه روزه می‌رویـم. در ایـن مواقـع ژنرال مهماندار و صاحب‌منـصبهای پلـیس و غیـره بـا سـوارهای زیـاد ملتـزم رکابنـد؛ وزیردربار و ارفع‌الدّوله و اعلم‌الدّوله هم همراه بودند؛ آقاها و شـاهزاده‌هـا هـم هـستند. باری، در آنجا عصرانه و چای صرف نموده آمدیم منزل. امشب را در کورسال[2]، مختص ما ساز و آوازی فراهم است. سوار شده اوّل شب رفتیم آنجا؛ جناب اشرف صدراعظم و سایرین که شام خورده بودند، ملتزم رکاب بودند؛ در آنجا چای مخصوصی برای ما تهیّه کرده بودند. لدی‌الورود و الخروج سلام ایرانی زدند. جمعیّت مرد و زن از قـرار سـیاهۀ

---

۱. Aquarium واژهٔ فرانسوی معادل «حوضچهٔ شیشه‌ای» یا «آبزیدان».

۲. Kursaal واژهٔ آلمانی به معنی تالار عمومی.

مدیر بیست هزار است که تمامی در میان یک بنا و در زیر یک سقف هستند؛ خواننده از ایطالیا آمده است؛ مردی است به سنّ سی و پنج سال تا چهل سال؛ شبی ده هزار فرانک گرفته [۱۷۲] می‌خواند؛ قدری خواند؛ درضمن ساز زده؛ واقعاً طوری می‌خواند که صدای او مشرف به موزیک اُرکسطری بود که اقلاً چهل نفر در زدن آن شرکت دارند. زنی روبروی ما واقع شده که فی‌الحقیقه جالب انظار بوده ولی از آنجا که گفته‌اند هر جا که پریرخی است دیوی با اوست، شوهری همراه داشت که از دیو هم کریه‌المنظرتر بوده؛ واقعاً آدم احمقی بود که زنی به این خوشگلی انتخاب نموده در صورتی که سگ به صورت خودش نگاه نمی‌کند. باری، تا ساعت دو نیم به نصف شب مانده آنجا بودیم و قبل از اختتام مجلس برخاسته آمدیم منزل. حالا مشغول شام خوردن هستیم؛ آقاها و شاهزاده‌ها با ما شام می‌خورند. بصیرالسّلطنه و خازن‌السّلطان شرف حضور دارند.

## دوشنبه پنجم جمادی‌الثّانیه ـ اقامت در اُسطاند

صبح برخاسته حالتمان بحمدالله خیلی خوب است. قبل از ناهار پائین آمده قدری کنار دریا گردش کردیم. جناب اشرف صدراعظم و سایرین شرف التزام خدمت داشته؛ ارفع‌الدّوله را مرخص کردیم برود به بلانکین برگ[1] و عصر برگردد. وزیردربار اذن گرفت که برود در توی شهر شاید قدری خرید کند. اعلم‌الدّوله را هم مرخص کردیم با او رفت. ناهار، وزیردربار، شمس‌الملک و صدق‌السّلطنه[2] پسر محتشم‌السّلطنه مهمان [۱۷۳] اعلم‌الدّوله بودند. بعد از ناهار، اعلم‌الدّوله شرفیاب شده؛ عصر سوار شده رفتیم توی شهر به مغازه‌های جواهری که صبح وزیردربار آنجا رفته بود، آمدیم؛ بعضی

---

۱. Blankenberge شهری ساحلی واقع در شمال‌غرب بلژیک در نزدیکی اسطاند.

۲. در متن «صدق‌السّلطان» آمده ولی باید اشتباه کاتب باشد چرا که صدق‌السّلطنه در فرانسه به هیئت همراه شاه ملحق شده و نام او بارها در این سفرنامه آمده است.

خریدها نموده از آنجا به چند مگازن دیگر رفته بالاخره سوار شده رفتیم به همان محـل چایخوری که همه روزه می‌رویم؛ آنجا عصرانه مهمان حاجی نظام‌الدّوله بودیم. نزدیـک غروب به منزل مراجعت کرده شب رفتیم طه‌آطر؛ بازی بسیار قشنگی بـود بـا رقـص و ساز و آواز؛ این دفعه، دفعهٔ هفتم است که به این طه‌آطر می‌آئیم؛ ولی در این سفر دفعـهٔ اوّل است. حالا نیم ساعت به نصف شب مانده است که از طه‌آطر مراجعـت کـرده؛ مـا مشغول شام خوردن شده؛ بصیرالسّلطنه صحبت داشته؛ آقاها و شاهزاده‌ها هم با ما شـام خورده؛ اعلم‌الدّوله که در طِه‌آطر برای ما ترجمه می‌کرد، حالا مشغول نوشـتن سـفرنامه است.

## سه‌شنبه ششم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در اُسطاند

صبح از خواب برخاسته؛ وقتی که لباس می‌پوشیدیم، بصیرالسّلطنه و امـین‌حـضرت شرفیاب شده؛ امروز سرمان را شُـستیم همـین‌طـور دسـتها و پاهامـان را؛ رفتـیم منـزل صدراعظم؛ شعاع‌السّلطنه تلگرافی عرض کرده بود؛ اعلم‌الدّوله ترجمه نمـوده و جـواب نوشت؛ بعد رفتیم پائین قدری گردش نموده و در کنار دریا به بالُن‌های کوچک هواگرد [۱۷۴] تیر انداخته زدیم. شمس‌الملک و بصیرالسّلطنه و عیسی‌خان و عکاسباشی امـروز رفته‌اند به بروکسل. بعد از ناهار قدری کاغذنویسی کردیم و به مجسّمه‌ساز دستورالعمل دادیم مجسّمهٔ ما را که ساخته است، قدری اصلاحات نموده؛ بعد سوار شده رفتیم توی شهر دکان عاج فروشی قدری خرید کردیم؛ از آنجا رفتیم بـه جنگـل در کنـار دریاچـه چند صفحه عکس انداخته؛ از آنجا رفتیم به قهوه‌خانه چای و عصرانه صرف نموده؛ بعد از آنجا رو به منزل آمده تا وسط راه پیاده پس از آن سوار بـه کالـسکه‌هـا شـده آمـدیم منزل؛ اعلم‌الدّوله را با اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه فرستادیم سـوقات خریـد کننـد. پس از شام در همین هتل مجلس رقص بود. در ساعت ده یعنی دو سـاعت بـه نـصف شب مانده اجزای مشکّل مجلس رقص وبانی‌ها شرفیاب شده؛ رفتیم به آن مجلـس کـه

در طالار بسیار بزرگ طولانی و مفصّلی است؛ جمعیّت زیاد بود امّا همه از نجبا و خانواده‌های محترمه؛ رقصیدند تماشا کردیم؛ دکتر لندلی هم با مادموازل شنیدر رقصید. جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، ارفع‌الدّوله و سایرین هم شرف حضور داشتند؛ نیم ساعت به نصف شب مانده بود که آمدیم[۱] بالا در منزل؛ خازن‌السّلطان [و] بصیرالسّلطنه حاضرند و تفنگی را که بصیرالسّلطنه از بروکسل آورده است تماشا می‌کنیم.

## [۱۷۵] چهارشنبه هفتم جمادی‌الثّانیه ـ اقامت در اُسطاند

امروز را در بلان کین برگ مهمان جناب اشرف صدراعظم هستیم. دیشب وزیردربار و ارفع‌الدّوله یک دو ساعتی برای تدارک مهمانی آنجا رفته و تهیّات لازمه [را] دیده بودند. ما با تمام جمعیّت خودمان و مهماندارهای بلژیکی سوار راه‌آهن شده؛ این طرن همان است که در برابر مهمانخانهٔ ما ایست نموده، اطاقهای بسیار قشنگی به آن بسته؛ و یکی از محاسن این راه این است که در کمال خوبی آهسته رفته بعین مثل آنست که انسان در اطوموبیل بسیار راحت و آرامی نشسته باشد؛ رفتیم؛ در هنگام ورود به بلان کین برگ، موزیک و سوار و سرباز با کالسکه‌های لازمه در آنجا حاضر بوده؛ از طرن پیاده شده رفتیم به مهمانخانه‌ای که در آنجا اسباب پذیرائی فراهم شده بود. جناب اشرف صدراعظم یک جفت ظرف بزرگ نقره و یک جعبهٔ نقره که شکل جنگهای ناپلئون در اطراف آن رسم شده و مجسّمهٔ سوارهٔ خود او در روی آن بود، پیشکش نموده؛ دو گلدان نقره مینای قشنگ، ارفع‌الدّوله تقدیم نمود. از تقدیمی‌ها خیلی خوشمان آمد. ناهار بسیار خوبی تهیّه شده بود. بعد از ناهار، با وجود باران ملایمی که می‌آمد، سوار کالسکه شده وزیردربار با اعلم‌الدّوله [۱۷۶] و بصیرالسّلطنه همراه بودند. رفتیم به کورسال؛ این محل در میان دریا واقع است. جمعیّت مردم زن و مرد بسیار زیاد

---

۱. اصل: مانده است که آمده بودیم

و متّصل به کالسکهٔ ما گُل باران کرده هورا می‌کشیدند. این دفعهٔ دویّم است کـه مـا بـه کورسال رفته‌ایم؛ یکی در سفر هزار و سیصد و بیست یکی حالا.

باری، عصر آمدیم به اُسطاند؛ شب را به طه‌آطر رفتیم. در طه‌آطـر بـازی تفنگـدارها بود که خود را به شکل کشیشان پر وَرَع و زهاد تقواپرست ساخته ولی چون گـرگ بـه لباس میش دو دختر را که در معبدی با سایر دخترها درس خوانده و تربیت مـی‌شـدند، فریب داده رُبوده بودند. در لُژ طرف دست راست ما یک زن و مرد نشسته بودند که زن تمام اجزای صورتش یک یک بی‌مثل و نظیـر بـوده ولـی مـن حیـث المجمُـوع چـون مجسمه بی‌جان به نظر درآمده ابداً ملاحت و گرمی نداشت؛ بالعکس در طرف چـپ و جلو دختری بود مو سیاه و سفید پوست که کمال ملاحت را داشته اسباب جذب قلوب و جلب انظار. باری، نیم ساعت بـه نـصف شـب آمـدیم منـزل؛ آنوقـت شـام خـورده؛ اعلم‌الدّوله دعاهای وقت خوابیدن ما را خوانده؛ شهبازخان حاضر بود.

## پنجشنبه هشتم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در اُسطاند

امروز را مهمان آرشیدوشس اطریش هستیم به این معنی که تمام [۱۷۷] شاهزاده‌هـا و خانوادهٔ سلطنتی در آپارتمان او موعودیم. صبح پائین رفتـه و گـردش نمـوده؛ وقـت ناهار رفتیم منزل آرشیدوشس؛ جمعی از شاهزاده‌ها و شاهزاده خانمهای دول مختلفه که در اُسطاند بودند مهمان بودند؛ ازجمله پسر سیّم امپراطور آلمان؛ شاهزاده‌هـای خودمـان بالتّمام با وزیردربار هم شرف حضور داشتند. بعد از ناهار، جواهرهای ما را آوردند آنجا تماشا کردند. در سر ناهار، آرشیدوشس خیلی صحبت و شوخی نمـوده؛ بعـد از ناهـار آمدیم منزل قدری استراحت کردیم؛ در ساعت چهار نمـاز خوانـدیم و پـسر امپراطـور آلمان به دیدن ما آمد؛ قدری صحبت داشتیم و اعلم‌الدّوله ترجمه نمود. بعد سوار شـده رفتیم توی شهر گردش نموده؛ یک دکّان عاج فروشی را به اعلم‌الدّوله نشان دادیـم کـه در مراجعت آنجا رفته خرید کنیم؛ از آنجا گذشته رفتیم به قهوه خانهٔ همه روزه؛ صرف

چای و عصرانه کرده بعد سوار شده رفتیم به دکّان عاج فروشی اسبابهای مختلفه خریده مراجعت به منزل کردیم و به اطاق بیلیار رفته؛ یک نفر ژنرال انگلیسی پیرمرد در آنجا بازی می‌کرد؛ خیلی تماشا کردیم. بعد آمدیم بالا؛ شب پس از شام، چهار نفر خواننده و سازنده[۱] که یکی کنطسی[۲] بود ینگی دنیائی[۳]، یکی پیانوزن امپراطور آلمان دو تای دیگر دو خواهر خواننده از اهالی هُنگری[۴]، شرفیاب شده قدری [۱۷۸] پیانو زده آواز خواندند. حالا نزدیک خوابیدن است؛ آقا سیّد حسین‌آقا و حکیم‌الملک و شهبازخان حاضرند؛ صحبت می‌دارند. ابراهیم‌خان و میرزا سیّد محمّدخان با مرادخان و قلی‌خان شرف خدمت دارند.

## جمعه نهم جمادی‌الثّانیه ـ اقامت در اُسطاند

صبح خواستیم حمّام برویم بعد منصرف شده نرفتیم. بعد وضو گرفته نماز خوانده و لباس پوشیده چای خورده رفتیم به پائین کنار دریا قدری گردش کردیم. بعد از ناهار قدری استراحت نموده، عصر سوار شده رفتیم به مگازن اُلدآنَگلند[۵] که در تمام شهرهای فرنگستان هست؛ قدری خرید کردیم. بعد رفتیم به محلّ چایخوری؛ پس از صرف عصرانه و چای آمدیم منزل. شب رفتیم طه‌آطر بازی کارمن[۶] بود. بعد از تماشاخانه آمدیم منزل؛ در طالار پائین مجلس رقص فامیلی بود از شاهزاده‌خانمها و شاهزاده‌های

---

۱. منظور نوازنده است.

۲. Comtesse واژهٔ فرانسوی که به عنوان لقبی برای خانمهای «اشرافی» یا «نجیب‌زاده» در اروپا به کار می‌رود.

۳. ینگی به زبان ترکی یعنی «نو» و ینگی دنیا نامی است که ترکان عثمانی به قارهٔ آمریکا داده‌اند. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

۴. نام دیگر کشور مجارستان

5.Old England

۶. Carmen اپرای کمدی معروف فرانسوی «کارمن» در ۱۸۷۵ م. توسط Georges Bizet در چهار پرده نوشته شد.

دول مختلفه؛ ما را وعده گرفته؛ گراندوشس فردریک که موسوم به ایزابل[۱] است با پسرش البر فرانسوا[۲] و دخترهایش که ماری گابریل[۳] و ایزابل[۴] و ماری آلیس[۵] باشند با پسر امپراطور آلمان و جمعیّت زیادی از محترمین بودند؛ درست ملاحظه کردیم دیدیم به وضع ایلیات خودمان رقصیده؛ بعین همان رقص است که ما چوبی می‌نامیم. باری، وقت خوابیدن آمدیم منزل تا دو ساعت از نصف [۱۷۹] شب گذشته در رختخواب خوابمان نبرد؛ اعلم‌الدّوله را احضار فرمودیم بعد خوابمان برده استراحت کردیم.

## شنبه دهم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در اُسطاند

صبح قدری پیاده راه رفته و کمی بیلیار بازی کرده؛ بعدازظهر، عید گُل است که آن را جنگ[۶] گُل نیز می‌نامند. ناهار آرشیدوشس و سایر شاهزاده‌ها و شاهزاده‌خانمها مهمان ما بودند؛ خیلی خوش گذشت. سه ساعت از ظهر گذشته رفتیم به جنگ[۷] گُل؛ خیابانها و معابر را تماماً زینت داده رشته‌های گُل در هوا از طرف به طرف دیگر آویخته شده؛ جمعیّت در طرفین پُشت هم ایستاده لاینقطع به کالسکه‌های ما گـل بارانده؛ رفتیم تا محلّی که برای ما ترتیب داده و طاق بسته بودند؛ در آنجا به محض ورود و ایستادن، سبدهای پُر از دسته گُلها را در برابر پای ما به زمین نهاده ما به نفس نفیس مشغول زدن

---

۱. Grande-duchesse Élisabeth شاهزاده‌خانمی آلمانی است که به سن ۲۰ سالگی در ۱۸۸۴ م. با سرژ آلکساندرویچ کوچکترین پسر تزار روسیه آلکساندر دوم ازدواج کرد. همسرش در ۱۹۰۵ م. ترور شد و احتمالاً در این سفر که مظفرالدّین شاه او را ملاقات کرده، الیزابت با بقیهٔ خانواده‌اش به اروپا آمده تا در امنیت باشد. چهار سال بعد در ۱۹۰۹ م. الیزابت صومعه‌ای را بنیاد گذارد و زندگی‌اش را تا پایان عمر یعنی ۱۸ ژوئیهٔ ۱۹۱۸ وقف مسیحیت کرد.

2. Albert-François
3. Marie-Gabrielle
4. Élisabeth
5. Marie-Alice

۶. اصل: جنگل
۷. اصل: جنگل

گل شده؛ وزیردربار، موثق‌الدّوله، نیرالدّوله، وزیرافخم، وزیر بقایا، آقاها و شاهزاده‌ها و اعلم‌الدّوله هم کمک نموده؛ هر کس که در برابر ما ایستاده و کالسکه را نگاهداشته گُل می‌انداخت، اقلاً سی دست برای انداختن به طرف او بلند شده طوری می‌شد که پس از چند لمحه مکث در زیر خرمن گُل غرق شده از میدان جنگ در رفته می‌گذشتند. در آن میانه یک نفر هم با کالسکه‌ای مزیّن از گُل آمد [۱۸۰] و چند گُلی زد ولی ما هم خوب تلافی کردیم.

باری، پس از این عید رفتیم به کورسال رقص بچه‌ها بود؛ دخترهای کوچک از سه تا ده دوازده ساله هر کدام در روی صفحه‌ای که چند پلّه داشت، صندلی بزرگی تخت مانند برای ما گذارده وقتی که در روی آن نشستیم، اطفال که عدّهٔ آنها از چند صد نفر متجاوز بود، به ترتیب مخصوص صف کشیده دو به دو راه رفته به پایهٔ سریر ما که می‌رسیدند، دسته گُلی در قدم ما گُذارده؛ تمام آنها به این ترتیب گذشته؛ پس از آن مشغول رقص شدند؛ خیلی قشنگ بود. شب خواستیم برویم تماشای آتش‌بازی، چون خسته بودیم موقوف کردیم و فقط از بالکن تماشا کردیم. حالا در رختخواب رفته‌ایم که انشاءالله به سلامتی بخوابیم. سیف‌السّلطان ایستاده صحبت گل بازی امروز را می‌کند و اعلم‌الدّوله هم روزنامهٔ این دو سه روز را که تاکنون به واسطهٔ کثرت مشغلهٔ او عقب افتاده بود، می‌نویسد. انشاءالله فردا می‌رویم به لیژ[۱] و از آنجا به ویشی.

## یکشنبه یازدهم جمادی‌الثّانیه ـ حرکت از اُسطاند به لیژ

صبح زود برخاسته دیگر خوابمان نبرد؛ نماز خوانده؛ اعلم‌الدّوله را احضار کردیم که بنشیند و صحبت کند؛ عرض کرد شب را نخوابیده‌ام؛ مرخص فرمودیم برود بخوابد؛ بعد از رفتن او ما هم دراز کشیده [۱۸۱] و قدری ما را مشت و مال دادند، خوابمان برد؛

۱. Liège شهری در شمال‌شرق بلژیک.

تا دو ساعتی خوابیدیم؛ بعد بیدار شده چای صرف نموده؛ اعلم‌الدّوله آمد زیارتنامه‌ها را خواندیم. وزیردربار شرفیاب شده حدیث کساء را با او خواندیم. هوا خیلی خوب بـود؛ روی بالکُن قدری راه رفتیم. چند تلگراف به ولیعهد و شـعاع‌الـسّلطنه و سـالارالدّوله و عضدالسّلطان فرمودیم. در منزل صدراعظم رفته و صـحبت داشـته؛ دبیرحـضور شـرف حضور داشت. در ساعت ده که دو ساعت به ظهر مانـده اسـت، آمـدیم بـرویم در سـر پله‌ها آرشیدوشس و دخترهایش محض خداحافظی ایستاده بودند؛ ما را بدرقـه کردنـد؛ ما هم خداحافظی نموده سوار شده رفتیم به گار.

در کالسکهٔ خودمان جناب اشرف صدراعظم، وزیردربـار و اعلـم‌الدّولـه بودنـد. مـا مشغول خواندن دعا و صدراعظم با وزیردربار مشغول خواندن آیـه‌الکرسـی شـدند. در گار سوار طرن شده راه‌آهن خوبی بود؛ حرکت کردیم پنج از ظهر گذشـته رسـیدیم بـه لیژ. در راه مترصد بودیم که حالت عصبانی عارض شده امّا الحمدلله عارض نشده خیلی هم خوش گذشت. در هنگام ورود به شهر لیژ، در گار، سرباز و موزیک و پذیرنده‌ها بـا حاکم شهر حاضر شده؛ واقعاً پذیرائی بسیار خوبی کردند. هـوای لیـژ هـم گـرم اسـت. حاکم لیژ شخص پیر مردی است که تقریباً هفتاد سـال دارد؛ [۱۸۲] قـد کوتـاه و ریـش سفید و خیلی آدم خوبی است؛ لباس رسمیش فراک بود؛ به اعلم‌الدّوله فرمودیم خیلـی شبیه به مرغ کباب شده است؛ وقتی که فرنگی‌ها مرغ کباب شده می‌آورند پاهـای آن را شکسته و استخوان سینه‌اش را هم مقوّس‌تر کرده آن را دور خـود جمـع نمـوده شـکل مخصوصی می‌گیرد. وارد منزل که عمارت حکومتی بود شده؛ این عمارت از هزار سال قبل وجود داشته؛ در چهارصد سال قبل آن را مجدّداً بنا نموده در هـر وقتـی تعمیـرات لازمه نموده‌اند؛ خیلی عمارت مجلّلی است. بعد از شام، در برابر این عمارت که میـدان بسیار وسیعی است، جمعیّت بسیار زیاد در اطراف مجتع شده منتظر تماشای آتشبازی و غیره شده؛ آن جمعیّت سی چهل هزار نفر می‌شد؛ و از یک گوشهٔ میـدان پـس از ورود چند سوار و موزیک، دستهٔ سربازها که هریـک مَـشعل یـا فانوسـی در دسـت داشـتند،

نمایان شدند و به ترتیب معیّن آمده؛ عدهٔ آنها را گفتند دو سه هزار نفر است؛ سوار و پیاده بیدقهای شهرهای مختلفهٔ بلژیک و دسته‌جات مأمورین آن شهرها که به اکسپوزیسیون[1] لیژ آمده‌اند، با بیدقهای دولتی و بیدقهای ایران دیده شده؛ درضمن آتشبازی بسیار قشنگی نمودند؛ و این تشریفات قریب یک ساعتی طول کشیده؛ بعد از آنجا به محلاّت دیگر شهر روانه شدند؛ و ما یک ساعت به نصف شب مانده [۱۸۳] خواستیم بخوابیم؛ ابتدا در اطاقهای خودمان ولی بعد به ملاحظهٔ صدای مردم و گمان آنکه درست خوابمان نخواهد بُرد، به طبقهٔ بالا که اطاقهای آقاها بود رفتیم و آنجا درصدد ترتیبات خوابیدن برآمدند؛ آقاها و شاهزاده‌ها لُخت بودند؛ آنها را به طبقهٔ پائین فرستادیم و تختخوابهای آنها را؛ مشغول بردن بودند که اعلم‌الدّوله رسیده عرض کرد این اطاق چون گاز در آن سوخته شده است، برای خوابیدن خوب نیست و صداهای پائین هم قطع شده لهذا مجدّداً به طبقهٔ پائین آمده و مجدّداً آقاها را که در آنجا باز برای خوابیدن تقریباً عُریان شده بودند، بیرون کرده در آنجا راحت تا ساعت هشت صبح خوابیدیم که کلّیتاً و تقریباً هشت ساعت شد.

## دوشنبه دوازدهم جمادی‌الثّانیه ــ در لیژ

صبح جناب اشرف صدراعظم و حاکم شهر که صاحبخانهٔ ما بود شرفیاب شده؛ دو ساعت به ظهر مانده سوار شده رفتیم به تماشای اکسپوزیسیون. در اکسپوزیسیون که چندان غیرمفصّل هم نیست قسمت ایران و روسیّه و انگلیس و عثمانی و ژاپن را تماشا کرده و قسمت بلژیک را هم دیدیم؛ در قسمت خودمان قدری نشسته شربت خورده عکس ما را انداختند؛ قنسول ما که کوطورمانس باشد رئیس این قسمت است؛ دو ظرف بلور [۱۸۴] ممتاز تقدیم کرد. بعد رفتیم به محلّی که بایستی ناهار بخوریم. در قطعات

۱. Exposition واژهٔ فرانسوی به معنی نمایشگاه

اکسپوزیسیون هم قدری خرید کردیم. پس از ناهار کمی استراحت نموده بعد مجدداً سه ساعت از ظهر گذشته به قسمت اطوموبیل‌های اکسپوزیسیون رفته؛ هوا خیلی گرم بود؛ مکث زیادی نکردیم؛ کالسکه‌ها را حاضر کرده سوار شده و چون در وقت آمدن، اسبهای کالسکه‌ها را روی پُلی که به محل اکسپوزیسیون می‌رفت گَهگیری[1] کرده بودند، لهذا در آن کالسکه ننشسته با جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار و اعلم‌الدّوله کالسکه دویّم را که مال آقاها بود سوار شده؛ ما را در محلی که در آنجا بعضی تماشاهای ولایتی برای ما حاضر کرده بودند [**بردند**]؛ چون هوا خیلی گرم و زمان حرکت نزدیک شده بود، مَکث نکردیم آمدیم در گار سوار طرن شده؛ در ساعت پنج طرن حرکت کرد رو به ویشی می‌رویم؛ حالا بعد از شام، مهماندارهای بلژیک و نصیرالدّوله وزیرمختار خودمان در سرحد بلژیک و فرانسه آمده با ایشان خداحافظی کردیم؛ پیاده شده مراجعت کردند. ممتازالسّلطنه وزیرمختار خودمان در خاک فرانسه شرفیاب شده است. حالا نزدیک خوابیدن است؛ با ناصرالممالک و حاجب‌السّلطان و شهبازخان مشغول مشاعره شده و اعلم‌الدّوله در حضور مشغول نوشتن این روزنامه است. امروز [۱۸۵] در اکسپوزیسیون می‌خواستیم برویم به قسمت اطوموبیل‌ها که به تفصیل آنجا را دیده شاید هم اطوموبیلی بخریم ولی کوطورمانس ما را مُجدداً به قسمت ایران و رُوس برده هوا گرم و اعلم‌الدّوله متّصل از عقب عرض می‌کرد مبادا این هوا صدمه بزند، برویم. باری، وقتی که بیرون آمده خواستیم سوار کالسکه‌ها بشویم آن وقت یک توپ کوچک خوبی را که پیاده شده و اجزای منفصلهٔ آن به روی دوش حمل و نقل می‌شوند آورده پیشکش کرد. باری، کلیتاً در لیژ به ما بد نگذشته از خدمات حاکم شهر و نصیرالدّوله کمال رضایت خاطر را داریم.

---

۱. به معنی کج‌خلقی و کم طاقتی و بداخلاقی

## سه‌شنبه سیزدهم جمادی‌الثّانیه ــ ورود به ویشی

امروز در راه‌آهن هستیم و شب وارد ویشی خواهیم شد. راه‌آهن بد نیست؛ به ملایمت می‌رویم؛ فقط اتفاقی که افتاد این بود که از چند تونیل[1] گذشته؛ در یک طونل که بالنّسبه مفصل هم بود در وسط راه یک مرتبه طرن به مانعی برخورده حرکت بسیار سختی داده؛ خیلی خدا رحم نمود؛ وقتی که طرن را نگاهداشته تحقیق کردند، دیدند آهن راه بلند شده و جلوی عراده را گرفته؛ آن را به جای خود برگردانده و طرن را از روی آن گذرانده از تونیل خارج شدیم. بدیهی است در این چند لحظه که طرن در وسط تونیل مکث نموده و ظلمت هم به اعلی درجه [۱۸۶] زمین و زمان را گرفته است، چه می‌گذرد. ساعت هفت و نیم وارد ویشی شدیم؛ تمام شهر ویشی را چراغان کرده طاق نصرتهای بسیار قشنگ که اسم ما را با چراغهای الوان در آنها نقش کرده بودند، برپا نموده؛ جمعیّت به قدری زیاد بود که حد نداشت. به هتل جدید وارد؛ تا جابجا شدیم و شام میل کردیم، وقت خوابیدن رسیده، خوابیدیم. سوار و سرباز و شلیک توپ و جمعیّت مستقبلین از حاکم و صاحب‌منصبان و مأمورین خیلی زیاد بوده؛ از فردا انشاءالله باید آب بخوریم.

## چهارشنبه چهاردهم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در ویشی

صبح خواستیم حمّام برویم؛ اعلم‌الدّوله را فرستادیم حمّام مفصّلی که در نزدیکی مهمانخانه بود، دیده مراجعت نموده؛ قرار بر آن شد امروز را در همین حمّام هتل که مابین اطاقهای خودمان واقع است برویم؛ همین کار را کردیم. بعد طبیب مخصوص آبهای ویشی آمده؛ دکتر شنیدر و دکتر لندلی حاضر شده ما را به دقّت دیده؛ از او پرسیدیم آیا حالت ما خطرناک نیست؟ اعلم‌الدّوله عرض کرد سلامتی کامله هیچوقت

---

۱. کذا فی الاصل

خطرناک نیست. قرار خوردن آب گذاشته شد. قبل از ناهار پیاده رفتیم به محلّ آب؛ جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار و سایرین هم همراه بودند؛ آب خورده و قدری گردش کرده در مگازنها [۱۸۷] خرید نموده؛ ناهار آمدیم منزل. بعدازظهر در جلوی پنجره‌های عمارت ما موزیک زدند. عصر سوار شده رفتیم گردش؛ از جلوی پارکی گذشتیم که ناپلئون سیّم آنجا را آباد کرده؛ غروب مراجعت به منزل نمودیم. شبانروزی چهار مرتبه آب می‌خوریم و یک مرتبه حمّام معدنی می‌رویم. شب رفتیم به طِه‌آطر؛ تماشای[۱] بسیار خوبی بود؛ بازی لاکمه[۲] بود که در هندوستان واقع می‌شود. دختری که لاکمه شده بود خیلی خوب می‌خواند. یک ساعت به نصف شب مانده آمدیم منزل خوابیدیم.

## پنجشنبه پانزدهم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در ویشی

صبح رفتیم به حمام معدنی؛ این حمّام بسیار خوب بود؛ لُخت شدیم؛ فراش‌خلوتها بودند؛ جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار و سایر نوکرها هم در بیرون بودند؛ اعلم‌الدّوله با لوله‌ای شبیه به دوش، آب نیمگرم به بدن ما زده؛ خیلی حمّام مفیدی است. پس از حمّام رفتیم به سرچشمه؛ آب خورده؛ گردش نموده؛ قدری خرید کرده آمدیم منزل. پس از ناهار قدری استراحت کردیم و سه ساعت از ظهر گذشته باران رگبار شدیدی باریده هوا ملایم و خوبست. پریشب هم بارانهای مفصّل آمد.

## جمعه شانزدهم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در ویشی

[۱۸۸] صبح رفتیم به عیادت جناب اشرف صدراعظم که به شدّت دستش درد

---

۱. منظور «نمایش» است.
۲. این کلمه شناسائی نشد.

گرفته و شب را هیچ آرام نداشت. بعد رفتیم به حمام دوش و پس از حمام رفتیم آب خورده و به بعضی مگازنها نگاه کرده قدری خرید نموده بعد آمدیم منزل. پس از ناهار با نیرالدّوله و ارفع‌الدّوله و سیف‌السّلطان صحبت داشته؛ عصر سوار شده قدری گردش کردیم؛ جاهای غریب رفتیم؛ بیرون ویشی جائی بود که آب تقسیم می‌کردند؛ قریب پنجاه آب انبار بود و در اطراف تمام موزار؛ از یک طرف، تپه‌های سبز و خرّم و از طرف دیگر رودخانه به اشکال و اقسام مختلفه سیر خود را تغییر داده گاهی جمع و گاه منبسط شده؛ روشنائی خورشید در هنگام غروب به سطح آب تابیده الوان متلالأ زرد یا گُلی و سرخ و ارغوانی در حالت موج به نظر درآمده واقعاً صفا و عالمی داشت که تصوّر شدنی نیست؛ همانجا ما و وزیردربار والصّافات خواندیم.

آمدیم منزل چای خورده و شام صرف نموده؛ پس از نماز رفتیم به طه‌آطر؛ در طه‌آطر مارسیل[1] را دیدیم که پنج سال قبل هم دیده بودیم؛ آواز همایون خوانده [با] اشعار فارسی و تصنیفهای قشنگ که جماعت سازنده و نوازنده هم گاهی با او هم‌آواز شده خیلی قشنگ بود؛ این آوازها را ناصرهمایون نوشته و به ایشان [۱۸۹] یاد داده است. در میان اکطریس‌ها[2] که همه بدگِل بودند فقط یک دختر بود که واقعاً خیلی نَقل داشت؛ بعد آمدیم منزل؛ اعلم‌الدّوله نشسته اسبابهائی را که خریده بودیم سیاهه کرد؛ بعد خوابیدیم.

## شنبه هفدهم جمادی‌الثّانیه ـ اقامت در ویشی

از خواب برخاسته الحمدلله حالتمان خوبست؛ یک کمی دستمان درد می‌کرد؛ اعتقاد اعلم‌الدّوله بر این است که بعد ازین آب کنطرکسویل که خورده‌ایم، این درد نقرسی نیست و اذیّتی نخواهد داشت؛ عرض کرد امّا احتیاطاً حمام دوش تشریف نبرید. وقت

1. Marcel

۲. Actrice واژهٔ فرانسه به معنی هنرپیشهٔ زن.

خوردن آب سوار شده و قبل از وقت به منزل صدراعظم هم محض احوالپرسی رفته بودیم؛ الحمدلله بهتر بود. رفتیم به کارخانه‌ای که قرص و نمک ویشی در آنجا درست می‌کنند؛ چندین اطاق بود؛ یک جا خمیر می‌کردند؛ اسبابها بود و غربالها که تمام با بخار حرکت می‌کرد؛ و قدری هم آنجا قرص خریدیم. از آنجا سوار شده رفتیم به سرچشمه برای خوردن آب. بعد به یک مگازن رفته خریدی نموده آمدیم منزل. بعد از ناهار، با وزیرافخم و نیرالدّوله و سیف‌السّلطان قدری صحبت داشته؛ بعد کمی خوابیدیم و پس از آن سوار شده رفتیم گردش؛ به یک دکان ساعت‌سازی رفتیم؛ چند دستگاه ساعت خریدیم. [۱۹۰] بعد رفتیم به یک پارکی؛ اعلم‌الدّوله هم در کالسکه برای ما روزنامه می‌خواند؛ در پارک پیاده شده و گردش کردیم؛ بعد سوار شده؛ وزیردربار و بصیرالسّلطنه و اعلم‌الدّوله در کالسکهٔ ما بودند؛ پیش آمدیم؛ منزل، در باغچهٔ مهمانخانه چای صرف نموده غروب آمدیم بالا؛ حالا بعد از شام است؛ با موثّق‌الملک و خازن‌السّلطان بعضی پیراهنها را آورده‌اند تماشا می‌کنیم. سیف‌السّلطان و احتساب‌الملک هم شرف حضور داشته؛ ابراهیم‌خان و مرادخان و سیّد محمّدخان و میرزا حسن‌خان رختدار ایستاده؛ ناصرهمایون و سیاوش‌خان هم در خاکپای مبارک هستند.

## یکشنبه هیجدهم جمادی‌الثّانیه ـ اقامت در ویشی

صبح برخاسته؛ پس از صرف چای رفتیم به حمام دوش و چون از حمام بیرون آمدیم، رفتیم به اطاقهائی که در آنجا اسبابهای ماساژ و ژیمناسطیک کار می‌کردند؛ در آنجا قدری تماشا کرده؛ بصیرالسّلطنه و سیّد محمدخان را در روی بعضی از صندلیها که حرکات عنیفه[1] به آنها می‌داد، نشانیده و خیلی حرکات آنها بسیار مضحک بود؛ پسر کوچکی بود مبتلا به فلج که در آنجا او را به مشت و مال مکانیکی معالجه می‌کردند.

---

۱. واژهٔ عربی به معنی ناموزون.

بعد رفتیم به محلّ آبخوری؛ آب خورده [۱۹۱] از آنجا به مگازن جواهری رفته؛ انگشتر بریلیان دو تخمهٔ خوبی برای صدراعظم خریدیم. بعد آمدیم منزل. هوا خیلی گرم بود. ناهار صرف شده قدری هم خوابیدیم. دو ساعت و نیم از ظهر گذشته رفتیم بیرون شهر به محلّی که در آنجا اردوی کلنل کُدی ینگی دنیائی بود. این شخص اصلاً ینگی دنیائی است و منصب سرهنگی داشته؛ در جنگ ینگی دنیا هم بوده است؛ حالا مدّتی است از خدمت استعفا داده و دستهٔ بسیار بزرگی اجزای مختلفه همراه برداشته در تمام نقاط عالم سیر می‌کند؛ همه جا بازی و تماشا داده شهرت تامه دارد؛ قریب هشتصد نفر جمعیّت دارد؛ چندین اسب و توپخانه و موزیک؛ آنچه ما ملاحظه کردیم ازین قرار است: با کالسکه‌ها و سوارهای خودمان آمدیم در محلّی که به میان صحرا محصور نموده دور تا دور چادر سراسری زده‌اند؛ این محوّطه به شکل مربع مستطیل است؛ طاق مخصوصی هم برای ما زده، در آنجا نشستیم. جمعیّت که به ترتیب منبری در چهار طرف این میدان نشسته‌اند تقریباً ده هزار نفر می‌شد؛ هر صندلی چهار فرانک بود تا ده فرانک؛ می‌گویند روزی چهل هزار فرانک خرج این بازیگرهاست. یک دسته سوار ابتدا آمدند به عدّهٔ بیست سی نفر که تمام از وحشیهای اصلی ینگی دنیا بودند؛ [۱۹۲] بدن خود را رنگ و خال خال نموده پرهای مُرغ و طیور مختلفه به سر و اطراف کمر زده سوار اسبهای لُخت شده صیحه‌های عجیب و غریب کشیده مثل مرغهای مهیب صدا نموده؛ اسب تاخته آمدند ایستادند. پس از آن، یک دسته سوارهای ینگی دنیائی؛ بعد یک دسته سوار فرانسه؛ بعد یک دسته سوار آلمان؛ یک دسته سوارهای عرب؛ یک دسته قزّاق؛ مختصراً از تمام طوایف روی زمین یک دسته حاضر شده هر کدام بیدقهای دولت خود را داشته؛ بیدق دولت ایران را هم یکنفر سوار فرانسه آورده سلام ایرانی زده شد. تمام این جمعیّت از طوایف اصلیّهٔ مختلفه انتخاب شده مخارج آنها با کلنل است؛ و دخل یک روزهٔ او را عرض کردند همین امروز صد هزار فرانک است که به پول ایران تقریباً بیست و پنجهزار تومان می‌شود. بعد این سوارها، بازیها نموده تاخت و تازها کردند؛ آن وقت خود کُلنل هم آمده شرفیاب شد. وحشیهای ینگی دنیا خیلی

عجیب بودند؛ سراپای خود را زرد نموده خالهای سُرخ نهاده بعین مثل دیوی که در کتابهای افسانه رسم شده؛ بجز ساتر عورت و پرهای گوناگون، لباس دیگری نداشته؛ بازیهائی که درآوردند ازین قرار بود: اوّل موزیک افتتاحی و عرض بیدقها؛ دویّم سان سوارها؛ [۱۹۳] سیّم بازی سوارها؛ چهارم طرز به کار بردن اسبابی که شخص گرفتار دریانغی یا در کشتی به گِل نشسته را خلاص می‌کنند؛ پنجم اُردوی کاروان در صحرای ینگی دنیا و شبیخون زدن وحشیها به آنها؛ ششم خود کلنل بود که سوار اسب شده تاخت نموده درضمن حرکت یک نفر سوار دیگر لاینقطع گلوله‌ها به هوا انداخته و کلنل با تفنگ می‌زد؛ خیلی خوب تیر می‌انداخت؛ اگر هم یک دفعه تیر او خطا می‌کرد، مجدّداً فرصت نداده هنوز هدف به زمین نیامده با تیر دویّم آن را می‌زد؛ هفتم طرز عوض نمودن اسبهای پُست در کمال سرعت و درحین حرکت؛ هشتم مشتق توپخانه؛ نهم مشق سواره نظام؛ دهم مشق پیاده نظام: یک دسته سرباز که شانزده نفر بودند با یک صاحب‌منصب در صفحهٔ تختهٔ مربع بزرگی مشقهای خیلی قشنگ کردند؛ یازدهم حملهٔ دزدها به کالسکه‌های چاپاری؛ دوازدهم اعراب و ژاپونیها که مشقهای بسیار قشنگ نموده؛ در یکی از بازیها نُه نفر به روی یک نفر ایستادند و یک نفر از اوّل تا آخرِ بازی به دور خود می‌چرخید؛ سیزدهم مشق سوارهٔ دخترها؛ چهاردهم طرز کمند انداختن سواره‌ها و پیاده‌ها؛ پانزدهم جنگ آخری ینگی دنیا که دخترها یک دسته قشون دشمن را بالتّمام هلاک نمودند؛ شانزدهم تیراندازی شخص ینگی دنیائی موسوم به باگیر که [۱۹۴] واقعاً خیلی خوب تفنگ انداخته؛ سه هدف را که یک دفعه در هوا می‌انداختند، مکرّر زده؛ خوابیده و نشسته از پس و پیش تفنگ می‌انداخت. یک دو بازی دیگر هم بعد از آن بود که ما دیگر ننشسته آمدیم منزل؛ به احوالپرسی جناب اشرف صدراعظم رفته؛ حالا بعد از شام است؛ بصیرالسّلطنه و مُؤتمن حضور شرف حضور دارند و اعلم‌الدّوله تفصیلات امروز را که به او فرمایش می‌کنیم، می‌نویسد.

## دوشنبه نوزدهم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در ویشی

صبح از خواب برخاسته نماز و دعا خوانده رفتیم جناب اشرف صدراعظم را دیده احوالپرسی کردیم؛ بعد سوار شده رفتیم حمّام. در حمّام خاصّه‌خان چون درد سر داشت نیامد؛ حاجب‌السّلطان لُخت شد؛ وزیردربار، وزیرافخم، موثّق‌الملک [و] خازن‌السّلطان هم همراه بودند. اعلم‌الدّوله هم مثل همه روز دوش زد. از آنجا سوار شده گردش کردیم و نزدیک ناهار به محلّ آبخوری رفته پس از خوردن آب، در مگازنها بعضی اسبابها خریدیم؛ یک پالتو برای صدراعظم یکی هم برای وزیردربار مرحمت کردیم. نزدیک ناهار آمدیم منزل؛ جواهری آمد یک انگشتر و یک سنجاق خریدیم. بعد از ناهار، فنوگراف آورده بودند تماشا [۱۹۵] کردیم. بعد رفتیم منزل اعلم‌الدّوله قدری آنجا نشسته بعضی اسبابها که خریده بودیم آوردند. منزل بصیرالسّلطنه هم رفتیم نبود؛ یک جعبه شیرینی او را برداشتیم؛ بعد نماز خوانده سوار شده رفتیم گردش؛ ابتدا به محل تیراندازی کبوتر رفته در آنجا چند تیر خوب انداخته چند کبوتر زدیم و بعد سوار شده رفتیم تا جائی که جنگلهای قشنگ داشت؛ قدری عکس انداختیم ولی چون دیر وقت شده بود، زیادتر نرفته مراجعت کردیم به منزل. بعد از شام رفتیم طه‌آطر بازی خیلی قشنگی بود؛ مارسیل آوازه خوان آواز و تصنیفهای ایرانی خوانده؛ بازِی تماشاخانه، بازی «دختر مادام آنگو»[1] بود. بعد آمدیم منزل. حالت صدراعظم بهتر است و تا دو روز دیگر انشاءالله از رختخواب بیرون می‌آید. نزدیک نصف شب که به اطاقهای خودمان آمدیم[2]، اعلم‌الدّوله با خازن‌السّلطان ثبت تحویلی‌های صندوقخانه را نوشته و به منزل صدراعظم رفت.

---

۱. La fille de Madame Angot اپرای کمدی در سه پرده از Charles Lecocq

۲.اصل: آمده‌ایم

## سه‌شنبه بیستم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در ویشی

صبح از خواب برخاسته می‌خواهیم برویم حمّام؛ اعلم‌الدّوله را احضار فرمودیم؛ حسام‌السّلطنه که در پاریس برای معالجه مانده بود [۱۹۶] و عمل یدی کرده بودند، خوب شده امروز صبح به ویشی آمده شرفیاب شد؛ شرح معالجه خود و مواظبتهای دکتر جلیل‌خان برادر اعلم‌الدّوله را به عرض حضور مبارک رسانید. مفخّم‌الدّوله هم دیروز از وین آمده؛ مشیرالملک امشب خواهد رسید؛ از سن پطرزبورغ می‌آید؛ باری، سوار شده رفتیم به حمام؛ وزیردربار و سایرین ملتزم رکاب بودند. حالت جناب اشرف صدراعظم هم بهتر است؛ تَبش قطع شده دَرد دست و پا هم رُو به تمامی است. از حمّام بیرون آمده قدری با کالسکه گردش کردیم و چون فی‌الجمله احساس به کسالت در خود نموده، ترشح صفرا قدری سنگین شده است، اعلم‌الدّوله عرض کرد امروز را آب نخوریم؛ لهذا آمدیم منزل؛ علاءالسّلطنه از لندن آمده بود شرفیاب شده؛ تفنگهای ما را آورده بود؛ ازجمله تفنگ عصائی که انشاءالله عصر در تیراندازی کبوتر امتحان خواهیم نمود. بعد از ناهار قدری با وزیرافخم و صدق‌السّلطنه و سیف‌السّلطان صحبت و کمی نیز استراحت نموده؛ ساعت چهار و نیم از ظهر گذشته سوار شده رفتیم به محل تیراندازی؛ بصیرالسّلطنه، حسام‌السّلطنه [و] دبیر حضور ملتزم رکاب بودند؛ در آنجا تفنگ عصائی را امتحان کردیم؛ خیلی خوب بود؛ سیف‌السّلطان [۱۹۷] دو سه کبوتر با آن زده؛ ما هم به ترتیب معمولی خودمان که غالباً دو کبوتر را با هم می‌زنیم، چند تیر انداخته؛ از آنجا سوار شده قدری گردش کرده؛ هوا خیلی گرم بود، آمدیم منزل. حالا بعد از شام است؛ پنجرهٔ اطاق ما که رو به خیابان و پارک نگاه می‌کند، باز؛ بادبزنهای الکطریک با کمال عجله در گردش؛ جمعیّت زن و مرد در خیابان پشت سرهم صف کشیده به الحان قلی‌خان و اوزان مرادخان گوش داده؛ ناصرهمایون اسباب سرور قلوبست؛ ما هم نشسته با شاهزاده موثق‌الدّوله و وزیرافخم و علاءالملک و ناصرالسّلطنه

مشغول صحبت هستیم؛ ارفع‌الدّوله و صدق‌السّلطنه شرف حضور دارند؛ حسام‌السّلطنه هم حاضر و ابراهیم‌خان ایستاده؛ اعلم‌الدّوله نشسته مشغول نوشتن فرمایشهای ماست؛ و قهوه می‌خوریم. دیروز در کالسکه، وزیردربار و وزیرافخم و اعلم‌الدّوله در خدمت ما محض تعیین روز، گفتگو نموده؛ و وزیرافخم تقویم کوچک جیبی را به اعلم‌الدّوله داده پس از ملاحظه معلوم شد که روز چهارشنبه روز مخصوصی است؛ امشب هم شب همان چهارشنبه است؛ تکلیف معلوم است؛ کاش همه کس مثل ما وقت خوابیدن ریوند بخورد و فردا صبح آب کارلسباد؛ علاءالملک هم چند روز بود ناخوش بود؛ از امروز حالش خوب و شرفیاب شده است.

## چهارشنبه بیست و یکم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در ویشی

صبح به ملاحظهٔ آنکه هوا کمی منقلب بود، به حمّام معدنی معمولی نرفتیم؛ علاوه بر انقلاب هوا، آب کارلسباد هم خورده بودیم؛ این بود که تا عصر منزل مانده؛ عصر سوار شده رفتیم به محلّی که در آنجا بالُن هوا می‌کردند؛ جمعیت بسیار زیادی تمام اطراف میدان وسیع را فراهم گرفته در یک طرف طاق و تختی برای ما ساخته؛ سه نفر سوار بالُن شده و رفتند؛ بالُن به سرعت غریبی بالا رفته؛ آن سه نفر بی‌پروا مخصوصاً یکی در لَبه نایل[۱] ایستاده و با دست به مردمان روی زمین تعارف می‌کرد؛ کثرت عقل و احتیاط خود را ثابت نموده؛ از آنجا آمدیم به مگازن بزرگی که در اغلب شهرهای فرنگستان موجود و موسوم به بازار است یعنی همه قسم چیز در آنجاها به فروش می‌رسد؛ قدری اسبابهای مختلفه خریدیم. شب بعد از شام، در کلوب[۲] موعودیم؛ یک دسته رقصندگان تازه از پاریس آمده؛ سه قسم رقصیدند: رقص ژاپونی، رقص اسپانیولی

۱. احتمالاً اشتباه کاتب است و کلمهٔ صحیح «ناسل» (Nacelle) واژهٔ فرانسوی است که معنی آن سبدیست که سرنشینان بالن در آن جای می‌گیرند.

۲. Club واژهٔ فرانسوی به معنی «باشگاه»، «انجمن» و «جشنگاه».

و رقص روحانی. مارسیل خوانندهٔ معروف هم چندین بار تصنیفها و آوازها به زبان [۱۹۹] فارسی خوانده و آهنگ سلامتی ایران را که به زبان فرانسه به شعر درآورده بودند، خیلی خوب خواند و مخصوصاً دستهٔ اُرکسطر تمام مقامات را خوب زده؛ بعد آمدیم منزل رفتیم اطاق جناب اشرف صدراعظم؛ حالتش خیلی خوب است؛ احوالپرسی نموده نشسته مدتی صحبت داشتیم. شب را راحت خوابیدیم.

## پنجشنبه بیست و دویّم جمادیالثّانیه ــ اقامت در ویشی

امروز هم هوا صبح منقلب و باران آمده؛ حمّام نرفتیم؛ سوار شده قدری گردش کردیم و به محلّ آبخوری رفته پس از خوردن آب، در یک دو مگازن دو سه قطعه اسباب خریده آمدیم منزل. بعد از ناهار کمی استراحت کرده بعد سوار شده عصر رفتیم گردش؛ قدری در خیابانهای ویشی و کمی در خارج شهر رفته تا نزدیک غروب؛ هوا بسیار خوب و تمام جاها باصفا بود. حالا بعد از شام است؛ حسامالسّلطنه و بصیرالسّلطنه و خازنالسّلطان در حضورند؛ ما گاهی به بالکُن رفته تماشای جمعیّت مردم را نموده؛ بحمدالله حالتمان خوبست.

## جمعه بیست و سیّم جمادیالثّانیه ــ اقامت در ویشی

صبح غسل جمعه کردیم. اتفاق جدیدی نیفتاده مثل ایّام سابقه گذشت [۲۰۰] فقط آنکه بعدازظهر در اسبدوانی موعود بودیم؛ چون باران میبارید نرفتیم؛ وقتی که ما رفتن خود را به اسبدوانی موقوف کردیم، هوا گرفته ولی احدی حدس به آمدن باران و طوفان هوا نمینمود؛ امّا در موقع اسبدوانی طوری طوفان شده و باران و تگرگ بارید که در روزنامه شرح آن را نوشته و همه کس تعجب میکرد که چگونه ما به موقع فسخ عزیمت کرده بودیم. شب با آنکه باران آمده و رَعد و برق بود، به طهآطر کارنیو رفته در آنجا به وزیردربار و اعلمالدّوله صحبت از یک نفر که ما را به طهآطر کشانده

بود، به میان آورده؛ این دو نفر از آنجائی که ازین مقوله سلیقه‌ها هیچ ندارند، چندان ملتفت فرمایشهای ما نشده؛ ما نیز ملتفت آمدن سیف‌السّلطان که مدّتی بود وارد لُژ شده بود نشدیم.

[بیت:]

فکرت من‌درتو نیست در قلم قدرتیست[۱] کو بتواند[۲] چنین صورتی انگیختن[۳]

گِلش با نمک آمیخته می‌فرمودیم فتبارک‌الله احسن‌الخالقین؛ وزیردربار عرض می‌کرد سیف‌السّلطان حاضر است ما می‌فرمودیم:

[بیت:]

گفت من در تو چنان[۴] فانی شدم که پُرم من از تو از سر تا قدم[۵]

هرگز دلمان نمی‌خواست که آن طه‌آطر تا صبح تمام شود؛ یارب تو کلید صبح در چاه انداز[۶]. خواهی نخواهی برخاسته آمدیم در کالسکه نشسته آمدیم به منزل.

## [۲۰۱] شنبه بیست و چهارّم جمادی‌الثّانیه ـ اقامت در ویشی

صبح رفتیم حمّام دوش زدیم. عیسی‌خان را به اطاق مخصوصی برده قدری اسید کاربونیک به بینی او زده از آنجا به اطاق الکطریک رفته؛ ابتدا سیف‌السّلطان بعد

۱. اصل: قدرتست
۲. اصل: نتواند
۳. این بیت برگرفته از یکی از غزلیات سعدیست به نام: «گر متصوّر شدی با تو درآمیختن»
۴. اصل: چنین
۵. این بیت برگرفته از مثنوی معنوی مولاناست.
۶. این مصرع برگرفته از تصنیفی از علی اکبر شیدا یکی از آهنگسازان دورهٔ قاجار است. عنوان تصنیف: «امشب شب مهتابه»

عیسی‌خان را در روی صندلی الکطریک نشانیده بعضی امتحانات نمودند؛ طوری بود که هرگاه کسی نوک انگشت نزدیک بدن ایشان می‌برد فوراً برق الکطریک مـی‌زد. از آنجـا آمدیم سوار شده قدری گردش کرده رفتیم به محلّ آبخوری آب خـورده آمـدیم منـزل. بعدازظهر سوار شده رفتیم به پارک؛ در آنجا خودمان چند صفحه عکس برداشتیم. بعـد، عکّاسی خواسته چند صفحه عکـس انداختـه شـد؛ ازجملـه یـک عکـس گـروپ[۱] از جمعیّت زن و مرد فرنگی که چند نفر از ملتزمین هم مخلوط به ایـشان ایـستاده بودنـد. یک ساعت به غروب مانده آمدیم منزل. زن و مرد قصیرالقامتی بـه حـضور آمدنـد کـه خیلی کوچک بودند؛ یکی بیست و شـش و دیگـری بیـست و هفـت سـال داشـت؛ از عیسی‌خان خیلی کوچکتر بودند؛ دسته گُلی برای ما آورده انعـامی مرحمـت فرمـودیم؛ عکس آنها را گفتیم برداشته؛ شب بعد از شام رفتیم طه‌آطر یعنـی همـین طـه‌آطـر هتـل خودمان؛ شخصی در جلوی ما نشسته بود که به واسطهٔ او دیشب پس از زدن سـلام در تماشاخانه [۲۰۲] باز ما نشسته و اگر وزیردربار عرض نمی‌کرد، از جا برنخاسـته سـلام نمی‌دادیم.

## یکشنبه بیست و پنجم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در ویشی

صبح رفتیم حمّام؛ از آنجا بیرون آمده سوار شده در کنار رودخانـه و اطـراف پـارک قدری گردش نموده؛ بعد آمدیم آب خورده و مراجعت به منزل کـردیم. عـصر مجـدّداً سوار شده رفتیم گردش؛ اعلم‌الدّوله سرما خورده و تب کرده در رکاب نبود. شب پـس از شام هرچه افسون خواندیم بی‌فایده شده اثر نکرد و بدین واسطه بـی‌خـوابی سـرمان افتاد؛ اعلم‌الدّوله شرفیاب و پس از آن خوابمان بُرد.

---

۱. Groupe واژهٔ فرانسوی به معنی «گروه» و «گروهی».

## دوشنبه بیست و ششم جمادی‌الثّانیه ــ اقامت در ویشی

امروز چندان حالمان خوب نیست. هوا گرفته است؛ حمّام را موقوف کردیم و نرفتیم. دیروز اقسام تفنگ برای سرباز آورده بودند؛ وزیرمختار فرانسه و صاحب‌منصبانی که تفنگها را آورده بودند با نمونه سربازهای مسلّح آمده تفنگی را که از همه جدیدالاختراع‌تر است اختیار نمودیم.

باری، امروز صبح بیرون نرفتیم؛ رفتیم منزل صدراعظم احوالپرسی؛ حالت او بهتر است ولی اعلم‌الدّوله هنوز تب دارد و عصر هم نتوانست با ما سوار شود. حالا بعد از شام است؛ فردا انشاءالله به سلامتی باید برویم؛ از راه روسیّه عازم خواهیم شد. اعتضادالسّلطنه و نصرت‌السّلطنه در حضورند و مؤتمن حضور پای ما را می‌مالد. همسایهٔ ما هم برای خداحافظی شرفیاب شده و این شعر مناسب [**حال است**]:

با ساربان بگوئید احوال آب چشمم　　تا بر شتر نبندد محمل به روز باران[1]

## سه‌شنبه بیست و هفتم جمادی‌الثّانیه ــ حرکت از ویشی به طرف روسیّه

صبح برخاسته، پس از نماز و دعا، چای صرف نمودیم. بعضی از ملتزمین را با نوکرها و اَحمال و اثقال از راه وین به انزلی می‌فرستیم؛ آنها یک ساعت قبل از ما حرکت کرده به راه‌آهن رفتند. حسام‌السّلطنه، حکیم‌الملک، شهبازخان، مصدّق‌الملک، میرزا ابراهیم‌خان دائی نصرت‌السّلطنه، بیان‌الممالک پدربزرگ اعتضادالسّلطنه، ملاّ باشی، خازن‌السّلطان و عیسی‌خان از راه وین رفتند با نوکرهای متفرقه؛ حاجی نظام‌الدّوله را هم به ریاست این اردو تعیین فرمودیم؛ شرفیاب شده خداحافظی نموده رفتند. مؤتمن‌حضور که به سمت کُمیسر ژنرالی معادن نفت مأمور است، مرخّص شد که برود به لندن؛ و ما خودمان با ملتزمین رکاب که به طرف روسیّه می‌رویم، دو ساعت و نیم

---

۱. این بیت برگرفته از یکی از غزلیات سعدیست به نام: «بگذار تا بگرئیم چون ابر در بهاران»

[۲۰۴] از ظهر گذشته سوار شده رفتیم به گار راه‌آهن. جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار و اعلم‌الدّوله در کالسکهٔ ما بودند. باران هم می‌بارید[۱]؛ سر کالسکه هم محض آنکه مردم از دیدن ما در این هنگام بی‌نصیب نباشند باز گذارده شده؛ صحبتهای خوب می‌کردیم؛ آمدیم به گار؛ صاحب‌منصبهای فرانسه، وزیرمختار، حاکم شهر و سایرین با لباس رسمی بودند؛ با ایشان خداحافظی کرده سوار طرن شدیم. امشب را در خاک فرانسه هستیم؛ از دو سه طونل هم گذشتیم. بحمدالله حالتمان در طرن بسیار خوب‌ست. چند دستخط و کارت پُسطال در طرن نوشتیم. صدراعظم حالش بهتر است؛ درد دست و پایش تقریباً رفع شده است ولی اعلم‌الدّوله هنوز تب دارد. از جاهای باصفا می‌گذریم؛ هوا هم خیلی خوب است. شب قدری مایل به سردی است.

## چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الثّانیه ـ حرکت در راه‌آهن

صبح خیلی زود از خواب برخاستیم؛ گویا به واسطهٔ اثر هوا و سرماخوردگی است که قدری گردن و گلومان درد می‌کند؛ دکتر شنیدر و دکتر لندلی را احضار فرمودیم. ناصرالممالک، بصیرالسّلطنه و آقا سیّد حسین‌آقا هم در حضورند. امروز کسوف آفتاب است در پاریس ظهر؛ ولی در اینجاها یعنی به ساعت برلن یک ساعت بعد از ظهر شروع [۲۰۵] می‌شود؛ تقریباً نه عشر قرص آن پوشیده می‌شود؛ امّا در هنگام این خورشید گرفتگی چون هوا ابر بود، بر ظلمت موجوده چیزی افزوده نشده و تقریباً بی‌آنکه احساس شود درگذشت؛ علی أیحال نماز آیات خواندیم. باری، دو سه ساعت از آفتاب گذشته رسیدیم به سرحدّ فرانسه که شهر بلفُر[۲] است؛ از آنجا سرباز و موزیک سلام داده؛ با خاک فرانسه خداحافظی نموده وارد خاک آلمان شدیم؛ این محل همان آلزاس است که آلمانها از فرانسه گرفته‌اند؛ و پس از قدری حرکت رسیدیم به حاکم

۱. اصل: میبارد

2. Belfort

نشین این ایالت که موسوم است به اسطراسبورگ؛ در هیچ جا مکث نمی‌کنیم و لاینقطع می‌رویم زیرا که تلافی کُند رفتن طرن را به عدم تعویق در حرکت باید درآورد. موسیو پااُولی با سایر فرانسه‌ها آمدند خداحافظی نموده رفتند. حاجی احتشام‌السّلطنه که از برلن آمده است، شرفیاب شد؛ و درعوض، ممتازالسّلطنه وزیرمختار خودمان در پاریس که همه وقت در خاک فرانسه ملتزم رکاب و از خدمات او نهایت خرسندی[۱] خاطر ما فراهم است، پای ما را بوسیده مرخص شده مراجعت کرد. شاهزاده‌ها یعنی یمین‌الدّوله و عضدالسّلطنه هم به همراهی ملتزمین خود معتضدالدّوله و موقّرالممالک وقتی که مفخم‌الدّوله به طرف وین [۲۰۶] می‌رفت، مرخّص شده رفتند. ناهار چندان میل به غذا نداشتیم. بعدازظهر، اعلم‌الدّوله که هنوز تب دارد قدری محلول کُلرات آورده غرغره کردیم؛ و بعد از روی میل، چای با نان خوردیم. شب، آقا سیّد حسین‌آقا روضهٔ بسیار خوبی خواند. وقتی که خوابیدیم چون طرن زیاد حرکت می‌داد، درست خوابمان نبرد؛ یک دفعه هم از یک طونلی که می‌گذشتیم، طرن ایستاده نفهمیدیم سبب آن چه بود؛ امّا طرف صبح، خوب خوابمان برده به طوری که گمان می‌کنیم نماز صبح را غذا خواندیم. شب، فرّاش‌خلوتها یعنی ابراهیم‌خان و سیّد محمّدخان و غلام‌خان در کشیک بودند. ناصرالممالک و ناصرهمایون هم حاضر بودند.

## پنجشنبه بیست و نهم جمادی‌الثّانیه ـ راه‌آهن آلمان

صبح بعد از نماز و دعا، چای صرف نموده؛ الحمدلله حالتمان بسیار خوبست. درد گلوی دیروز رفع شده امّا احساس کردیم که در اندرون لُپ جوشی بروز نموده؛ اعلم‌الدّوله را احضار فرموده ملاحظه و عرض کرد که به واسطهٔ گاز گرفتن پیدا شده یعنی باید در بین خوردن غذا یا در خواب این‌طور شده باشد بی‌آنکه ما ملتفت شده

۱. اصل: خورسندی

باشیم؛ همین قسم هم بود زیرا که بعد بزودی رفع شده اثری از آن [۲۰۷] باقی نمانده اسباب اذیّتی نشد. درست ظهر بود که رسیدیم به برلن. در آنجا مکثی نکردیم فقط در یک گار شهر یک دقیقه و در گار دیگر پنج دقیقه. ما به جناب اشرف صدراعظم گفتگوی سفر سابق را نموده می‌فرمودیم که در همین گار بود که وزیر امور خارجهٔ آلمان شرفیاب شده و مرحوم وزیردربار با پسر خودش که او را در برلن می‌گذاشت وداع کرده؛ بعضی عمارت شهر را که می‌شناختیم به صدراعظم نشان داده؛ یاد از عوالم سابقه نموده عبرت بر گذشته‌ها جسته. باری، در اینجا افخم‌الدّوله وزیرمختار خودمان در اطریش که ملتزم رکاب بود، مرخص و پیاده شد و احتساب‌الملک که چند روزی بود برای معالجه اذن گرفته به برلن آمده بود، در طرن شرفیاب شده؛ حالا که یک ساعت به غروب مانده است طرن رو به روسیّه می‌رود؛ هوا خیلی خوبست؛ امروز مثل دیروز زیاد مایل به سردی نیست؛ معتدل است؛ امین‌حضرت [و] دکتر شنیدر در حضورند؛ آقا[ها] هم هستند و حالتمان هم خیلی خوبست؛ بحمدالله جز جزئی درد دندان که سبب آن لق بودن دندان است، کسالت دیگری نداریم. بعدازظهر هم منزل جناب اشرف صدراعظم که واگُنش متّصل به واگن ماست رفته قدری نشسته صحبت داشتیم؛ وزیردربار هم شرف حضور داشت.

## [۲۰۸] جمعه غرّه رجب‌المرجّب ۱۳۲۳

در راه‌آهن آلمان هستیم و امروز به سرحدّ روسیّه می‌رسیم. صبح پس از نماز و دعا، لباس پوشیده؛ جناب اشرف صدراعظم، وزیردربار، ارفع‌الدّوله، ناصرالملک، حاجی امین‌الدّوله و سایر نوکرها شرفیاب شده؛ حاجی احتشام‌السّلطنه وزیر خودمان در برلن نیز همراه است. یک ساعت بعد از ظهر که ناهار صرف کرده بودیم، رسیدیم به سر حدّ روسیّه. در اینجا یعنی در سر حدّ روسیّه دو ساعت و نیم از ظهر گذشته است زیرا که ساعات طرنهای روسیّه بر طبق ساعت سن‌پطرزبورگ یعنی یک ساعت و نیم از ساعت

برلن جلوتر و بنابر این دو ساعت و نیم از پاریس جلوتر است. مثلاً حالا در پطرزبورگ دو و نیم از ظهر گذشته است در برلن یک ساعت از ظهر گذشته و در پاریس ظهر است؛ در طهران تقریباً سه ساعت و نیم بعد از ظهر است؛ لهذا در هنگام ورود به گار سرحدّی، ساعت خودمان را درست کرده از کُلنل بلگارد که جزء مستقبلین است و در پای طرن ایستاده بود، پرسیدیم چه ساعتی است؟ او از روی ساعت خود عرض کرده، اعلم‌الدّوله نیز مطابق نمود.

باری، طرن نیم ساعت مکث نموده در ساعت سه راه می‌افتیم؛ همان طرن [۲۰۹] امپراطوری را که حالا دفعهٔ هشتم است در آن می‌نشینیم، برای ما آورده به اطاقهای آن آشنائیم؛ دفعه هشتم برای این است که ما با این سفر، سه سفر است به فرنگستان می‌آئیم؛ ذهاب و ایاب شش دفعه یکدفعه هم در سفر اوّل از کنطرکسویل به طور رسمی به پطرزبُورگ رفته به پاریس مراجعت کردیم. مهماندارها و مستقبلین همان مهماندارهای سابق یعنی ژنرال نیکولایف، ژنرال ژیف‌کوویچ، کلنل بلگارد و موسیو کاکانوفسکی و چند صاحب‌منصب دیگرند. حاکم سرحدّی و اجزاء حکومتی و نظامی با سرباز و موزیک ایستاده بیدق سلام داده؛ از طرن فرانسه که تا اینجا با آن آمده‌ایم پیاده شده و به واگُن روس سوار شدیم. حاکم محل و صاحب‌منصبان شرفیاب شده؛ سرباز دفیله نموده؛ نان و نمک آورده؛ در ساعت سه روانه شدیم. حاجی احتشام‌السّلطنه از آنجا مرخص شده و ازین به بعد، مشیرالملک که وزیرمختار خودمان است در پطرزبورغ ملتزم رکاب است در واگُن. بحمدالله حالت ما خیلی خوبست. طرف عصر رفتیم به واگُن جناب اشرف صدراعظم؛ قدری صحبت داشتیم؛ مشیرالملک و حاجی محتشم‌السّلطنه و ممتازالدّوله در آنجا شرفیاب بودند. اوّل شب، وزیردربار و ارفع‌الدّوله و اعلم‌الدّوله شرفیاب شده [۲۱۰] با نیرالدّوله و وزیرافخم و علاءالملک و حاجی ناصرالسّلطنه و سیف‌السّلطان صحبت نموده؛ بصیرالسّلطنه هم شرف حضور داشته؛ در وقت شام، طرن ایستاده ملتزمین تماماً با مهماندارها پیاده شده در گار شام خورده؛ ما

هم در واگن، شامی که بالنسبه مفصل بود صرف نمودیم و به همین ملاحظه، قدری حالتمان سنگین شده ولی بحمدالله کسالتی عارض نشده؛ اعلم‌الدّوله به عیادت جناب اشرف صدراعظم رفته؛ وزیردربار و نیّرالدّوله و ارفع‌الدّوله و وزیرافخم و علاءالملک در حضور ماندند. شب را راحت خوابیدیم و صبح برخاسته جلد دویّم سفرنامه را خواستیم که بنویسیم؛ معلوم شد در واگن فرانسه مانده است؛ تلگراف شد بیاورند.

## شنبه دویّم رجب‌المرجّب ــ ورود به پطرهُف

صبح برخاسته نماز و دعاها را خواندیم. پس از آن، چای صرف نموده حالتمان بحمدالله بسیار خوبست. نوکرها شرفیاب شدند؛ قدری صحبت داشتیم. ناهار باز به همان ترتیب سابق یعنی ما در واگُن صرف نموده و ملتزمین در مهمانخانهٔ گاری که طرن در آنجا ایستاد، پیاده شده [**خوردند**]. بعد از ناهار، طرن راه افتاده قبل از ساعت پنج بعد از ظهر که به پطرهُف وارد می‌شویم، تمام ملتزمین لباس [**۲۱۱**] رسمی پوشیده ما هم قریب به ورود، لباس رسمی پوشیده در ساعت پنج وارد گار پطرهُف شدیم. امپراطور[۱] و گراند دوکها در پائین واگُن ایستاده؛ گراند دوشسها، صاحب‌منصبها و اعیان دولتی اکثراً حضور داشته؛ موزیک سلام خودمان را زده از واگن پیاده شدیم. اعلیحضرت امپراطور جلو آمده به قدری از ملاقات ما اظهار وجد و شعف کرد که حد نداشت. پس از تعارفات و اظهار اشتیاق از طرفین، امپراطور گراند دوکها را که همه را می‌شناختیم به حسب ترتیب مرسوم یک‌یک به ما معرّفی نموده ما هم چند نفری از ملتزمین خودمان را به او معرّفی کرده: ابتدا جناب اشرف صدراعظم و بعد وزیردربار و غیرهما؛ امپراطور هم اظهار تفقّد نموده به آنها دست داده از یکایک احوالپرسی نمود. پس از آن، معاً سان سرباز حاضر را دیدیم و بیدق سلام داده؛ موزیک زده شد؛ بعد،

---

۱. منظور نیکولای دوّم (Nicolas II) است که تزار روسیه بود از ۱۸۹۴ تا ۱۹۱۷ م.

بالاتفاق از گار بیرون آمده و چنانچه مرسوم است، ما در طرف دست راست کالسکه و امپراطور هم در طرف چپ نشسته؛ جناب اشرف صدراعظم هم با ما بود. سایر ملتزمین دولتها دو تا دو تا سوار کالسکه‌های درباری شده روانه شدیم و ورود به پارک پطرهُف کردیم. در تمام طول معبر، [۲۱۲] سوار و سرباز ایستاده؛ پطرهُف که محل ییلاق تابستانی است، جای خوبی است و در این فصل که قلب‌الاسد است، هوای بسیار خوبی مایل به سردی داشته؛ عمارتهای بسیار زیاد تک‌تک در میان سبزه و چمن واقع شده است. رسیدیم به عمارت امپراطوری که برای سکنای ما معیّن شده است. امپراطور ما را به اطاقهای خودمان رسانیده و رفت و چنانچه رسم است ما به فاصلهٔ ده بیست دقیقه سوار شده به بازدید او و امپراطریس[۱] رفتیم. در وقت شام، اعلیحضرت امپراطوری از عمارت خود با درشکه به عمارت ما آمده؛ در اطاقهای ما ملاقات واقع شده؛ بالاتّفاق رفتیم به محلّ شام خوری؛ امشب مهمانی فامیلی است که خود ما با جناب اشرف صدراعظم و آقاها هستیم و از طرف خانوادهٔ خود امپراطور، خود اعلیحضرت امپراطور و امپراطریسها یعنی عیال و مادر امپراطور و گراندوکها. مجلس دیگر مهمانی درباری است که تمام ملتزمین با وزراء و صاحب‌منصبان روسیّه شام خورده؛ رئیس این مجلس، وزیردربار دولت روسیّه است. در سر میز، امپراطور و خانوادهٔ ایشان کمال مهربانی را نموده به طوری از ما پذیرائی کردند که حد نداشت. جزء صحبتهائی که شد یکی آن بود که خود ما شخصاً از امپراطور [۲۱۳] خواهش کردیم نسبت به رعایای مسلمان خود همراهی نموده اسباب رفاه حال ایشان را فراهم کرده مخصوصاً نسبت به مسلمانهای بادکوبه تفقد کاملی بشود؛ اعلیحضرت امپراطور هم قول دادند که اقدامات لازمه را در رفاهیّت حال ایشان فراهم آورد. بعد از شام هم

---

۱. منظور آلکساندرا فیودُرُونا رامُنا (Alexandra Fiodorovna Romanova) آخرین ملکهٔ روسیه است که در ۱۹۱۸ م. به همراه شوهر و پنج فرزندش توسط انقلابیون بلشویک اعدام شد.

قدری صحبت داشته؛ بعد، امپراطور ما را به اطاقهای خودمان رسانیده و رفت. وزیردربار، بصیرالسّلطنه، امین‌حضرت، موثّق‌الملک و اعلم‌الدّوله شرفیاب شده؛ شب را راحت خوابیدیم. هوای پطرهُف خیلی خوبست به طوری که در اطاق باید با لحاف خوابیده و پنجره‌ها را بست.

## یکشنبه سیّم رجب‌المرجّب ـ اقامت در پطرهُف

صبح بعد از نماز و دعا مشغول خوردن چای شدیم. وزیردربار، وزیرافخم، ناصرالملک، حاجی امین‌الدّوله، حاجب‌السّلطان و مشیرالملک و حاجی محتشم‌السّلطنه و ممتازالدّوله که بعضی تلگرافها و عرایض داشتند، شرفیاب شدند. ناصرالممالک که شب کشیک داشت، به منزل خود مرخّص شد. یک دسته از ملتزمین در خانۀ وزراء منزل کرده‌اند. عمارتی که در پطرهُف ساخته شده است، هرکدام اسمی دارند؛ مثلاً: یکی که ما منزل داریم موسوم به عمارت جدید؛ [۲۱۴] دیگری عمارت وزیر جنگ؛ دیگری عمارت وزراء است؛ سیف‌السّلطان، آقا سیّد حسین‌آقا، بصیرالسّلطنه، عکاسباشی و چند نفر دیگر را آنجا منزل داده‌اند؛ و در این عمارتی که ما منزل داریم و مشتمل بر سه چهار طبقه است، اطاقهای بسیار مزیّن و طالارهای بسیار بزرگ هست. مثلاً: اطاقی که ملتزمین ما با وزراء و صاحب‌منصبان روسیّه ناهار می‌خورند، وسعت آن را دارد که مهمانی دویست سیصد نفری در آن داده شود؛ همین قسم اطاقهای جنبی آن.

باری، امروز را ناهار در منزل خودمان خوردیم و ملتزمین در سر میز وزیردربار روسیّه ناهار خورده؛ عصری می‌بایست برویم و در بعضی نقاط کارت بگذاریم؛ این بود که سه ساعت به غروب مانده با وزیردربار و ژنرال نیکولائیف و اعلم‌الدّوله که هر سه لباس رسمی پوشیده بودند، سوار کالسکه شده یک دسته سواره گارد در جلو و دستۀ دیگر از سوارهای مستحفظ در عقب کالسکۀ ما رانده؛ ابتدا به عمارت گراندوشس ولادیمیر رفتیم؛ در منزل خود منتظر مقدم ما بود. پیاده شدیم؛ پذیرائی نموده؛ پس از

کمی صحبت سوار شده به منزل گراندوکها و گراندوشسها رفته؛ در هر کجا یک یا دو کارت می‌گذاشتیم؛ و تمام حرکت ما در محوّطهٔ پارک بسیار بزرگ پطرهُف بود ولی [۲۱۵] این عمارتها به هم فاصله داشته به طوری که قریب دو سه فرسخ کالسکه‌رانی کردیم. پطرهُف از جاهائی است که ابتدا پطر کبیر درصدد آبادی آن برآمده؛ منزل خود پطر کبیر به همان نهجی که در زمان حیات او بود، حالا هم باقی است؛ حتی اسبابها و اثاث‌البیت و رختخواب او نیز به همان قرار است که بوده است برقرار و محلّ توجه تماشاچیان و سیّاحان است. درضمن حرکت در خیابانها به نقاط بسیار قشنگ رسیده؛ دریاچه‌ها، عمارات، فوّاره‌ها، آبشارها [و] اسطخرهای قشنگ دیده می‌شد؛ ازجمله در کنار یکی از خیابانها از دور صفحهٔ بزرگی که به شکل مربّع مستطیل بود دیده شد؛ در روی آن صفحه از چهار طرف، ستونهای سنگی به فواصل قلیله نصب و روی آنها پوشانده شده به طوری که هر کس ببیند گمان می‌کند عمارتی که یکپارچه از سنگ است و در هر ضلع آن یک ردیف درگاههای قشنگ واقع شده است، ساخته و از وسط هر درگاهی یک رشته آب به پائین می‌ریزد؛ علاوه بر این فوّاره‌های معکوسه در چهار زاویه مجسّمه‌های آب دِه و در وسط آن طالار، مجسّمه شیری که از دهان آن آب بیرون می‌ریخت، نصب شده خیلی قشنگ بود. همین قسم حوض در یک نقطه‌ای بود که مجسّمه‌ای موسوم به مجسمهٔ آدم را در آنجا گذارده [۲۱۶] صورت مردی بود بدون ریش و سبیل و عریان؛ در جای دیگر مجسّمهٔ حوّا را در وسط حوض گذارده فوّاره‌های قشنگ دیده می‌شد. اعلم‌الدّوله حکایت خوشمزه‌ای نقل کرد عرض کرد: وقتی در همین پطرهُف شبی از شبها یک نفر خدمتکار با معشوق خود قرار گذارده بود که نزد مجسّمهٔ حَوّا آمده در فلان ساعت منتظر او شده همدیگر را ملاقات کنند. معشوق بیچاره در ساعت معهوده آمده دیده معشوقه ناپیدا و تا مدّتی هم منتظر بوده اثری از او نشد؛ با حالت یأس برگشته؛ روز دیگر که در زمان ملاقات گله‌گذاری خواست کند، دخترک گفت من به همان نقطه‌ای که قرار بود آمدم ولی مجسّمهٔ حَوّا

پیش مجسّمه آدم رفته و در این نقطه ثانیه بود که من انتظار ترا کشیده و نیامدی.

باری، در پارک، چندین قرقاول هم در نقاط مختلفه دیده شده؛ از قراری که ژنرال به عرض رسانید جز شخص امپراطور احدی حتی از گراندوکها و غیره ممکن نیست آنها را شکار کند. غروب آمدیم منزل؛ شام مهمانی بزرگ رسمی است که با تمام ملتزمین به شام می‌رویم. در ساعت مقرّره امپراطور به اطاقهای ما آمده بـه اتّفـاق ایـشان رفتـیم بـه طالار شام‌خوری؛ قریب دویست نفر جمعیّت با لباسهای رسـمی بودنـد؛ شـاهزاده‌هـا و شاهزاده‌خانمها [۲۱۷] با تمام وزراء و اعیان بودند؛ در سـر شـام خیلـی بـه مـا خـوش گذشت؛ درضمن شام، اُرکسطر هم می‌نواخت. بعد از شام، امپراطور مـا را تـا اطاقهـای خودمان مشایعت کرده؛ شب را راحت خوابیدیم.

## دوشنبه چهارم رجب‌المرجّب [حرکت به پطرزبورغ]

امروز ناهار در پطرزبُورغ در سفارت خودمان خواهیم بود. در ساعت نـه یعنـی سـه ساعت به ظهر مانده سوار شده آمدیم در گار پطرهُف؛ در آنجا سوار طـرن امپراطـوری شده آمدیم به پطرزبُورغ. از پطرهُف تا پطرزبُورغ چهـل دقیقـه راه‌آهـن اسـت. در گـار پطرزبُورغ پیاده شده؛ امشب ملتزمین به سفارتخانه رفته؛ ما با چنـد نفـر سـوار کالـسکه شده رفتیم به محلّی که مقبرهٔ خانوادهٔ سلطنتی است؛ تاج گُلی که حاضـر کـرده بودنـد، وزیردربار به ما داده آن را به دست خودمان در روی سنگ لحد اسکندر سیّم[۱] امپراطـور متوفّای سابق گُذارده؛ بعد بیرون آمده سوار شده رفتیم به عمـارت موسـوم بـه عمـارت زمستانی که امپراطور هر وقت در پطرزبُورغ است، آنجا منـزل دارد؛ و مـا در سـفر اوّل همانجا منزل کرده بودیم؛ رفتیم به همان اطاقهائی که سابقاً در آنجا بودیم. برای پذیرائی سفراء لباس رسمی داشتیم. از ملتزمین، جنـاب اشـرف صـدراعظم، [۲۱۸] وزیردربـار،

---

۱. منظور آلکساندر سوّم (Alexandre III) است که تزار روسیه بود از ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۴ م.

ارفع‌الدّوله، دکتر شنیدر، علاءالملک، محتشم‌السّلطنه، مشیرالملک و اعلم‌الدّوله با لباس رسمی ایستاده؛ مشیرالملک سفرا را یک به یک به حضور آورده با هر کدام صحبتی داشته؛ اوّل سفیر کبیر عثمانی شرفیاب شد؛ هشت نفر سفیر بودند؛ پس از شرفیابی آنها رفتیم به طالار جلو که در آنجا همین سفراء با وزیرمختارها و شارژدافرها و سایر اجزای سفارتخانه‌ها صف کشیده بودند؛ یکی یکی اجزای خود را معرّفی کردند؛ ازجمله وزیرمختار سیام و وزیرمختار کُره و وزیرمختار چین بودند؛ با همان لباسهای چینی. پس از ختم این تشریفات و مرخّصی حضّار، لباسمان را عوض نموده یک پیاله چای صرف کرده رفتیم به سفارت. سفارتخانهٔ ما همانست که قریب چهل سال است؛ محلّ آن تغییر نکرده؛ در مکان خوبی واقع و اطاقهای بسیار مزیّن دارد. مهمانـدارهای خودمان نیز در آنجا موعود بودند. موزیک و تمام ترتیبات پذیرائی ما را مشیرالملک به وجه احسن و اکمل فراهم کرده خیلی به ما خوش گذشت. تبعهٔ خودمان و شاگردهای ایرانی را آنجا معرّفی کردند؛ ازجمله پسر غلامرضاخان رئیس موزیک قزّاق بود که فارغ‌التحصیل شده است؛ فرمودیم بیاید طهران؛ قرآن خط کوفی که از روی قرآن عثمان [**۲۱۹**] عکس برداشته‌اند، آوردند زیارت کرده به صندوقخانه سپردیم. قالی بسیار ممتازی کار کرمان که صورت مجسّمه‌ها و نقوش تخت جمشید و غیره در روی آن نقش شده است در سفارتخانه آویخته‌اند به طوری که نصف آن به روی نیمکت بسیار بزرگ تا زمین افتاده؛ این قالی که مشیرالملک آن را برای سفارتخانه خریده است، لنگهٔ همان قالی است که ما در فرح‌آباد در اطاق ناهارخوری انداخته‌ایم و از صنایع بسیار نفیسهٔ ایران است. عصر به پطرهُف مراجعت کردیم. شام در منزل صرف نموده بعد از شام راحت خوابیدیم.

## سه‌شنبه پنجم رجب‌المرجّب ـ [بازگشت به پطرهُف]

صبح برخاسته حالتمان بحمدالله بسیار خوبست؛ شب را وقت خوابیدن ریوند خورده؛ اعلم‌الدّوله شرفیاب شده عرض کرد خوردن آب کارلسباد برای اعانت عمل ریوند امروز لزومی نداشته؛ او را با ابراهیم‌خان مرخّص کردیم برود پطرزبُورغ؛ با بانک کار داشت؛ بعدازظهر مراجعت نمود.

عصر سوار شده در پطرهُف به تفرّج رفتیم. وزیردربار در کالسکهٔ ما بود. شب باز به ترتیب سابق شام فامیلی است؛ اعلیحضرت امپراطور در ساعت [**۲۲۰**] مقرّره به اطاق ما آمده به اتفاق رفتیم سر شام با لباس رسمی زیرا که بعد از شام، کُنسر یعنی به مجلس ساز و آواز رسمی مُوعودیم؛ دو شب قبل هم در خارج عمارت، مجلس کُنسری به ریاست امپراطریس قدیم[1] که مادر اعلیحضرت امپراطور باشد تشکیل شده فواید حاصلهٔ از آن را به جهت مجروحین جنگ جمع کردند. ما وزیردربار را با ارفع‌الدّوله فرستاده بودیم و دو هزار منات هم وجه‌الاعانه دادیم. امشب را باید بعد از شام برویم به مجلس ساز و آواز رسمی؛ قریب به ساعت شام، امپراطور به اطاقهای ما آمده پس از قدری صحبت به ما گفت: «اذن می‌دهید که به آقاها نشانهای دولتی خود را بدهم؟» گفتیم بدیهی است اسباب خوشوقتی می‌شود؛ این بود که اشاره نموده کسان اعلیحضرت امپراطور سه نشان و حمایل حاضر آورده بودند؛ به طوری که حمایلها دوخته و به اندازه بود و امپراطور به دست خود نشانها را به آقاها یعنی به نصرت‌السّلطنه و اعتضادالسّلطنه و حشمت‌الدّوله داد؛ به سایر ملتزمین نیز نشانهای مناسبه داده شده؛ تمامی بعد از شام در مجلس ساز و آواز حاضرند؛ یک دسته آوازه‌خوانهای مردانه و

---

۱. منظور ماری صوفی فردریک داگمار (Marie Sofie Dagmar) از خاندان سلطنتی دانمارک است که همسر آلکساندر سوّم تزار روسیه بود. وی پس از مرگ شوهرش در ۱۸۹۴ م. مدّت ۳۴ سال به عنوان «ملکهٔ مادر» در دربار روسیه بود. به دنبال انقلاب ۱۹۱۷ م. در روسیه وی به دانمارک رفت و نهایتاً در ۱۹۲۸ م. پس از ۱۱ سال تبعید، در کشور زادگاهش درگذشت.

یک دسته زنانه حضور داشته؛ ارکسطر زده؛ شاهزاده‌ها و شاهزاده‌خانمها با اجزای مردانه و زنانهٔ خود حضور داشته؛ [۲۲۱] آن مجلس طول کشید؛ هنگامی که امپراطور ما را بـه اطاقهای خود رسانید، نیم ساعت بیشتر به نصف شب نداشتیم.

## چهارشنبه ششم رجب‌المرجّب ــ حرکت از پطرهُف به سمت ایران

امروز تمام هیئت ملتزمین برای ناهار با لباس رسمی حاضـر شـده زیـرا کـه بعـد از ناهار حرکت کرده می‌رویم؛ خود ما نیز با لباس رسمی با امپراطور و خـانوادهٔ سـلطنتی ناهار خورده؛ ملتزمین با اعیان و وزراء بودند؛ دو ساعت و نیم از ظهر گذشته که تازه از سر ناهار برخاسته بودند؛ تمام جمعیّت در اطاق بزرگـی آمـده یکایـک از اعلیحـضرت امپراطور و امپراطریسها و سایرین خداحافظی نموده ابتدا همراهان به گار رفتـه پـس از آن خود ما با امپراطور حرکت نموده در گار خداحافظی نموده سوار شدیم و در ساعت سه طرن راه افتاد. در هنگام وداع، مجدّداً امپراطور خیلی اظهـار مـودّت نمـوده مـا هـم سفارشهای سابقهٔ خودمان را در باب حمایت و همراهـی بـا مـسلمانان تجدیـد نمـوده؛ واقعاً در این سفر اعلاء درجهٔ پذیرائی و مهمان‌نـوازی را بـروز داده مراتـب دوسـتی و مودّت را کامل کردند.

باری، در ساعت سـه طـرن حرکـت نمـوده؛ بعـد از چهـل پنجـاه دقیقـه از بیـرون پطرزبورغ گذشته متّصل رو به جنوب و جنوب شرقی می‌آئیم. [۲۲۲] حرکت طرن ابـداً اثر بدی در ما نکرده حالا تقریباً عادت کامله به راه‌آهن نموده در کمال خـوبی متحمّـل می‌شویم. در ساعت هفت بعد ازظهر طـرن در محلّـی کـه موسـوم بـه کرسـطزی بـود ایستاده؛ مهماندارها و ملتزمین برای شام پیـاده شـده؛ مـا در همـان واگُـن شـام صـرف نمودیم. شب را هم راحت خوابیدیم. جناب اشرف صدراعظم هم حالتشان بسیار خوب است و دَرد دست و پاشان بکلّی رفع شده است.

## پنجشنبه هفتم رجب‌المرجّب ــ راه‌آهن روسیّه

صبح برخاسته حالتمان بسیار خوبست. راه‌آهن متّصل حرکت نموده می‌رود. قبل از ظهر، نیرالدّوله، وزیرافخم، ارفع‌الدّوله، علاءالملک، سیف‌السّلطان و سایرین در حضورند؛ حاجی محتشم‌السّلطنه دبیر حضور و ممتازالدّوله هم شرفیاب شده بعضی تلگرافها و کاغذها بود عرض کردند. ساعت هشت صبح یعنی چهار ساعت به ظهر مانده رسیدیم به مسکو؛ طرن در آنجا ده دقیقه مکث کرد ولی بدون آنکه کسی پیاده شود راه افتادیم. شهر مسکو خیلی آباد است؛ اطراف شهر هم همه جا آبادی و مثل یک قطعه از فرنگستان است. جنگلهای بزرگ در اغلب نقاط طول خطّ عبور ما دیده می‌شود ولی بدیهی است این جاها به آبادی فرنگستان نیست. چه شده است [۲۲۳] فرنگستان آباد است و بعضی جاهای دیگر بالعکس آباد نیست؟ هرگاه کسی از روی دقّت ملاحظه و فکر کند زود ملتفت می‌شود چرا شهر قم آبادی است و چهار فرسنگی آن آبادی نیست؛ برای آنکه در شهر قُم یک رودخانهٔ آب عبور نموده؛ آن آب باعث آبادی است و در فلان نقطهٔ کویر یا صحرای لم‌یزرع آب وجود ندارد پس آباد نیست؛ اگر فرضاً شهر قم منهدم شود باز بعد از چندی آباد و ساخته می‌شود و بالعکس اگر در فلان نقطه از صحرای خشک، شهر پاریس را بنا کنند امکان ندارد آباد بماند؛ قم هم هیچوقت پاریس نمی‌شود؛ پس عمده‌ترین چیزها در آبادی وضع جغرافیائی و مقتضیّات ارضی و آب و هواست. بندر عباس، لندن نخواهد شد اگر تمام قوای ترقی و مدنیّت عالم را در بندر لنگه جمع کنند، در سال آنقدر جمعیّت که تابستان به کارلسباد می‌رود با آن عدّه سیّاح و خوشگذران که به نیس[۱] می‌رود ممکن نیست ده یک و صد یک بلکه هزار یک آن به بندر بوشهر برود. شکّی نیست راه‌آهن خیلی اسباب ترقّی است ولی تاحدّی که خصوصیّات جغرافیائی اقتضاء دارد. در بعضی از نقاط این اطراف امسال

---

۱. Nice شهری در جنوب‌شرقی فرانسه

خشکسالی شده است و این مسئله در این حدود گاهی اتّفاق [۲۲۴] می‌افتد زیرا که اغلب اراضی مزروعی دیمی است. در فرنگستان علاوه بر دیمی بودن مزارع و باغها و بستانها آب یعنی رُودخانه‌هائی که آب آنها عمدتاً جز برای کشتی‌رانی و دفع کثافات شهرها نمی‌رسد، به قدری زیاد و از هر طرف در حرکت است که انسان تعجّب می‌کند.

باری، نزدیک ناهار طرن در اسطاسیون ایستاده؛ ملتزمین پیاده شده در مهمانخانهٔ گار و ما در واگُن ناهار صرف نمودیم. از اغلب شهر[ها]که عبور می‌کنیم، در گارها محض تشریفات سرباز و موزیک و صاحب‌منصبان با حکّام بلدیّه ایستاده لوازم احترامات معموله بجا می‌آورند. شب را آقا سیّد حسین‌آقا شرفیاب شده روضهٔ بسیار خوبی خواند.

## جمعه هشتم رجب‌المرجّب ـ راه‌آهن روسیّه

صبح برخاسته پس از نماز و دعا، اعلم‌الدّوله را فرستادیم به احوالپرسی جناب اشرف صدراعظم؛ مراجعت نموده عرض کرد که شب را راحت خوابیده و حالشان بهتر است. نوکرها شرفیاب شدند. وزیردربار، ارفع‌الدّوله و سایرین [هم] بودند. راه‌آهن تند حرکت نموده؛ در طرفین راه اغلب جنگلهای سبز دیده می‌شود ولی صحراها غالباً خشک است به این معنی که علفها را [۲۲۵] چیده و خرمنهای علف خشک در تمام نقاط دیده می‌شود. ممتازالدّوله شرفیاب شد. تلگرافی مجدّداً به ممتازالسّلطنه نمودیم که البتّه سعی نموده جلد دویّم سفرنامه را که در طرن ادارهٔ واگُن لِی مانده است پیدا نموده بفرستد. طرف عصر خودمان به واگُن جناب اشرف صدراعظم محض احوالپرسی رفتیم. شب را راحت خوابیدیم.

## شنبه نهم رجب‌المرجّب ـ راه‌آهن روسیّه

صبح برخاسته نماز و زیارتنامه‌ها را خواندیم و علی‌المعمول اعلم‌الدّوله تعیین قبله کرده ولی کلیّتاً این دو سه روزه چون تقریباً به طور مستقیم و بدون انحراف از شمال به جنوب می‌رویم، در امتداد قبله چندان تفاوتی پیدا نمی‌شود. حالت ما بحمدالله خیلی خوبست؛ در سفرهای سابق همچو اتّفاق می‌افتاد که با وجود معالجه‌ها و خوردن آب، باز در وقت مراجعت به ایران غالباً مریض شده اوجاع[1] نقرسی عود می‌نمود؛ ولی در این سفر بحمدالله حالمان خوب و همه وقت شکر الهی را محض حصول صحّت کامله بجا می‌آوریم. امروز از کنار دریای آزف گذشتیم و بدیهی است چنانچه در اوایل این سفرنامه ذکر کرده‌ایم، از شهر رُسطف و کاگانگرف گذشته از روی پُل معروف رودخانهٔ دُن نیز عبور نمودیم. در وقت شام و ناهار [۲۲۶] ملتزمین پیاده شده ناهار را در کاگانگرف خوردند. شب را راحت خوابیدیم.

## یکشنبه دهم رجب‌المرجّب ـ راه‌آهن روسیّه

صبح بسیار زود قبل از آنکه بیشتری از مسافرین طرن از خواب بیدار شوند، طرن در پطروفسکی ایستاده جمعی از ملتزمین در اینجا پیاده و ملحق به آن جمعیّتی می‌شوند که از ویشی قبل از حرکت خودمان روانه نموده بودیم و از راه وین آمده‌اند در پطروفسکی منتظر بارها هستند که از عقب رسیده در کشتی نشسته مستقیماً از راه دریا بروند به انزلی؛ از مسافرین دستهٔ اوّل که دو روز است وارد پطروفسکی شده‌اند، حسام‌السّلطنه را فرمودیم بیاید در طرن و از مسافرین طرن: موثّق‌الدّوله، نیرالدّوله، حاجی امین‌الدّوله، ناصرالملک، مهندس‌الممالک و چند نفر دیگر مرخصی گرفته از طرن پیاده شدند؛ و این دسته از ملتزمین که الحال در پطروفسکی هستند تقریباً سی

---

۱. جمع وجع به معنی درد. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

چهل نفر می‌شوند؛ علاءالملک و حاجی ناصرالسّلطنه هم از آن جمله‌اند؛ و برای آنها اتفاق خطرناکی افتاد که اینک ذکر می‌کنیم: دو سه روز بعد از رفتن ما باز در پطروفسکی مانده و بعد سوار کشتی شده رو به ایران حرکت کردند؛ قریب ده دوازده ساعت که راه رفته بودند یکی از میله‌های کشتی که حرکت پرّه‌ها و چرخ کشتی منوط به وجود آن است، شکسته و کشتی بدون حرکت مانده. سه عاقبت [۲۲۷] ممکن بود: یکی مُساعد و دوتای دیگر مخالف و خطیر؛ اتفاق مساعد که بحمدالله رفع شد آن بود که کشتی رهگذری آن کشتی معیوب را دیده و آن را مهار کرده به ساحل یعنی به همان پطروفسکی آورد؛ والاّ می‌بایستی در دریا یا به واسطهٔ حملات موج تغییر محل داده به سنگی برخورده بشکند؛ و یا به واسطهٔ تمام شدن آذوقه، مسافرین یکدیگر را تناول کنند؛ در انزلی عیسی‌خان عرض کرد که چون من از همگی کوچکتر بودم، محقّقاً اوّل مرا طعمهٔ خود نموده ولی از بدبختی، کفایت ناهار قلیان دوستان را هم نمی‌کردم.

باری، وقتی که در بین راهها این خبر به ما رسید، مدّتها در اندیشه و خیال بودیم؛ نذورات نموده دعا کردیم تا بحمدالله وقتی که خبر سلامتی آنها رسید، راحت شدیم؛ شب به محاذات بادکوبه رسیدیم و به توسط قنسول خودمان پنج شش هزار منات وجه‌الاعانه برای مسلمانان بادکوبه که در این شب به واسطهٔ اغتشاشات درمعرض شدت و عسرت‌اند فرستادیم. دکتر شنیدر در طرن مبتلا به قولنج کبدی شده به طوری که حرکت او با ما نامقدور و لهذا او را مرخّص کردیم که به همراهی حاکم بادکوبه به بادکوبه رفته راحت و معالجه کند. ناهار امروز را ملتزمین در شهر بندر پیاده شده صرف نمودند.

## دوشنبه یازدهم رجب‌المرجّب ــ از راه‌آهن روسیّه به سالیان

امروز به حج قبول که منتهی‌الیه مسافرت ما با راه‌آهن است رسیده [۲۲۸] پیاده شدیم؛ در آنجا کالسکه‌های چاپاری را حاضر کرده بودند؛ با ملتزمین و مهماندارها سوار

شده در جادّه نشسته[1] حرکت کردیم. ناهار در بین راه در محلی که سابقاً در هنگام رفتن خیلی گرم بود، صرف نموده؛ در بین راه، جناب اشرف صدراعظم و وزیردربار در کالسکهٔ ما بودند و پس از مرخص شدن ایشان به کالسکه‌های خود، غالباً بصیرالسّلطنه و حسام‌السّلطنه با اعلم‌الدّوله در کالسکهٔ ما بودند و ما را باد زده صحبت می‌داشتند. شب به سالیان رسیدیم؛ در همان منزل قدیمی نزول فرموده؛ آتش‌بازی و چراغان و سایر تشریفات معمول شده؛ هوا اگرچه گرم است ولی تحمّل‌پذیر.

## سه‌شنبه دوازدهم رجب‌المرجّب ـ از سالیان بازون تپه

امروز به محلّی می‌رسیم که از رودخانهٔ ارس مردابی تشکیل شده و باید با قایق حرکت کرد؛ سابقاً شرح آن را داده‌ایم. وقتی که به این نقطه رسیدیم، ما با آقاها و امین‌حضرت و بصیرالسّلطنه و مزیّن‌الدّوله در یک قایق نشسته، اتابیک[2] و وزیردربار و ارفع‌الدّوله و مهماندارها با مشیرالملک و دبیرحضور در قایق دیگر؛ محتشم‌السّلطنه، وزیرافخم و ممتازالدّوله و جمعی دیگر در قایق دیگر؛ یک دسته موزیگانچی در یک زورق نشسته راه افتادیم. تفصیل این مسافرت مثل همان است که در وقت آمدن شرح [**۲۲۹**] داده شده است؛ اختلافی که داشت این است: به قدری هوا پر از پشه بود که انسان از زندگانی بیزار شده مثل آن بود که این پشه‌ها قحطی زده و دیوانه‌وار گرسنه و به آشامیدن خون انسانی بی‌اختیار باشند؛ بعضی از ملتزمین با دو دست آنها را زده ولی به جای یکی که از صفحهٔ صورت یا دست برخاسته و کشته می‌شد، عدّه‌ای دیگر نشسته؛ هوا یکپارچه پُر از پشه؛ کار به جائی رسید که همگی مستأصل شده؛ اعلم‌الدّوله

---

۱. کذا فی الاصل

۲. منظور، عین‌الدّوله صدراعظم است. لقب «اتابیک» یا «اتابک» در همین ایّام به او داده شده؛ از آنجا که اعلم‌الدّوله گاهی با چند روز تأخیر سفرنامه را می‌نوشته، خبر اعطای این لقب را نیز جزو حوادث سه روز بعد (جمعه ۱۵ رجب) آورده است.

ناچار اختراعی کرد یعنی پرده‌های قایق را پاره کرده برای هر یک از آقاها و سایرین یک نوع رُوبندی ساخت که فقط دو نقطهٔ محل چشم برای آنها گذارده؛ به عکاسباشی فرمودیم عکس آن جماعت متذکّره را بیندازد. در هنگام حرکت، دو سه مرغابی در روی آب زدیم؛ قایق‌چی‌ها پیاده شده شناکنان آنها را آوردند. خیلی تیرهای خوب انداختیم. پس از عبور مُرداب باز سوار کالسکه‌ها شده؛ شب را آمدیم به منزل که ازون تپّه است؛ در همان محلّ سابق منزل کرده؛ ملتزمین نیز به همان قرار در منازل خود جاگرفتند.

## چهارشنبه سیزدهم رجب‌المرجّب

از ازون تپه آمدیم به لنکران. در لنکران تشریفات فراهم کرده بودند. در همان منزل سابق وارد شدیم. فردا انشاءالله به سلامتی وارد سرحدّ خودمان می‌شویم.

## [۲۳۰] پنجشنبه چهاردهم رجب‌المرجّب

امروز به سلامتی وارد خاک ایران می‌شویم. حالتمان بحمدالله خیلی خوب است. اغلب ملتزمین لباس رسمی پوشیده؛ در هنگام ورود به سرحدّ، اردوی خودمان در آن طرف رودخانه به نظر درآمده؛ شکر خدا را به جای آوردیم. مهماندارها تا روی پُل آمده آنجا موقتاً با ایشان خداحافظی کردیم. عضدالسّلطان و سایر نوکرها جلو آمده در روی پُل منتظر مقدم ما بودند. آصف‌السّلطنه که اردو را آورده است حاضر بود. حاجب‌الدّوله به واسطهٔ کسالت در رشت مانده؛ سرکرده‌های کشیکخانه نیز شرفیاب شده؛ قلّرآقاسی‌باشی، سالارنصرت، عمادالممالک، فارس‌السّلطنه، ارشدالدّوله و غیره ترتیب نظام و سرباز و سوار داده؛ موزیکها زده شد. سواره آمدیم تا منزل.

این دفعه در گمرکخانهٔ خودمان که عمارت خوبی است منزل کرده و جناب اشرف صدراعظم در عمارتی که حاجی ملک‌التجّار ساخته است. لدی‌الورود رفتیم حمّام

بلغار[۱]؛ آقاها را با اعلم‌الدّوله فرستادیم به حمّام مخصوصی که برای ما حاضر و قُرُق کرده بودند. شب را راحت خوابیدیم و لاینقطع از ورود به مملکت خودمان در سلامتی کامله شکر الهی را بجا آورده کمال خوشوقتی را داریم و بحمدالله حالتمان در این مراجعت بسیار خوب و نتایج اقدامات ما از همه حیث بهتر از سفرهای سابقه است.

## [۲۳۱] جمعه پانزدهم رجب‌المرجّب

صبح مهماندارها شرفیاب شده خداحافظی کرده و مرخّص شدند؛ به هر کدام علی قدر مراتبه اظهار مرحمت کرده نشان و غیره داده شد. ناهار در منزل جناب اشرف صدراعظم مهمانیم؛ سوار شده رفتیم آنجا و چون صدراعظم در این سفر به اعلی درجه از عهدهٔ خدمتگزاری برآمده تمام امور دولتیّه را آن قسمی که بر وفق دلخواه ماست انجام داده کمال رضایت را از او داریم، لهذا او را به لقب اتابیکی قرین افتخار نموده دستخط آن را خودمان نوشته و یک ثوب پالتوی از ملبوس مخصوص خودمان با سردُوش تمام الماس به او مرحمت کردیم. در مهمانی امروز خیلی به ما خوش گذشت. میرزا علی شمس‌الحکماء متخلّص به لعلی که از قفقازیه ملتزم رکاب و با ارفع‌الدّوله است، این قصیده را ساخته به عرض رسانید:

از فرنگستان به ایران تاز — احسنت ای ملک
چشم ما را باز روشن ساز — احسنت ای ملک
تا رسید آواز تشریف تو بر گوش وطن
طرفه شور انداخت این آواز — احسنت ای ملک
هر کجا تشریف بُردی بر دل مهجور ما
نور مهرت بود عکس‌انداز — احسنت ای ملک

---

۱. کذا فی الاصل

بی‌وجودت مُلک و ملّت مُرده و افسرده‌اند
مُردگان را زنده کردی باز      احسنت ای ملک
برگ ساز عیش را امروز باید ساز کرد
کز سفر بازآمدی [**۲۳۲**] دمساز      احسنت ای ملک
از سفرهای فرنگستان جز این مقصود نیست
تا که باشی واقف از هر راز      احسنت ای ملک
عارفی بر هر نکات و آگهی بر هر رموز
گشته‌ای از هر جهت ممتاز      احسنت ای ملک
مُلک ایران یافت در انجام از تدبیر تو
آن شرف را کَش نبود آغاز      احسنت ای ملک
هر قماشی را که چرخ از دست ما بربوده بود
کرد در عهد تو پای‌انداز      احسنت ای ملک
هر کجا بگشود بال و پر همای عدل تو
گشت کوته دست ترک و تاز      احسنت ای ملک
نوبت آن شد که در عهد تو در ایران شود
باشه و گنجشک هم‌پرواز      احسنت ای ملک
عدل و کردار و کرم ختم است بر شخصت ولی
در کرم داری یَد اعجاز      احسنت ای ملک
ما دعاگویان بی‌تزویر ذات اقدسیم
گرچه خود رندیم و شاهد باز      احسنت ای ملک
نغمه‌سنجان همایون این همایون نغمه را
می‌زند در شور و در شهناز      احسنت ای ملک
ساغر صحّت خود از دارالشّفای غیب نوش

قرنها با عافیت پرداز احسنت ای ملک
هست لعلی چاکر دیرینهٔ این آستان
مدحها گفته است و گوید باز احسنت ای ملک

خلوتی شاعر خودمان هم این دو رباعی را ساخته از طهران فرستاده بود:

شـــاها بـــه مبـــارکی جهـــان پیمـــودی بـــر تجربـــه و علـــم و عمـــل افـــزودی
خـــود را بـــه جهانـــداری و لـــشکرشکنی [۲۳۳] ســـردفتر شـــاهان جهـــان فرمـــودی
شاها همه شـاهان بـه تـو دمـساز شـدند در تهنیتـــت همـــه هـــمآواز شـــدند
در گرد جهـان گـشتی و شـاهان جهـان از فـــرّ قـــدوم تـــو ســـرافراز شـــدند

باری، در منزل اتابیک اعظم خیلی به ما خوش گذشته؛ عصر به کنـار دریـا رفتـه بـا تفنگ عصائی که در لندن به دستورالعمل خودمان ساخته‌اند، قدری تیراندازی کردیم.

## شنبه شانزدهم رجب‌المرجّب

از آستارا[1] به ملارُود آمدیم. وزیردربار اعظم قدری در کشتی کوچکی که در دریا بـه موازات ساحل با اردوی ما حرکت می‌کند، نشسته؛ عصر در کنار دریا تیراندازی کردیم؛ مجدّداً وزیردربار بـا جمعـی دیگـر در قـایق کـوچکی نشـسته بـه تفـرّج دریـا رفتنـد. موزیگانچی‌های مخصوص خودمان موزیک زده؛ عضدالسّلطان در خدمتگزاری حاضـر و سرکرده‌های بلدی ازقبیل سـالار افخـم، بیگلربیگـی کـه لقـب سردارمنـصوری بـه او مرحمت کرده‌ایم و عمیدالسّلطنه، سردار امجـد و سـایرین مـشغول انجـام تـشریفات و پذیرائی هستند.

۱. اصل: آسترا

## یکشنبه هفدهم رجب‌المرجّب

از ملاّرُود آمدیم به ختمه‌سرا؛ جنگل، سبز و خرّم و هوا بسیار خوب است؛ گاهی سواره و گاه با کالسکه حرکت کردیم. در ورود به منزل، حاجی ساعدهمایون برادر سیف‌السّلطان که از طهران آمده است شرفیاب شد و عرض کرد [۲۳۴] قدری از بارهای فرنگ را در بین راه قزوین دیده است که به سمت طهران حرکت داده از آن جمله مرغهائی بود که در این سفر ابتیاع کرده‌ایم و جنس مخصوص آنها تاکنون در ایران نبوده است.

## دوشنبه هیجدهم رجب‌المرجّب ــ از ختمه‌سرا به دیرک‌علی

امروز خبر کرده‌ایم که در وسط جنگل و بین راه شکار ببر خبر کرده؛ عمیدالسّلطنه با جمعیّت بسیاری برای این کار جلو فرستاده شده‌اند؛ در وسط جنگل جائی که به اندازهٔ یک میدان وسیع درختهای آن را انداخته نفاری برپا نموده و قبل از وقت، جرگه‌چی‌های[1] نامعدوده به تمام اطراف جنگل روانه شده؛ ما آمدیم بالای نفار رفته در آنجا منتظر آمدن ببر شدیم؛ از اطراف، جنگل را به اصطلاح روئیده یعنی از هر طرف جمعیّت زیادی جلو آمده درضمن جلو آمدن فریادهای عجیب و غریب کشیده به قدری که تمام حیوانات جنگلی در برابر این صداها و هیاهو رَمْ برداشته از جلوی آنها گرفته بالاخره می‌بایستی به جانب ما بیایند. اصوات قُرقچیان و فراردهندگان در تمام کوه و جنگل پیچیده مثل آن بود که قبایل نامحصوری از حیوانات نامعلومه نعره و فریاد کشیده؛ خیلی تماشائی و مهیب بود ولی افسوس بجز چند رأس اسب و مادیان یا حیوانات دیگری که قابل اعتناء نبودند چیزی بیرون نیامده؛ هوا هم زیاد گرم بود و

۱. جرگه‌چی‌ها کسانی هستند که حیوانات شکاری را از هر سوی به یک نقطهٔ مرکزی رانند تا بدانجا گرد شوند و شکار شاه یا امیر و ملتزمان رکاب وی آسان گردد. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

عرض کردند اغلب در این نوع گرماها ببر خود را بالا کشیده [**۲۳۵**] به قلل جبال که خنک‌تر است می‌رود.

باری، برخاسته آمدیم منزل. صدق‌الدّوله با معتمد خلوت که از طهران آمده‌اند، در این منزل شرفیاب شدند. منزل توی جنگل است و هوا هم خیلی گرم؛ عصر به کنار دریا منزل امیرآخور رفتیم. جناب اشرف اتابک اعظم و وزیردربار اعظم هم آنجا شرفیاب شدند. قدری تیراندازی کردیم و تُورانداز‌ها آمده ماهی گرفتند. موثق‌الدّوله و خوانسالار و سایرین هم بودند.

## سه‌شنبه نوزدهم رجب‌المرجّب

منزل امروز آلالان است. در کنار دریا در اطاق چوبی بین راه هوا بسیار گرم؛ و در منزل، رعد و برق بسیار شدیدی با باران روی داده؛ مدیرالملک شرفیاب شد. عصر، وزیردربار و امیرآخور و عمیدالسّلطنه [و] سردار امجد شرفیاب شده؛ سردارمنصور در این راه ملتزم رکاب است. چادرهای عضدالسّلطان را هم نزدیک سراپرده و منزل خودمان در کنار دریا زده‌اند. اعلم‌الدّوله نزدیک غروب از شدت گرما به آب دریا رفته و شب تب شدیدی نموده؛ کثرت گرما اسباب بی‌احتیاطی شده بود.

## چهارشنبه بیستم رجب‌المرجّب

امروز هم هوا خیلی گرم است به طوری که بعدازظهر در منزل خودمان نتوانستیم بمانیم؛ آمدیم بیرون منزل وزیردربار قدری در آنجا استراحت کردیم. [**۲۳۶**] امروز در بین راه، شریعتمدار و محتشم‌الملک که از انزلی آمده‌اند، شرفیاب شدند. شب، بیخوابی سرمان افتاده و تا صبح هوا خالی از رعد و برق نبوده گاهی نیز باران می‌آمد.

## پنجشنبه بیست و یکم رجب‌المرجّب

وارد انزلی شدیم و جمعهٔ بیست و دویّم در انزلی مانده؛ شنبه بیست و سیّم از انزلی به رشت آمدیم؛ در بین راه به اطوموبیل قنسول روس رسیده که در توی گِل شکسته و وامانده بود. برای ورود به رشت تشریفات بسیار مفصّله فراهم شده؛ در باغ مُدیرالملک منزل کردیم.

## یکشنبه بیست و چهارم رجب‌المرجّب

در رشت اقامت کردیم. در باغ مدیریّه جنگ گاو بود. دوشنبه بیست و پنجم از رشت حرکت نموده به امامزاده هاشم آمدیم. در بین راه، قنسولهای خارجه با محقّق‌الدّوله کارگذار در سنگر شرفیاب شدند. سه‌شنبه بیست و ششم از امامزاده هاشم به رستم‌آباد آمدیم. صدق‌الدّوله، مُویّدالملک [و] مُؤتمن‌خلوت شرف خدمت داشته؛ چهارشنبه بیست و هفتم، از رستم‌آباد به منجیل آمدیم. سالار اسعد، قلّرآقاسی‌باشی و فارس‌السّلطنه در رکابند. نزدیک پُل منجیل، سیف‌السّلطان که برای سرکشی کارهای خود دیروز مرخّص شده بود، شرفیاب شده؛ اینجا جزء حکومت اوست. بعدازظهر، یک قبضه تفنگ به عضدالسّلطان مرحمت [۲۳۷] کردیم. پنجشنبه بیست و هشتم، صبح از منجیل حمّام رفتیم؛ نزدیک سوار شدن، شریعتمدار و محتشم‌الملک و بشیرالدّوله [و] رئیس تلگرافخانهٔ رشت شرفیاب و مرخّص شدند. سردارمنصور در رکاب است. در بین راه، ناصرالسّلطان که این حدود جزء حکومت اوست، شرفیاب شد. شب، تلگرافی به محقّق‌السّلطنه نوشتیم و روز سوارهای سیف‌السّلطان را سان دیدیم. دبیر حضور عرایض را به حضور آورده؛ محتشم‌السّلطنه و ممتازالدّوله نیر مطالب خارجه را به عرض رسانده جواب اخذ نمودند. منزل، پاچنار است.

## جمعه بیست و نهم رجب‌المرجّب

از پاچنار به یوزباشی‌چای آمدیم. جناب اشرف اتابیک اعظم و وزیردربار اعظم در رکابند. در درّهٔ ملاّعلی، آغاسلطان که در سر دهات آقای نایب‌السّلطنه است، شرفیاب شد و از جانب سرورالدّوله پیشکشی آورد. شنبه سلخ از یوزباشی‌چای به آقابابا آمدیم. امیرآخور، ناصرالسّلطان، امیرشکار، سیف‌السّلطان، بصیرالسّلطنه [و] اجلال‌السّلطنه در رکابند. اتابیک اعظم و وزیردربار اعظم با حسام‌السّلطنه و اعلم‌الدّوله جلو رفتند. ما در اطراف جادّه شکارکنان می‌رفتیم. سالار حاکم قزوین در بین راه شرفیاب شد. یکشنبه غرّه شعبان‌المعظّم وارد قزوین شدیم. سالارنصرت و اعظام‌السّلطنه در رکاب بودند. در منزل، احتساب‌الملک و مؤیّدالملک و شهبازخان و ناصرهمایون شرف [۲۳۸] خدمت داشته؛ حاجب‌الدّوله و اقبال‌الدّوله، حاجی نظام‌الدّوله و وکیل‌الدّوله در هنگامی که علماء و اعیان قزوین نزدیک شهر شرفیاب شدند، شرف حضور داشته؛ تشریفات ورود مثل همه وقت فراهم بود.

## دوشنبه دویّم شعبان‌المعظّم ـ اقامت در قزوین

صبح حمّام رفتیم. پس از آن، اتابیک اعظم با وزیردربار و نیرّالدّوله و موثّق‌الدّوله و امین‌الدّوله و مستعان‌السّلطنهٔ ناظم خلوت که از طهران آمده است، شرفیاب شدند. قدری در باغ گردش کردیم؛ دو کلاغ با گلوله زدیم. ناصرالدّین میرزا که از طهران به استقبال آمده است، با ناظم‌الاطبّاء و مهران‌خان شرفیاب شدند. عصر، باغ را قُرُق نموده اهل اندرون شرفیاب شدند. قبل از شام، آتشبازی مفصّلی بود؛ به جهت تماشا بیرون رفتیم. دبیر حضور در بین آتشبازی شرفیاب شده بعضی تلگرافها و عرایض داشت به عرض رسانیده جواب دادیم. شب را خیلی راحت خوابیدیم.

## سه‌شنبه سیّم شعبان‌المعظّم

از قزوین حرکت کرده به حصار آمدیم. صبح وقت حرکت، جمعیّت مردم در کوچه‌ها بسیار زیاد و تمام دکّاکین و بازارها را محض تشریفات ما زینت داده، طاقها بسته دعا و ثناء می‌کردند. در بین راه، ناصرالدّین‌میرزا و آقاهای دیگر در کالسکهٔ اتابیک اعظم بودند. عصر در منزل، قدری تیراندازی کردیم. [۲۳۹] اقبال‌الدّوله، وکیل‌الدّوله، مشیرالسّلطان با حاجی ناصرالسّلطنه و سالار حاکم قزوین شرفیاب شدند.

## چهارشنبه چهارّم شعبان‌المعظّم

از حصار به قشلاق آمدیم. در منزل، مجدالدّوله و معین‌السّلطان شرفیاب شدند. میرزا تقی‌خان عکاسباشی هم شرفیاب شده عکس اسلحه‌دارباشی و لسان‌الدّوله و قاپوچی‌باشی را معاً انداختیم؛ قدری هم تیراندازی نموده و امتحان کردیم که چهارپاره[۱] تا سیصد و هفتاد قدمی را زده؛ در این بین، حاجی نظام‌الدّوله با آجودانِ حضور و وثوقِ خلوت و اعزازالدّوله شرفیاب شده؛ بصیرالسّلطنه را به شکار آهو فرستاده بودیم، عصر آمده یک آهو او و یکی هم قراخان زده از حضور گذرانیدند. سفرنامهٔ ما را که در راه‌آهن گُم شده بود، ممتازالسّلطنه پیدا کرده با پُست فرستاده در این منزل رسید. پنجشنبه پنجم، از قشلاق به ینگی‌امام؛ جمعهٔ ششم، از ینگی‌امام به کرج و شنبه هفتم شعبان‌المعظّم سنهٔ ۱۳۲۳ از کرج به طهران آمدیم. در بین راه، ولیعهد که هنگام غیاب به آن قسمی که لازمهٔ خدمتگزاری اوست مملکتداری کرده بود، شرفیاب شده نشان کلاهِ خود را که تالی جیقهٔ سلطنتی است به او مرحمت کردیم. در وقت ورود به شهر، نایب‌السّلطنه با تمام شاهزاده‌ها و وزراء مقدم ما را در باغشاه پذیرفته تشریفات ورود فوق‌العاده از باغشاه تا ارگ فراهم؛ حمد [۲۴۰] خدا را در کمال سلامتی وارد اندرون

---

۱. نوعی ساچمهٔ تفنگ که معمولاً شکاره‌های سنگین را با آن می‌زنند. (به نقل از *لغتنامهٔ* دهخدا)

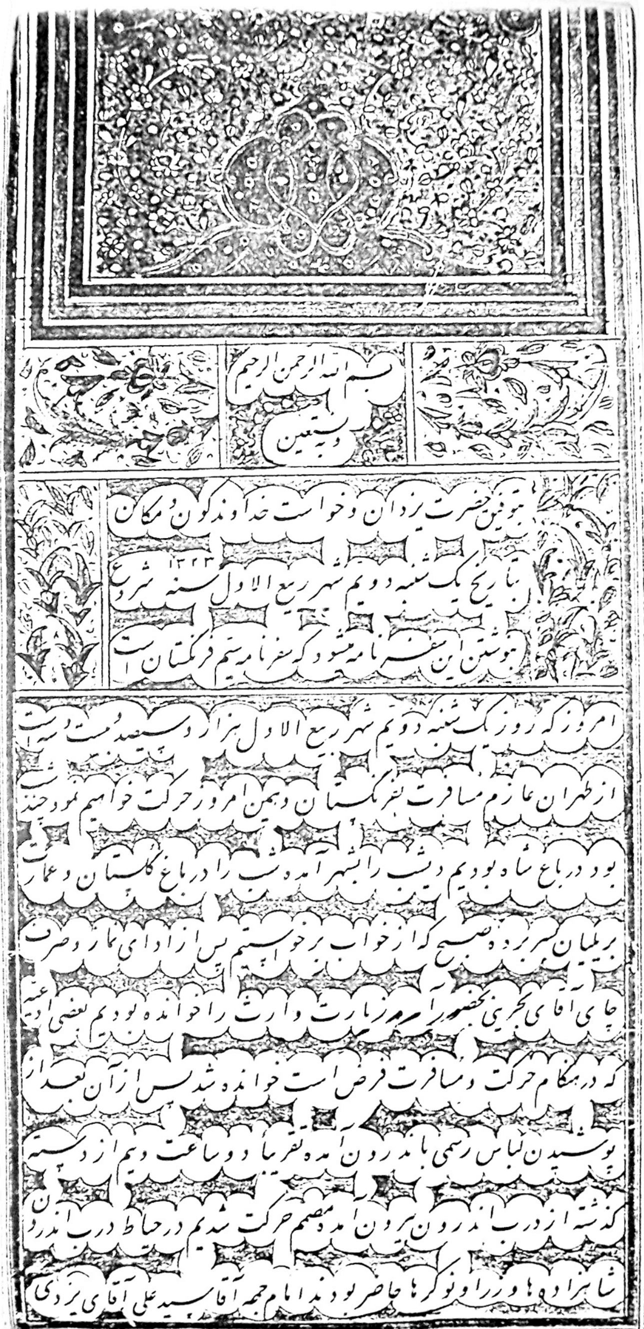
شدیم؛ در این سفر بحمدالله به ما خیلی خوش گذشته؛ مقاصد صحیّه و پلیتیکیّهٔ خود را در کمال خوبی انجام داده مخصوصاً از خدمات اتابیک اعظم که منتها درجهٔ جانفشانی و کاردانی را به خرج داده و از خدمات وزیردربار اعظم و سایر ملتزمین کمال رضایت خاطر را داشته؛ این سفرنامه را که خودمان فرمایش کرده و اعلم‌الدّوله می‌نویسد به اینجا ختم نموده؛ شکر خدا را بجا می‌آوریم.

فی شهر شعبان‌المعظّم سنهٔ ۱۳۲۳

# نمایه عام

ب

ن


بسم الله الرحمن الرحیم
و به نستعین

به توفیق حضرت یزدان و خواست خداوند کون و مکان
به تاریخ یکشنبه دویم شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۳ شروع
نوشتن این سفرنامه میشود که سفرنامهٔ سیم فرنگستان است

امروز که روز یکشنبه دویم شهر ربیع الاول هزار و سیصد و بیست و سه است
از طهران عازم مسافرت فرنگستان و همین امروز حرکت خواهیم نمود چند شب
بود در باغ شاه بودیم دیشب را بشهر آمده شب را در باغ گلستان در عمارت
بریلیان بسر برده صبح که از خواب برخواستیم پس از ادای نماز و صرف
چای آقای بحرینی بحضور آمده زیارت وارث را خوانده بودیم بعضی ادعیه
که در هنگام حرکت و مسافرت فرض است خوانده شد پس از آن بعد از
پوشیدن لباس رسمی باندرون آمده تقریباً دو ساعت و نیم از دسته
گذشته از درب اندرون بیرون آمده مصمم حرکت شدیم در حیاط درب اندرون
شاهزاده‌ها و وزرا و نوکرها حاضر بودند امام جمعه آقا سید علی آقای یزدی

آغاز سفرنامهٔ سوم مظفرالدین‌شاه به فرنگ

خدا را در کمال سلامتی وارد اندرون شدیم درین سفر بحمدالله با خیلی خوش
گذشته مقاصد صحیّه و پلیتیکیهٔ خود را در کمال خوبی انجام داده مخصوصاً از خدمات
اتابیک اعظم که منتها درجهٔ جانفشانی و کاردانی را بخرج داده و از خدمات
وزیر دربار اعظم و سایر ملتزمین کمال رضایت خاطر را داشته این سفرنامه را
که خود مان فرمایش کرده و اعلم الدوله مینویسد باینجا ختم نموده شکر
خدا را بجا میآوریم فی شهر شعبان المعظم

سنه ۱۳۲۳

پایان سفرنامهٔ سوم مظفرالدین‌شاه به فرنگ

# The Third Travelogue of Muzaffaruddin Shah to Europe

**Compiled by**

**Mohammad Nader Nasiri Moghaddam**

**Tehran-2011**